

مرکز اطلاع‌رسانی شهرداری تهران
تجارت تهران



دانشگاه قم

دانشکده علوم انسانی

پایان نامه دوره کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق

موضوع:

حدود ولایت حاکم در امور حسبه

استاد راهنما: آیت الله محمد حسن مرعشی

استاد مشاور: جناب حجة الاسلام دیرباز

معصومه رفیعی

تابستان ۱۳۷۷

2153/2

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

تقدیم به پیشگاه اسوهٔ ایثار در دفاع از حریم «ولایت»
حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها
و همه شهدای گمنامی که چون او مفقود الاثر شدند،
تا اسلام را اثر ماند.

با سپاس و تشکر:

از اساتید بزرگوارى كه ادامه دهندگان راه انبياء و اولياء،
احياءگران دين هيبين اسلام و روشنگران مشعل هدايت در
سنگر دانشگاه مى باشند.

چکیده:

معمولاً مسئله حکومت و ولایت فقیه در کتب فقهی، به مناسبت بحث از ولایت بر اموال و خود صغیر و مجنون و سفیه و همچنین کسانی که غائب هستند و اموالی از آنها برجای مانده است، مطرح می‌گردد؛ که این گروه اگر ولی قهری داشته باشند متولی امور مربوط به آنها، همان ولی قهری است. اما در مواردی که ولی قهری ندارند. مسائلمان از "امور حسبیه" محسوب می‌شود که حاکم باید قیّم یا امینی را از باب محافظت از اموال یا خود این گروه نصب کند.

و بدین ترتیب این بحث مطرح می‌شود که قلمرو ولایت حاکم در امور حسبیه تا کجاست؟ آیا حدود ولایت فقیه، محدود به همان موارد فوق است؟ یا اینکه ولایت او دربرگیرنده امور عمومی که مصلحت جامعه را تامین نماید نیز می‌شود؟

در این پایان نامه ابتدا به تعریف "حسبیه" از دیدگاه اهل تسنن و شیعه پرداختیم تا روشن شود که مصادیق امور حسبیه در فقه شیعه بسیار وسیعتر از تعریف اهل تسنن است. و سپس بیان نمودیم که مقصود ما از حاکم همان ولی فقیه است که حدود ولایت او طبق تعریف امور حسبیه و قلمرو ولایت و تصرفات فقیه، تحقق همه معروفات و دفع همه منکراتی است که دارای مصلحت ملزمه عمومی است که مهمترین آن تشکیل حکومت و مدیریت و نظارت بر اجرای قوانین در جامعه است.

بدین ترتیب رسیدگی به امور مربوط به محجورین تنها بخش کوچکی از امور حسبیه محسوب نمی‌شود. که در چهارچوب قانون نون به آن رسیدگی می‌شود. و نتیجه آنکه امور حسبیه یکی از دلایل مهم اقامه حکومت اسلامی است زیرا ایجاد نظم و عدالت اجتماعی و پاسداری از حریم فرهنگ و اقتصاد و سیاست، بدون استقرار حکومت اسلامی میسر نمی‌شود.

کلید واژه: حسبیه - صغیر - ولی - ولایت - نظارت - ولی فقیه - حاکم - مصلحت عمومی

فهرست

صفحه	عنوان
۱	مقدمه:
۸	انگیزه و روش نگارش
۱۱	فصل اول: تاریخچه
۱۲	گفتار اول: پیدایش سازمان حسبه و سیر تاریخی آن
۲۵	* سازمان حسبه در مصر
۲۶	* سازمان حسبه در ایران
۲۳	گفتار دوم: ادبیات حسبه
۳۳	(۱) کتب اهل تسنن
۴۰	(۲) کتب شیعه
۴۷	فصل دوم: تعریف حسبه و امور حسبه
۴۸	گفتار اول: مفهوم لغوی حسبه
۵۲	گفتار دوم: مفهوم اصطلاحی حسبه
۵۲	(۱) تعریف اهل تسنن از حسبه
۵۷	(۲) تعریف شیعه از حسبه
۵۷	* شهید اول - فیض کاشانی - شیخ فخرالدین طریحی

۵۸ * میرزای قمی

۶۱ * شیخ انصاری

۶۳ * آیت‌اله خوئی

۶۴ * امام خمینی

۶۷ **گفتار سوم: شناخت معروف و منکر**

۶۷ (۱) معروف

۷۰ (۲) منکر

(۳) آیا فعل یا ترک مباح نیز می‌تواند مورد خطاب محتسب و آمر به معروف و ناهی از

۷۴ منکر قرار گیرد؟

۷۶ ۴- آیا حسبه در معروفات و منکرات عقلی نیز جاری است یا خیر؟

۷۶ الف) آیا عقل مستقلاً معروف و منکر را شناسائی می‌کند؟

۷۸ ب) ملازمه بین حکم عقل و شرع

۸۳ ۵- تعریف نهائی معروف و منکر

۸۵ **گفتار چهارم: تعریف نهائی امور حسبه**

۸۵ ۱- موضوع امور حسبه

۸۹ ۲- ماهیت امور حسبه

۹۲ ۳- تعریف امور حسبه

(ب)

- گفتار پنجم: اقسام امور حسیه ۹۳
- فصل سوم: امور حسیه‌ای که نظر امام یا فقیه در آنها شرط نمی باشد ۹۸
- گفتار اول: امور حسیه‌ای که انجامش بر هر مکلفی واجب است ۹۹
- ۱- حکمت تشریح امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۰
- ۲- امر به معروف و نهی از منکر واجب کفائی است یا عینی؟ ۱۰۵
- ۳- فائده بحث از وجوب عینی و کفائی امر به معروف و نهی از منکر در امور حسیه ۱۰۸
- گفتار دوم: مجری امر به معروف و نهی از منکر ۱۱۱
- الف) مجری امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه عامه ۱۱۱
- ب) کدامیک از مراتب امر به معروف و نهی از منکر بر هر مکلفی واجب است ۱۱۵
- * مرتبه اول: انکار با قلب ۱۱۶
- * مرتبه دوم: انکار با زبان ۱۱۹
- * مرتبه سوم: ۱۲۱
- * انکار با دست تا مرحله‌ای که منجر به جرح نشود ۱۲۳
- گفتار سوم: در قانون جمهوری اسلامی ایران امر به معروف و نهی از منکر بر عهده کیست؟ ۱۲۵
- نظارت زمامداری بر جامعه: ۱۲۷

۱- نظارت رهبری ۱۲۸

۲- نظارت از طریق تدوین سیاستها و قوانین اصلاح اجتماعی ۱۲۹

۳- نظارت اجرائی ۱۳۰

۴- اقدام قضائی ۱۳۲

فصل چهارم: امور حسبه‌ای که نظر امام یا ولی فقیه در انجام آنها شرط

است ۱۳۳

گفتار اول: امور حسبه‌ای که وظیفه صنف خاص است ۱۳۴

قضاء ۱۳۴

* چه کسی متصدی امر قضاء است ۱۳۶

گفتار دوم: امر به معروف و نهی از منکر که منجر به جرح و قتل شود ۱۴۶

گفتار سوم: امور حسبه‌ای که با عدم حضور فقیه از دیگران ساقط نمی‌شود ۱۵۲

ولایت عدول مومنین ۱۵۲

فصل پنجم: حدود ولایت حاکم در حکومت اسلامی ۱۵۹

گفتار اول: مناصب و حدود ولایت فقیه از دیدگاه فقها ۱۶۰

الف) دیدگاه شیخ انصاری ۱۶۱

ب) دیدگاه امام خمینی ۱۶۷

گفتار دوم: حدود نفوذ ولایت و تصرفات فقیه ۱۷۱

۱۷۱	۱- رعایت مصالح امت
۱۷۵	۲- مشورت در امور
۱۷۸	۳- رجوع به خبرگان
۱۷۹	۴- لزوم اخذ احکام شرع در همه امور مربوط به فقیه
۱۸۲	گفتار سوم: بحث پیرامون عناوین ثانویه
۱۸۳	الف) تعریف عناوین ثانویه و حدود آن
۱۸۴	ب) کثرت عناوین ثانویه و انواع آن
۱۸۴	ج) نسبت بین عناوین ثانویه و عناوین اولیه
۱۸۵	د) ولایت فقیه فی نفسه از احکام اولیه است
۱۸۷	گفتار چهارم: مصادیق حسبه در حقوق ایران
۱۹۴	گفتار پنجم: نظارت حاکم یا ولی فقیه در حکومت اسلامی بر سه قوه:
۱۹۷	۱- قوه مقننه
۱۹۹	۲- قوه مجریه
۲۰۰	* دایره حسبه یا قوه مجریه
۲۰۴	۲- قوه قضائیه
۲۰۸	نتیجه
۲۱۳	منابع و مأخذ

مقدمه:

بحث جدائی دین از سیاست از نخستین روزهای دعوت رسول اکرم (ص) تاکنون به اشکال مختلف و متاسفانه گاه از زبان دوستان ناآگاه، گوش جان منادیان حق را آزرده است و خواص امت اسلامی را بر آن داشته تا با استدلال قوی متکی بر اصول و موازین احکام الهی به مبارزه، در راه استقرار حکومت اسلامی بپردازند.

اولین مجاهد این خط سرخ حضرت رسول اکرم (ص) بود که با منشور "النَّبِيُّ اُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ"^(۱) زعامت سیاسی امت را برعهده گرفت. و با استفاده از مقام ولایت در رابطه با شؤون عامه و اداره امور امت، خط بطلان بر سیره همه حکامی که مصلحت فردی خویش را بر مصلحت جمع ترجیح می‌دهند، کشید و به همین دلیل آنگاه که خواست جان مسلمین را از خم عشق بسیراب کند، پاسخ "الستُ اولىٰ منکم بانفسکم" او "قالوا بلی" شد که در غدیر هزار و چهارصد سال طنین انداز است.

پس از او هر که شنیده بود "من کنت مولاه فهذا علی مولاه"^(۲) پیمان "سمعنا و اطعنا" را با خون امضا کرد. تا در صف "انماکان قول المومنین اذا دعوا الی... و رسوله لیحکم بینهم ان یقولوا سمعنا و اطعنا"^(۳) قرار گیرد.

سپس جابر خبر آورد که دیو از ده نور سبز در این جاده سرخ نورافشانی خواهند کرد.

و در عصر غیبت طبق فرمان خود ائمه معصومین که فرمودند: «علینا القاء الاصول وعلیکم

۲- حدیث غدیر

۱- احزاب/ ۶۱

۳- نور/ ۵۱

التفریع»^(۱) فقهای اسلام تنها تفریع فروع را براساس آن اصول انجام داده و به تبیین مسائل فقه حکومتی اسلام پرداختند.

در طی این مسیر چه بسیاریند مجتهدان مجاهدی که با مرکب خون سطور ابواب فقه را مزین نمودند و جهدشان فتح بایی برای رفع مشکلات ایتم امت پس از رسول خدا بود.

و چه بسیاریند مجاهدان مخلصی که سریترا از مجتهدانی که قلم را علم نفس نمود. و در وادی شهرت و مقام گم گشتند، به استنباط حکومت اسلامی رسیده‌اند. همانان که در هر زیارتی زمزمه کردند «قادة الامم و ساسة العباد»^(۲) و با جهاد در این راه اشک و خون را با هم آمیختند تا حکومت شیعه «ارکان البلاد»^(۳) گردد. همانان که به جای شمردن صواب و خطای دیگران، پا در میدان عمل گذاشتند و گفتند «کفی بالله حسیبا»^(۴) تا به «احدی الحسینین»^(۵) رسیدند.

جهاد و اجتهاد هم در لغت و هم در معرفت دینی هم ریشه‌اند و هرگاه در طول تاریخ اسلام در وجود یک نفر جمع نشدند، منشا برکاتی برای شیعه شده‌اند که نتیجه آن کتب گرانبغری از فقه است که در ابواب مختلف آن احکام سیاسی و حکومتی اسلام را بیان کرده‌اند.

به دلیل حاکمیت حاکمان جائز کتاب مستقلی در این باب نگاشته نشد و مسائل حکومتی را در میان دیگر ابواب فقهی، چون بیع و جهاد و امر به معروف و حدود و ... گنجانند.

اما این نگاشته‌ها با همه پراکندگی و اختصارشان آنقدر وزین بوده‌اند که هیچ یک از امور

- ۱- اعیان الشیعه - سید محسن امین، ج ۱ ص ۲۸۷ «ما به بازگوئی اصول اولیه و احکام کلی اکتفا می‌کنیم و شیما فروع آن را استخراج کنید».
- ۲- زیارت جامعه کبیره
- ۳- زیارت جامعه کبیره
- ۴- نساء/ ۶، «خدا برای محاسبه خلق کافی است».
- ۵- توبه / ۵۲ «قل هل تربصون بنا الا احدی الحسینین»

مسلمین در آنها به فراموشی سپرده نشده است.

کسانی که شعار جدائی دین از سیاست را سر می دهند و به تبع آن نفی حکومت اسلامی می نمایند، گاهی اسلام را بازندگی اجتماعی و برپائی حکومت بی ارتباط دانسته و آن را منحصر به عبادت و تهذیب نفس می دانند، گاه قوانین اسلام را ناقص و خشن و ضد حقوق بشر می خوانند و اگر هم بپذیرند که اسلام دارای قوانین جامع و مترقی است، آنرا فاقد قوه اجرائی معرفی می کنند.

هدف قائلین این اقوال دور نمودن مسلمانان از سیاست و حکومت و اجراء نشدن قوانین اسلام است که اگر ضرورت حکومت اسلامی را هم بپذیرند، مدعی عدم توانائی روحانیون و فقهاء در انجام امور سیاسی هستند. در صورتی که ولایت فقیه صرفاً به معنای وضع احکام نیست بلکه جنبه اجرائی این احکام را نیز برپیرمی گیرد. امام خمینی در پاسخ به این افراد می فرماید:

«مگر زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دیانت جدا بود؟ مگر در آن دوره عده‌ای روحانی بودند و عده‌ای دیگر، سیاستمدار و زمامدار؟ مگر زمان خلفای حق یا ناحق، زمان خلافت حضرت امیر (ع) سیاست از دیانت جدا بود؟ دودستگاه بود؟ این حرفها را استعمارگران و عمال سیاسی آنها درست کرده‌اند تا دین را از تصرف امور دنیا و از تنظیم جامعه مسلمانان برکنار سازند.»^(۱)

«اسلام همانطور که قانونگذاری کرده قوه مجریه هم قرار داده است. ولی امر متصدی قوه

مجریه هم هست.»^(۱) بدین ترتیب همه فقہائی که به مباحث خمس و حدود و قضاء و بیع و حجر و انفال پرداخته‌اند نظر به جنبه اجرائی این احکام داشته‌اند، چراکه در غیر اینصورت نگارش این احکام و تحمل مشقت فراوان در این راه کاری عبث محسوب می‌شود. و با همین دیدگاه است که شیخ انصاری^(ره) هنگامی که به بحث در مورد کسانی که استقلال در تصرف اموال خود ندارند می‌رسند، این عبارت را ذکر می‌کنند که: «الحاکم و المراد منه الفقیه الجامع لشرائط الفتوی» پس اجرای احکام اجتماعی اسلام در گرو تشکیل حکومت است که باید به همین منظور سیستم اجرائی قوی و دقیقی طرح ریزی گردد.

در این راستا اهل تسنن به دلیل اینکه یا دارای حکومت بوده و یا هماهنگ با حکام وقت بوده‌اند به نگارش کتبی پرداخته‌اند که سیستم اجرائی را در قالب تشکیلات "حسبه" به تصویر کشیده‌اند. و دایره حسبه از دیدگاه آنان همان امر به معروف و نهی از منکر را انجام می‌داده و به همین جهت رنگ و صبغه دینی داشته است. شهید مطهری در این باره می‌فرماید: حسبه و احتساب از آن نظر که وابسته به دستگاه حکومت و خلافت بوده نمی‌توانسته کاملاً اسلامی باشد اما نظر به اینکه خواسته مردم در اجرای احکام و مقررات اسلامی آنرا بوجود آورده دایره نسبتاً مفید و ثمربخشی بوده است.^(۲)

سازمان حسبه در مصر و در زمان فاطمیان و شبه قاره هند و ایران تشکیل شد و رونق فراوان یافت که از سده دوم تا سیزدهم هجری ادامه پیدا کرد.^(۳)

۱- همان ص ۲۷

۲- ده گفتار، شهید مطهری، ص ۵۴

۳- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۳۲۳

دائرة حسبه علیرغم خدمات اجرائی و نظارتی شایان ذکری که داشت به جهت آنکه در خدمت حکومتها قرار می‌گرفت، بعضاً مشاهده می‌شود که برخی حکام برای تامین مطامع خود وجهه دینی آنرا نادیده گرفته و از آن به نفع خود سود جستند. تا جائی که گاه با نام احتساب و امر به معروف و نهی از منکر، بر ضد معروف قیام کردند. به عنوان نمونه:

شاه اسماعیل دوم (۹۸۴-۹۸۵ هـ) به محتسب شهر فرمان می‌دهد که شعرها و نوشته‌های دیوار مساجد قزوین را به بهانه اینکه اشعار عاشقانه است پاک کند و محتسب نیز حتی شعرهایی که در ستایش حضرت علی (ع) نگاشته شده بود را نیز زدود.^(۱)

دائرة حسبه در سیر تاریخی خود گاه آنقدر تنزل کرد که در زمان فاطمیان منصب احتساب به افراد متقاضی اجاره داده می‌شد و محتسب با دریافت مالیاتهای غیرقانونی این اجاره را جبران می‌کرد.^(۲) و در نهایت نتیجه آن شد که آنچه از دایره حسبه باقی مانده است منحصر به قوانینی است که در موارد خاص مربوط به نصب قیم و تعیین امین و تقسیم ترکه می‌شود.

از سوی دیگر شیعه به دلیل عدم اعتقاد به مشروعیت حکومت سلاطین وقت، همیشه سرکوب شده، و یا از انتشار کتب فقهی که در برگیرنده احکام اجتماعی و اداره حکومت الهی بود جلوگیری شده و یا اینکه این احکام همواره در قالب تئوری باقی مانده است. لذا شرح و بسط احکام اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اسلام در چهارچوب تشکیلات حکومتی همواره از نظر دور مانده است.

اما هیچیک از این موانع سبب نشده که فقها از اندیشه تشکیل حکومت و تلاش در جهت شکل گیری آن بازمانند. امام خمینی یکی از بزرگترین فقهای اسلام است که برای نخستین بار لزوم سرنگونی نظام سلطنتی و تشکیل حکومت اسلامی را مطرح کردند و آرزوی همه مجاهدان این راه را در عالم خارج تحقق بخشیدند.

با پیروزی انقلاب اسلامی بر مبنای تفکر اعتقادی - سیاسی تشیع بازقه امید بر دلها نشست و با رؤیت تحقق وعده‌های الهی، اطمینان به پیروزی نهائی حق و عدالت بر قلبها حاکم شد.

لیکن این پیروزی خشم کج اندیشان و بدخواهان را برانگیخت - ستیزی نو از سوی همه دشمنان آغاز گشت و اتحادی نامیمون از جانب همه زورمندان در تمامی عرصه‌های فرهنگ و سیاست شکل گرفت و آنچه توانستند کردند و آنچه نکردند، نتوانستند.

یکی از مواردی که در ابتدای شکل گیری حکومت اسلامی به انحاء مختلف به مخالفت با آن پرداختند حدود اختیارات ولی فقیه در حکومت اسلامی، است زیرا دشمنان داخلی و خارجی نیز مانند دوستان انقلاب به خوبی دریافته‌اند که ولایت فقیه دژ مستحکم نظام اسلامی است و برای تاثیر هر ضربه‌ای بر پیکره انقلاب باید استواری این دژ را خدشه‌دار نمود.

نشریه اکونومیک در ویژه نامه‌ای با عنوان "اسلام و غرب" می‌نویسد:

مهمترین مانع مهار پدیده اصول گرائی اسلام در ایران، روحانیون و علما هستند، زیرا علما با سلاح عمده خود یعنی اجتهاد مانع از تحقق اهداف غرب می‌شوند.^(۱)

۱- اکونومیک، اوت ۱۹۹۴ (مرداد ۷۳) به نقل از روزنامه کیهان ۱۱/۳/۷۷ ص ۱۴

یکی از عناصر ضدانقلاب که اکنون در خارج از کشور نویسنده به شمار می آید گفته است: ما با جمهوری اسلامی مبارزه سیاسی نخواهیم کرد، بلکه کار مابصرفاً فرهنگی است و اصولاً استراتژی جدید ما مبارزه فرهنگی است ما باید بینش و فرهنگ مردم ایران را عوض کنیم تا جمهوری اسلامی ساقط شود.^(۱)

در دفاع از اصل ولایت فقیه از جنبه های مختلف آن مباحث گسترده ای طرح شده است که گاه محور این مباحث مطلقه یا غیر مطلقه بودن ولایت فقیه است و گاه برخی آگاهانه یا ناآگاهانه به طرح حدود ولایت فقیه در امور حسبیه می پردازند بدون اینکه تعریف روشنی از محدوده این امور ارائه دهند و با این بیان که ولی فقیه فقط در امور حسبیه ولایت دارد، قلمرو این ولایت را محدود می انگارند، که فقط شامل برخی از مصادیق امور حسبیه مانند تعیین قیم و امین و حفظ اموال غائب و ایتام و مجانین می شود.

در این رساله برآنیم که ابتدا تعریف دقیقی از امور حسبیه ارائه دهیم و سپس با استمداد از این

تعریف حدود ولایت حاکم در این امور را بیان کنیم.

انگیزه و روش نگارش

انگیزه و هدفم از انتخاب موضوع "حدود ولایت حاکم در امور حسبیه" این بود که چون همواره علاقه مند به مطالعه در مورد ولایت فقیه بودم لذا بدنبال انتخاب موضوعی که به نوعی به بحث ولایت فقیه مربوط بوده و از سوی دیگر با مسائل اجتماعی مرتبط باشد، بودم که پس از مشورت با اساتید محترم امور حسبیه انتخاب شد.

در مطالعه اجمالی در مورد "حسبه" دریافتم که فقهاء شیعه بندرت به این بحث پرداخته اند لذا یکی از فواید این رساله، پس از نقد و بررسی تعاریف شیعه و اهل تسنن از حسبه، ارائه تعریف در مورد امور حسبیه و همچنین مشخص شدن وظیفه ولی فقیه در این امور است.

در نگارش این رساله، به دلیل اینکه لفظ حسبه در آیات و روایات ذکر نشده و فقهاء شیعه نیز بطور مستقل و مجزا این بحث را مطرح نکرده اند، ناگزیر می بایست به کتب لغت و منابع اهل تسنن که از قدیمی ترین نگاشته ها در این موضوع بود، مراجعه شود.

بدین ترتیب پس از اخذ مفاهیم مشترکی که اهل لغت از این لفظ ارائه نموده اند و تطبیق آن با تعاریف اهل تسنن و شیعه، از حسبه و نقد و بررسی این تعاریف، تعریف جامعی از امور حسبیه بدست آوردیم. سپس با بررسی مصادیق خاصی از این امور که به حکومت مربوط می شد و همچنین حدود تصرفات فقیه، قلمرو ولایت حاکم را در این امور تبیین نمودیم.

چند نکته قابل توجه:

۱- در این رساله سعی شده که مطالب از منابع اصلی جمع آوری شود.

۲- همانطور که در تاریخچه ذکر شده است به دلیل اینکه منابع موجود در مورد حسیبه بیشتر در خارج از کشور تألیف و به چاپ رسیده‌اند، پس از تلاش طاقت فرسا در بدست آوردن همه این منابع از کتابخانه‌های معتبر و بزرگ و کتابخانه‌های شخصی، متأسفانه در بدست آوردن برخی از منابع ارزشمند اهل تسنن موفق نشدم.

۳- سعی شده است که ترجمه آیات و روایات حتماً در متن یا پاورقی نوشته شود. این مطلب

در مورد جملات کلیدی بحث که به صورت عربی آمده نیز صادق است.

۴- در طرح بحث تلاش فراوان شد که علاوه بر نظرات اساتید محترم راهنما و مشاوران

صاحب‌نظران دیگر نیز کسب فیض نمائیم. اما متأسفانه برخی از صاحب‌نظران حاضر به همکاری در این موضوع خاص نشدند و از راهنمایی سودمند اساتیدی که قبول زحمت نمودند متشکریم.

۵- عنوان را «حدود ولایت حاکم در امور حسیبه» قرار دادیم نه ولایت فقیه. زیرا اینکه حاکم

همین ولی فقیه است یا شخص دیگر، از نظر ما یک فرض ثابت شده است و ما در این رساله در

سدد بیان ادله ولایت فقیه نیوده‌ایم که این خود رساله‌ای جدا می‌طلبد. بلکه با تأسی به شیخ

انصاری^(۱) (ره) و حضرت امام خمینی (ره)^(۲) هرچاکه بحث از حاکم به میان آورده‌ایم

مقصودمان همان ولی فقیه است که حق حکومت برای او ثابت است.

۱- مکاسب، ج ۲، ص ۳۰، «والحاکم والمراد فیه الفقیه الجامع لشرائط الفتوی».

۲- کتاب البیع - امام خمینی - ج ۲ - ص ۴۵۹ «الحاکم و هو الفقیه الجامع لشرائط الفتوی».

۶- غرض، بحث حول محور مطلقه بودن یا غیرمطلقه بودن ولایت فقیه نبوده است بلکه حدود ولایت فقیه را صرفاً در امور حسییه طبق تعریف این امتوز بیان می‌نمائیم.

۷- این رساله شامل پنج فصل است که دقت در روند منطقی فهرست، خواننده محترم را از توضیح اجتمالی در مورد هر فصل بی‌نیاز می‌نماید.

در خاتمه:

در خاتمه از اساتید بزرگواری که در طی دوران تحصیل توفیق استفاده از محضر پرفیضشان را داشتم کمال امتنان و تشکر را دارم؛ بالاخص حضرت آیت‌الله محمدحسن مرعشی استاد گرانقدری که در سایه رهنمودهای ارزشمند ایشان این رساله نوشته شد. و همچنین تشکر و سپاس فراوان از استاد ارجمند جناب آقای دیرباز و تمامی افرادی که به نحوی راهگشای من در این تحقیق بودند.

اگر مطالب مفیدی در این رساله وجود دارد، ابتدا لطف و عنایت خداوند متعال و سپس نتیجه رهنمودهای اساتید محترم راهنما و مشاور بوده و اگر نقص و کاستی در آن مشاهده می‌شود از ناحیه این حقیر است که نتوانستم حق مطلب را چنان که باید ادا کنم.

«والسلام»

فصل اول

تاریخچه

گفتار اول: پیدایش سازمان حسبه و سیر تاریخی آن

از جمله اداره‌هایی که در ادوار مختلف خلافت اسلامی تاسیس شد اداره حسبه بود که گاهی از آن با عنوان «ولایت حسبه» نام برده شده و متصدی آن را «والی حسبه» می‌نامیدند.

شکی نیست که حسبه سرشتی دینی-اخلاقی داشته است اما اینکه پایه گذار آن چه کسی بوده مورد بحث ماست که در بیان روند تاریخی حسبه بدان می‌پردازیم.

آنچه مسلم است این است که لفظ حسبه، از الفاظ قرآن کریم و همچنین الفاظ روایات مذکور از نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) نمی‌باشد و در تتبع در احادیثی که از طریق اهل تسنن و از طریق شیعه ذکر شده‌اند لفظ حسبه مشاهده نشده است. اما بطور اجمال غرض از آن امر به معروف و نهی از منکر در مراتب مختلف و به مفهوم وسیع آن بوده است.

برخی از پژوهشگران معتقدند که «عمر بن خطاب» نخستین پایه گذار سازمان حسبه، به معنی باریک و اژه است.^(۱) هرچند این نامگذاری - والی حسبه - برای نخستین بار در روزگار - مهدی،

۱- صبح‌الأعشى فی صناعة الانشاء - قلقشندی ج ۵ ص ۴۵۲ نهاد دادرسی ص ۳۰۰

خلیفه عباسی (۱۵۸-۱۶۹ هـ) انجام گرفت. (۱)

در مقابل گروهی دیگر معتقدند که اولین آمر به معروف و ناهی از منکر در صدر اسلام پیامبر بزرگوار اسلام (ص) بوده است و به عنوان حاکم مسلمین خود، براین مهم مبادرت می‌ورزیدند، و حتی افرادی را به عنوان بازرسی منصوب می‌نمودند. چنانکه پس از فتح مکه، سعید بن سعید بن عاص بن امیه، که یکی از کاتبان قرآن در روزگار عثمان بود و به دستور پیامبر (ص) در بازار آن شهر به بازرسی گمارده شد. (۲)

ابن اخوة در معالم القربة می‌گوید:

«حسبه از قواعد امور دینی است و در صدر اول اسلام، به

علت اینکه از مصالح عمومی بوده و ثواب زیادی بر آن وعده

داده شده است پیشوایان و رهبران شخصاً اداره امور آن را

به عهده می‌گرفتند. (۳)»

این مطلب در روایات کثیره‌ای مندرج است که گرچه بر لفظ حسبه تصریح نشده اما در آن به معروف و ناهی از منکر بودن پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) صراحت دارد که اکنون به ذکر چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

۱- تاریخ سیاسی اسلام، دکتر حسن ابراهیم حستن، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، ج ۲، ص ۲۵۹. نهاد دادرسی ص ۳۰۰

۲- معالم القربة، ص ۱۲ - تراتب الاداریه، ج ۱، ص ۲۸۵ "استعمل رسول الله سعید بن سعید بن العاص بعد الفتح علی سوق مکه"

۳- معالم القربة تألیف احمد بن احمد القرشی معروف به ابن اخوة - ص ۵۱
الحسبة من قواعد الامور الدینیة، و قد كان ائمة الصدر الاول یباشرون بها بانفسهم لعموم صلاحها و جزیل ثوابها.»

در خبر سعد اسکاف از امام باقر(ع) نقل شده است که حضرت فرمود:

«رسول خدا(ص) در بازار مدینه گندمی را دید، به
فروشنده آن فرمود: گندمت را پاک و منزه می بینم و سپس از
قیمت آن سوال کرده به قلب حضرت الهام شد که دستش
را در گندم فرو برد و آن را امتحان کند) چون در میان گندم فرو
بردند از میان آن نوع بدی از گندم بیرون آورده و به
فروشنده فرمودند: تو خائن و متقلب بر مسلمانان هستی»^(۱)

در سنن ترمذی از ابوهریره نقل شده است که:

«رسول خدا(ص) مقداری گندم در دکانی دیدند، چون
دستشان را در آن فرو بردند انگشتان حضرت تر شد از
صاحبش پرسیدند که این چیست؟ جواب داد که باران خورده
است. حضرت فرمودند، چرا قسمت خیس شده را در رو، قرار
- ندادی تا مردم آنرا ببینند؟ سپس گفتند هر کسی (در بیع و
- شراء) با مسلمانان تقلب کند از ما نیست»^(۲)

- ۱- مَرَّ النَّبِيُّ (ص) فِي سَوِّقِ الْمَدِينَةِ بِطَعَامٍ فَقَالَ لِمُصَاحِبِهِ: مَا أَرَى طَعَامَكَ الْأَطْيَبُ وَأَسْأَلُهُ عَنِ سَعْرِهِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عِزُّوَجِلَ إِلَيْهِ أَنْ يَدَّسَ (يُدِيرُ - يَب) يَدَهُ فِي الطَّعَامِ فَنَعَلَ فَخَرَجَ طَعَاماً رَدِيًّا. فَقَالَ لِمُصَاحِبِهِ: مَا أَرَاكَ إِلَّا وَقَدْ جَمَعْتَ خِيَانَةً وَغَشًّا لِلْمُسْلِمِينَ (وَسَائِلُ الشَّيْخِ جلد ۱۲ ص ۲۰۹-۲۱۰، ابواب ما يكتسب به باب ۸۶ ح ۸)
- ۲- ان رسول الله (ص) مر على صبرة من طعام فادخل يده فيها فنألت أصابعه بللاً فقال: يا صاحب الطعام ماهذا؟ قال: أصابته السماء يا رسول الله، قال: افلا جعلته فوق الطعام حتى يراه الناس. ثم قال: من غش قليس مناً (سنن ترمذی جلد ۲ ص ۳۸۹، ابواب بیوع، باب ۷۲ حدیث ۱۳۲۹) - معالم القربة ص ۱۲

در سنن ابی داود روایتی قریب به این مضمون از ابوهریره نقل شده است.^(۱) که صراحت در نهی از غش در معامله دارد.

همچنین در کنز العمال از محمد بن راشد روایت دیگری نقل شده است که دلالت بر کیفیت نظارت پیامبر اکرم (ص) بر سوق مسلمین دارد.

«رسول خدا بر مردی که فروشنده گندم بود و جنس خوب و بد را باهم مخلوط کرده بود. برخورد کرده و به او فرمودند: چه چیزی باعث شد که چنین کاری بکنی؟ جواب داد: خواستم (در اثر پائین بودن قیمت) رواج پیدا کرده و به فروش برود. حضرت گفتند: خوب و بد آن را از هم جدا کن، در دین ما تقلب

روا نیست.»^(۲)

پیامبر عظیم الشان اسلام تجار را از احتکار بخصوص احتکار مواد غذایی مورد نیاز مردم منع می کردند روزی پیغمبر اکرم (ص) با مجتکرین برخورد کرده و فرمودند تا آن چه را که احتکار کرده اند در وسط بازارها و در محلی که مورد دید همه باشد به مردم عرضه دارند.^(۳)

- ۱- آن رسول الله (ص) مَرَّ بِرَجُلٍ يَبِيعُ طَعَاماً فَسَأَلَهُ كَيْفَ تَبِيعَ؟ فَاخْبَرَهُ، فَاوْحَى إِلَيْهِ أَنْ ادْخُلْ يَدَكَ فِيهِ فَإِذَا هُوَ مَبْلُولٌ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَيْسَ مِنْ غَشٍّ (سنن ابی داود ۲/۲۴۴ کتاب الاجارة، بَابُ فِي النَّهْيِ عَنِ الْغَشِّ)
- ۲- مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِرَجُلٍ يَبِيعُ طَعَاماً قَدْ خَلَطَ بَقْبِيحٍ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص): مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ؟ فَقَالَ: أَرَدْتُ أَنْ يُنْفَقَ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ (ص): مِيزْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهَا عَلَى جِدَّةٍ، لَيْسَ فِي دِينِنَا غَشٌّ. (کنز العمال ج ۴ ص ۱۵۹ کتاب البیوع، باب ۲ حدیث ۹۹۷۴)
- ۳- آن رسول الله (ص) مر بالمحتكرين فأمر بحكم تهم ان تخرج الى بطول الاسواق و حيث تنظر الابصار اليها (وسائل الشيعة ج ۱۲ ص ۳۱۷) ابواب تجارت باب ۳۰، حدیث ۱

در روایت خدیفه بن متصور آمده:

«رسول خدا فرمودند فلانی! مسلمانان می‌گویند متواتر

غذایی نایاب شده مگر مقداری که پیش توست آن رابه بازار

بیاور و به هر کیفیتی که می‌خواهی بفروش»^(۱)

عمر بن خطاب نیز به وظیفه حسبه اقدام می‌نمود و شواهد تاریخی از حضور او در بازارها و

مراقبت و کنترل کیلها و وزنهای حکایت می‌کنند.

در کنز العمال از عبدالله بن ساعدة الهذلی نقل شده که:

«عمر بن خطاب را در حالی دیدم که تجار را آن هنگام که

برای طعام در بازار اجتماع می‌کردند با تازیانه می‌زد تا در

کوچه‌های اسلم داخل شوند و می‌گفت راه را بر ما مبنید»^(۲)

ابن الجوزی نقل می‌کند که:

«عمر بن خطاب را دیدم در حالیکه شتربانی را می‌زد و

می‌گفت، شترت را بیشتر از طاقتش بار کرده‌ای»^(۳)

نویسنده معالم القرية مکرر از اهتمام عمر بن خطاب به امر حسبه سخن گفته است. گرچه او

در صدد تمجید از ایشان بوده است، اما با دقت در این رخدادهای تاریخی درمی‌یابیم که عمر با

۱- ان رسول الله (ص) قال يا فلان ان المسلمین ذکرُوا ان الطعام قد نفذ الا شیء عندک فاخرجه وبعه کیف شدت (وسائل

الشیعة ج ۱۲ ص ۳۱۷ ابواب تجارت، باب ۲۹، حدیث ۱ - ۲- معالم القرية، ص ۱۳

۳- معالم القرية، ص ۱۳

همه ادعایش در شناخت منکر و معروف توفیقی نداشته است و چه بسا به نام معروف اعمالی انجام داده است که خود منکری عظیم‌تر بوده در ذیل به ذکر مواردی در این رابطه می‌پردازیم:

«ابراهیم نخعی حکایت کرد که عمر بن خطاب مردان را از

گردش و طواف با زنان باز می‌داشت و مردی را دید که با زنان

نماز می‌خواند تا زیانه‌اش زد، آن مرد گفت: اگر کار نیکی کرده

باشم تو بر من ستم کردی و اگر بد کرده‌ام مرا آگاه نکرده‌ای.

عمر گفت: آیا قصد مرا ندانسته‌ای؟ آنگاه تا زیانه را به سوی

او انداخت و گفت: قصاص کن.»

مرد گفت: امروز، قصاص نمی‌کنم. عمر گفت: پس مرا

ببخش. گفت: عفو نمی‌کنم و همچنان از هم دور شدند.

فردا نیز آن مرد را دیدند و رنگ چهره عمر دگرگون شد. آن

مرد گفت: ای امیرالمومنین گویا چیزی را در باره تو می‌بینم

که زودتر از من محقق شود. عمر گفت: اجل.

مرد گفت: شهادت می‌دهم که از تو گذشتم.»^(۱)

حکایت شده که عمر بن خطاب بر گروهی وارد شد که می‌می‌خوردند و در میخانه‌ها آتش

افروخته بودند به آنها گفت. من شما را از این هرکار باز داشته‌بودم ولی شما به آن اهمیت ندادید.

در جواب گفتند: خداوند نیز شما را از تجسس و داخل شدن به خانه دیگران بدون اجازه باز داشته بود که شما مرتکب هر دو معصیت شدید. عمر گفت: این دو گناه من در مقابل آن دو گناه از شما، و از آنجا بازگشت و متعرض آنان نشد. (۱)

در خبر سدی آمده است که:

«عمر بن خطاب با عبدالله بن مسعود خارج شد که ناگاه

نور چراغی او را متوجه کرد پس بسوی آن رفت تا بر منزل

داخل گشت و مردی را دید در حالیکه شراب و زنی آوازه خوان

در پیشش بود. آن مرد از آمدن عمر مطلع نشد تا زمانیکه عمر

به او هجوم آورد.

عمر گفت: ندیدم در شب منظره‌ای زشت‌تر از شیخی که

منتظر اجزش می‌باشد.

سپس مرد سرش را بسوی وی برآورد و گفت:

بله! یا امیرالمومنین آنچه تو انجام دادی قبیح‌تر است،

زیرا تجسس کردی در حالیکه از آن نهی شده و بدون اذن به

خانه داخل گشته‌ای.

عمر گفت: صحیح می‌گویی. سپس خارج شد در حالیکه

۱- معالم القربة، باب سوم، ص ۹۱

گریه می‌کرد.

و می‌گفت: مادر عمر به عزایش بنشینند. اگر پروردگار او را

نبخشد. (۱)»

در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده است که حضرت فرمودند:

«امیرالمومنین (ع) در کوفه پیش‌روی شما، هر روز صبح

زود از مرکز خلافت خود بیرون آمده و بازارهای کوفه را در

حالی که تازیانه‌ای همراه داشتند - که دو سرداشت و به آن

سببیه می‌گفتند بازار به بازار می‌گشت و در مقابل بازاریان

می‌ایستاد و خطاب به آنان می‌فرمود:

ای کاسبها از خدا بترسید و تجار وقتی صدای آن حضرت

را می‌شنیدند هرچه در دست داشتند به زمین گذاشته و از

صمیم قلب متوجه فرمایشات حضرتش می‌گشتند که

می‌فرمود: طلب خیر را بر همه چیز - مقدم دارید با آسان

گرفتن در خرید و فروش به امواتان - برکت دهید و

با خریداران با مهربانی و شفقت برخورد کنید، (اخلاق) خود

را با بردباری زینت دهید و از قسم خوردن دوری جستند و از

۱- کنز العمال، ج ۳، ص ۶۹۳ (طبع ۱۳۹۹ هـ)

دروغ گوئی دور باشید. از ظلم کناره جویی کرده و با
ستمديدگان با انصاف برخورد کنید، به ربا نزدیک نشوید و
در اندازه گیری و وزن کردن کم نگذاشته و از مقدار آن کم
نکنید و احساس مردم را بی ارزش و حقیر نسازید و خود را از
مفسدین در روی زمین قرار ندهید.

و بدین نحو به تمام بازارها سر می زدند و سپس برمی گشتند و برای رسیدگی به مراجعات
مردم در جایگاه خود می نشستند.»^(۱)

همچنین امیرمومنان در فرمان خود به مالک اشتر دستور می دهند تا تجار را از احتکار
بازدارند و کسانی را که پس از نهي او به احتکار دست می زنند، تحت پیگرد قرار دهد.^(۲)
بدین ترتیب ملاحظه می شود که پیامبر اکرم (ص) و امیرالمومنین (ع) به امر حسبه پرداخته اند
به طوری که شخصاً آنرا انجام داده اند و یا در مواردی افرادی را بر بخشی از آن گمارده اند.
هرچند که تحت عنوان حسبه نبوده است اما به نوعی در قالب وظائف حکومتی بدان اهتمام
ورزیده اند و مطمئناً ائمه طاهرین (ع) هر جا که مجال بوده و حکام مستبد وقت مانع ایجاد
نکرده اند به پیروی از پیامبر عظیم الشان اینگونه عمل کرده اند که با نگرش به شیوه عملی این
بزرگواران به عظمت حرکتشان پی خواهیم برد.

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۸۴، آداب تجارت، باب ۲، حدیث ۱

۲- و امر امیرالمومنین (ع) مالک بمنع التجار من الاحتکار و معاقبة من قارب الحکره بعدیه. (نهج البلاغه فیض، نامه ۵۳
ص ۱۰۱۷ ح ۴۳۸)

که در اینجا فقط یا بیان نمونه‌ای از سیره ارزشمند امام کاظم (ع) این میث را متبرک نموده و
آنها به عنوان حسن ختام ذکر می‌کنیم:

«در مجلسی هارون الرشید از امام کاظم (ع) پرسید: فدک را

تعیین کن تا به تو برگردانم.

امام فرمودند: اگر حدود فدک را تعیین کنم به من

برنمی‌گردانی، هارون گفت: حدود فدک چقدر است و اصرار

کرد و آنحضرت را به جدش سوگند داد که حدودش را تعیین

کن تا به تو برگردانم.

امام کاظم فرمود: حد اول آن «عَدَنُ» (ناحیه‌ای از یمن) است

هارون با شنیدن این سخن رنگش تغییر کرد.

امام ادامه داد: حد دوم آن «سمرقند» حد سوم آن «افریقا» حد

چهارم آن «سیف‌البحر» (حدود دریای خزر) هارون از شدت

ناراحتی نتوانست خویشتن داری کند و گفت: دیگر برای ما

چیزی نماند.

امام فرمود: من که گفتم اگر حدودش را تعیین کنم به من

برنمی‌گردانی. (۱)

بدین وسیله امام به حق غصب شده ولایت و حکومت توسط خلفای غاصب از زمان حضرت زهرا(س) تا زمان خودشان اشاره نمودند و به بهانه فدک، حدود مرزهای حکومت اسلامی که حاکم بلامنازع آن امامان شیعه بودند را متذکر شدند.

در سده یکم هجری پیش از آنکه حسب به شکل یک سازمان پیچیده و سامان یافته درآید و محتسب بر آن گمارده شود، امر به معروف و نهی از منکر بر دوش اولیای دین و یاوران داوطلب آنان بود و این شیوه تا آغاز نیمه دوم هجری ادامه داشت.

غزالی در احیاء علوم دین می نویسد: «روزی مروان حکم (۶۴-۶۵ هـ) سومین فرمانگزار امویان، در نماز عید پیش از نماز خطبه خواند. مردی او را حسبت کرد و گفت: خطبه پس از نماز باشد. مروان گفت: ای فلانی! آنچه گوئی متروک شده است. بوسعد حذری پاسخ گفت: این مرد حقی را که بروی بود به جای آورد که پیامبر ما را فرموده است هرکس منکری بیند باید که به دست آن را تغییر دهد و اگر نتواند به زبان و اگر نتواند به دل - و آن ضعیف ترین ایمان است.»^(۱)

با گسترش کارهای بازرگانی، پیشرفت تمدن اسلامی در زمینه های صنعتی و تولیدی و همچنین با پهناور شدن محدوده حکومت اسلامی، در نیمه سده دوم هجری سازمان حسب، در آغاز حکومت عباسی شروع به کار کرد.

ابوجعفر منصور (۱۳۶-۱۵۸ هـ) دومین خلیفه عباسی و پایه گذار شهر بغداد، کار بازارهای شهر را سامان بخشید و برای بهبود وضع بازار، یحیی بن زکریا را به عنوان محتسب گماشت و چندی پس از آن به انگیزه خیانت به مردم او را کشت.^(۲)

به نوشته ابوالفداء «محتسب» هادی، خلیفه عباسی (۱۶۹-۱۷۰ هـ) نفیس بن عبدالرحمن ابو نعیم بود. ابوالفدا این سخن را در گزاره های سال (۱۶۹ هـ) آورده است.^(۳)

۲- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی

۱- الاحیاء، غزالی، ج ۲، ص ۳۱۵

۳- البدایة و النهایة، ابوالفداء، ج ۱۰ ص ۱۲

آنچه غزالی در الاحیاء آورده است نشانگر آن است که در داستانهایی که ایشان ذکر کرده تنها درجایی که به مأمون عباسی می‌رسد و آژه محتسب را به کار می‌برد و از نقطه نظر ایشان تا آن زمان لفظ محتسب به کار نرفته است، به گوش مأمون عباسی نوه هادی و هفتمین خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هـ) رساندند که محسبتی در میان مردم راه می‌رود و آنان را به شایست فرمان می‌دهد و از ناشایست باز می‌دارد و حال آنکه او از سوی خلیفه یدین کار گماشته نشده است. (۱)

«ابن طیفور» نیز تصریح می‌کند که در روزگار مأمون در شهر بغداد "دارالحسبه" وجود داشت. (۲)

در اسپانیا نیز در زمان فرمانگزاری هشام بن عبدالرحمان در سالهای (۱۷۷-۱۸۰) سازمان حسبه وجود داشته است و به او وظیفه "سوق" داده بودند. (۳)

به تدریج با گسترش جهان اسلام سازمان حسبه به ایران و مصر و امپراطوری عثمانی و شبه قاره هند و پاکستان راه پیدا کرد و در هر کجا که حکومتی وجهه اسلامی به خود می‌گرفت سازمان حسبه جزئی از سیستم اداری و اجرائی آن می‌شد. چنانکه مورخین ذکر کرده‌اند سازمان حسبه در مصر از شکوه و عظمت خاصی برخوردار بود که به جهت اهمیت این سازمان در حکومت فاطمیان در مصر و ایران تحولات تاریخی و تاثیر این سازمان را به طور اختصار در مصر و ایران پی می‌گیریم.

۱- نهاد دادرسی در اسلام

۲- کتاب بغداد، ابن طیفور، ص ۷۲، نقل از نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۰۳

۳- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۳۰۳

* سازمان حسبه در مصر

پیش از آمدن فاطمیان به مصر سازمان حسبه این کشور از حسبه بغداد پیروی می‌کرد و در واقع، زیر نظر آن قرار داشت. دودمان فاطمی که با بینش شیعه اسماعیلی بر مصر حکومت می‌کردند به سازمان حسبه توجه و اهمیت نشان دادند.

به گفته وقایع نگاران سازمان حسبه در روزگار فاطمیان از شکوهی نیز برخوردار بود و به ویژه حسبه قاهره از فسطاط والای و گراتمایه‌تر می‌نمود. (۱)

کسی که شغل حسبه داشت می‌توانست در قاهره و فسطاط که از آن به مصر یاده شده است و دیگر استانهای آن سرزمین نمایندگانی بگمارد. (۲) محتسب روزگار فاطمیان، مانند دیگر صاحب منصبان بلندپایه، از سوی قدرت عالی - خلیفه یا سلطان - گمارده می‌شد و همواره گزینش و گماردن او در یک فرمان نامه با امضا و مهر خلیفه همراه بود.

در کنار صلاحیتهای محتسب نظارت بر سکه خانه (دارالعیار) و چگونگی ضرب سکه در فرمان نامه او بروشنی یاد می‌شد. (۳)

کار محتسب فاطمی، مانند دیگر محتسبان و دیگر دولتها، نمایشگر وظیفه مشترک دینی - اجتماعی در زندگانی همگانی است. او با همدستی نمایندگان و یاورانش در خیابانها می‌گردد تا از شلوغی و سد معیر جلوگیری کند. فاطمیان برای پیشبرد هدفهای سیاسی خود آغاز به بهره گیری از سازمان حسبه کردند و از این رو اصول مذهب شیعه اسماعیلی را در لابه لای آن جا

۲- الحفظ مقریزی ج ۱، ص ۴۶۳

۱- صبح الاعشى - قلقشندی ج ۱۱ ص ۲۰۹

۳- الخطط، مقریزی، ج ۱ ص ۴۶۴

دادند. بی‌گمان، اینگونه حسبه در مصر پیش از فاطمی پیشینه نداشت در نخستین سده فرمانگزاری فاطمیان، که انگیزه‌های روح‌دینی این دولت را به جنبش درآورده بود، این شیوه از حسبه پا گرفته بود، ولی در دومین سده فرمانروایی این دودمان دیگر از ناشایست و از دنها نشانی نیست. آیا این درنگ پیامد سستی روح دینی و توانمندی خلیفگان فاطمی و گستردگی قدرت وزیران تام‌الاختیار که گهگاه در میانشان مخالفان مکتب دولت به چشم می‌خورد نبود؟ پاسخ هر چه باشد، سازمان حسبه تابعی بود از متغیر نیرومندی و سستی روح دینی خلیفگان. با همه اینها حسبه تنها، روزگار فرمانگزاری (الحاکم بامرله م ۴۱۲ هـ) به اوج تعصب خود رسید. (۱) با بررسی سازمان حسبه در روزگار فاطمیان مصر درمی‌یابیم که یکی از کارهای محتسب جلوگیری از خطر باورهای تسسنی و آوردن هرگونه بدعتی در بینش مکتبی شیعه بود. با همه اینها این سختگیریها، چندان نپائید، زیرا فاطمیان آرمانهای سیاسی داشتند و نه دینی.

* سازمان حسبه در ایران:

سازمان حسبه در ایران به روزگار غزنویان و سلجوقیان و به ویژه در سده پنجم هجری از شکوه و اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و در سراسر سرزمینهای این دو دودمان، در هر شهری و روستائی بزرگ، یک محتسب به احتساب می‌پرداخت. کسانی که دست اندرکار حسبه بودند از سوی قضات و یا امیران و استانداران فرمان داشتند و به پشتوانه پشتیبانی سلطان و فرمانروا با

۱- النظم الفاطمین و رسومهم فی مصر - الدكتور عبدالمنعم ماجد ج ۱ ص ۱۶۴ به نقل از نهاد دادرسی ص ۳۱۶

سختی و بی‌باکی و وظائف خود را انجام می‌دادند. سازمان حسبه در ایران میراث خلافت عباسیان بود که همراه دیگر سازمانهای دینی پس از سقوط خلافت عباسی در امپراطوریه‌ها و شاهنشاهیهای ایران برپا شد و تا سده سیزدهم هجری (نوزدهم میلادی) نیز از میان نرفت. نظام الملک وزیر مقتدر و نامدار آلب ارسلان و ملک‌شاه سلجوقی (م ۴۸۵ هـ) در سیاستنامه خود لزوم گماردن محتسب را در هر شهری از شهرهای ایران گوشزد می‌کند تا بر سنگ و ترازو و نرخها و داد و ستدهای بازرگانی نظارت کند و فروشندگان را از خیانت و فریب و آمیز در کالاها باز دارد. در زیر قسمتی از این کتاب ملاحظه می‌شود.

«و همچنین به هر شهری محتسبی باید گماشت تا ترازوها و نرخها راست می‌دارد و خرید و فروختها می‌داند تا اندر آن راستی رود و هر متاعی که از اطراف آوردند و در بازارها فروشند، احتیاط تمام کند تا خیانتی نکند و سنگها راست دارند و پادشاه و گماشتگان باید که دست او قوی دارند که در یکی از قاعده‌های مملکت و نتیجه عدل آن است و اگر جز این کنند درویشان در رنج افتند و مردم بازارها چنانکه خواهند خرید و چنانکه خواهند فروشند. و فضله جوئی مستولی شوند و فسق آشکار شود و کار شریعت بی‌رونق گردد.»^(۱) در سیاستنامه داستان تازیانه خوردن علی نوشتکین سپهسالار خراسان در روزگار فرمانگزاری محمود غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ هـ) آمده است، که: «روزی علی نوشتکین مست از محضر سلطان محمود بیرون آمد و به اندر او که مستانه بیرون نرود تا به دست مجتسب گرفتار نشود گوش فرانداد. محتسب شهر غزنین که

۱- سیرالملوک (سیاستنامه)، خواجه‌نظام الملک، ص ۶۳-۶۴

سپهسالار را به گونه‌ای غیر طبیعی سواره دید به یارانش فرمان داد تا او را از اسب به زیر کشند و آنگاه با دست خود در پشت سپهسالار خراسان تازیانه نواخت بدان اندازه که در خور خدمتگساری بود. سلطان محمود در پاسخ گلایه سپهسالار از محتسب شهر گفت، توان جلوگیری از اجرای حد شرعی را ندارم و ترا گفتم که اگر محتسب ترا بدین حال بیند حد بزند»^(۱) ایوالفضل بیهقی در تاریخ بیهقی درباره توبه کردن امیر مسعود غزنوی از شراب سخن می‌گوید و به گماردن محتسبان اشاره می‌کند.

روز سه شنبه پنج روز مانده از محرم امیر به جیلیم (رودی در پنجاب) رسید... و عارضه‌ای افتادش از نالانی و چهارده روز در آنجا بماند چنانکه بار نداد و از شراب توبه کرد و فرمود تا هر شرابی که در شرابخانه برداشته بودند در رود جیلیم ریختند و آلات ملامی وی بشکستند و هیچ کس را زهره نبود که شراب آشکار خوردی که جنباشیان (کارآگاهان و تجسس‌کنندگان) و محتسبان گماشته بود و این کار را سخت گرفته...»^(۲)

در تاریخ یمینی آمده است که سلطان بر بازاریان و پیشه‌وران محتسب بگمارد: بر اهل بازار و محترفه محتسبی امین بگماشت»^(۳)

اسنادی چند از فرمان نامه‌های محتسب برجا مانده است. یکی از آنها از دیوان سلطان سنجر (م ۵۵۲ هـ) و اوسین پادشاه نیرومند سلجوقی، صادر شده است.

در این فرمان شاه به محتسب خود دستور می‌دهد تا مردم را از کار ناشایست بازدارد و به

۱- سیرالملوک، ص ۶۴-۶۶

۲- تاریخ بیهقی، ص ۷۰۳

۳- لغت نامه به نقل از تاریخ یمینی

کار شایسته فرمان می‌دهد و در بازرسی سنگ و پیمانہ و ترازو و کار خرید و فروخت در بازار بکوشد و نگذارد که قریب و نیرنگ و آمیز در میان مردم رواج گیرد و با این کار به مسلمانان زیان نرسد. آنچه در مسجدها نیاز دارد فراهم آورد و پیش نمازان و مودنان و دیگر کارمندان و وظایف خود را بهنگام و درست انجام دهند. از تبهکاری تبهکاران در آشکارا جلوگیری کند و هم از ارتکاب آشکار گناه و میگساری در نزدیکی مسجدها و گورستانها و مزارها آنان را بازدارد. (۱)

حسین واعظ کاشفی (م ۹۱۰ هـ) نویسنده روزگار تیموریان، بودن محتسب را پشتوانه هم نوایی زندگی عمومی با احکام اسلام می‌داند. او بر آن است که اگر سلطان یا فراوانی کار نتواند خود به اجرای احکام اسلام بپردازد می‌بایست محتسبی در کشورش بگمارد. (۲)

در خلال دوره ایلخانی، محتسب مانند دیگر کارکنان نهاد دینی به زیست خود ادامه داده بود و پس از گرویدن این دودمان به اسلام دوباره به کار حسبت گمارده شد.

در روزگار تیموریان وظیفه‌های محتسب و شرایطی که سازمان او لازم داشت به همان گستردگی روزگار سلجوقیان بود.

محمد مفید مستوفی با فقی (م: ۱۰۹۱ هـ) نویسنده سده یازدهم هجری بر اهمیت حسبه به عنوان یکی از سازمانهای دینی تاکید می‌کند:

«... منصب احتساب از اجل مهمات دین نبوی است و چون بی شائبه اغراض دنیوی بدان امر جلیل القدر قیام نمایند منتج سعادات اخرویست و به جهت تقویت ارکان ملت حضرت خیرالبشر

۲- اخلاق محسنی، حسین واعظ کاشفی، ص ۱۵۹

۱- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۳۰۶

و تمثیت مهمات امر به معروف ونهی از منکر فضیلتی دانشور پیوسته در دارالعباده یزد به اجتهاد رای شرع قَرَقِ انام را به ادای وظایف طاعات و اقامت نماز جمعه و جماعات امر می فرموده اند. (۱)

پس از روزگار صفویان سازقان حسبه در ایران، تا آنجا که پیداست فروکش می کند و به گونه فزاینده ای این جهانی می شود.

آن دسته از وظایف محتسب، که به اداره حقوق اسلام (فقه) پیوند می یافت، در عمل از او جدا می شود و مرجع تقلید (مجتهد) آن را اداره می کند این وظایف گردآوری مالیاتهای اسلامی، خمس و زکات و رسیدگی به میراث و وصیتها و نصب و عزل قیمهای صغار و دیگر محجوران را در بر می گیرد - مواردی که بر روی هم به نام «امور حبسی» شهرت گرفته است.

مراجع تقلید از سوی خود به کسانی که عادل بودند و به احکام شرعی آشنایی داشتند اجازه هایی صادر می کردند. اینان می توانستند مبلغی از خمس و زکات به دست آمده را برای گذران زندگی خویش نگه دارند و مانده آنرا برای مرجع تقلیدی که نماینده اش بودند پس بفرستند تا او میان کسانی که در خور دریافت آن بودند تقسیم کند.

آنجا که وظیفه محتسب به پاکیزگی شهرها و خیابانها پیوند می گرفت، داروغه و کلانتر به جای او به انجام آن کار می پرداختند و وظیفه محتسب در چهارچوب سنگها و پیمانها و بازرسی نرخها - در صورت دستور داروغه به تنگنا کشیده شد.

۱- جامع مفیدی، محمد مفیدی مستوفی بافقی - ج ۲، ص ۲۸۰

در میانه سده نوزدهم میلادی - سیزدهم هجری - سازمان حسب در بیشتر شهرها از میان رفت.

در اصفهان این سازمان عملاً تا سال ۱۲۹۴ شمسی (۸-۱۸۷۷ م) کار می‌کرد و عوارض معمول و مرسوم بسته شده برای حقوق محتسب با آن که عملاً سالها این سازمان از هم پاشیده شده بود، در عوارض مالیاتی جریان داشت. برابر قانون آذرماه ۱۳۵۰ ق/۱۹۲۶ م. یک قلم ۱۵۰ قران از صنف گوشت فروشان در تهران برای محتسب گرفته شد و حال آنکه سازمان او منحل شده بود. در تهران به سال ۱۸۵۳ م یادی از «احتساب آغاسی» می‌بینیم. وظایف او در لابه لای دیگر کارها، صدور سپاهه نرخهای خواربار و دیگر کالاها بود. شغلی که احتساب آغاسی بدان وابسته بود احتساب شهرت داشت و کار اصلیش پاکیزه کردن خیابانهای شهر بود.

در زمان ناصرالدین شاه (م: ۱۲۹۸ ه) دایره احتساب که پیشتر در حکومتها ادغام شده بود و در شمار نیروهای انتظامی (ضبطیه) درآمده بود، تا اندازه‌ای استقلال یافت و وظائف شخصی به دست آورد.

نویسنده کتاب المآثر و الآثار، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، به هنگام نگارش کتاب خود ریاست دایره حسبه را برعهده داشت.^(۱)

کمی پیشتر از این احتساب زیر نظر قضائی شهربانی قرار داشت در سال ۱۳۱۲ ه بخش حسبه در تهران مرکب بود از یک رئیس دو معاون و یک تن از کارمندان اداری، فراشان، مامور اصطبل،

۱- المآثر و الآثار - محمدحسنخان اعتمادالسلطنه، ص ۱۲۰

سقایان و دیگران.

بدینسان، محتسب به عنوان یک مأمور نهاد دینی که مسئول اخلاق عمومی بود در پایان سده دوازدهم هجری از تکاپو بازمانده بود. با همه اینها باتشکیل دادگستری و تصویب قانون امور حبسی در تیرماه ۱۳۱۹ شمسی وظایف محتسب در نصب و عزل قیّم صغان و وصیت وارث به دادگاههای دادگستری سپرده شد.^(۱)

۱- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۳۱۰ و ص ۳۱۱.

گفتار دوم: ادبیات حسبه

(۱) کتب اهل تسنن

اکثر کتبی که در باب حسبه به رشته تحریر درآمده‌اند متعلق به فرق مختلف اهل تسنن می‌باشد و به دلیل اهمیتی که سازمان حسبه در زندگی اجتماعی - و اقتصادی و سیاسی مسلمانان داشته، این کتابها هم بر گسترش و دگرگونی این سازمان از بعد نظری و هم در شیوه عمل سازمان حسبه تاثیر بسزائی داشته‌اند.

کتابهای نگاشته شده در باب حسبه دارای ویژگیهای زیر می‌باشند:

- (۱) برخی از آنها به مفهوم کلی حسبه پرداخته‌اند و تکالیفی را که سازمان حسبه برای محتسب به وجود می‌آورد و همچنین از جنبه‌های حقوقی و دینی این سازمان سخن گفته‌اند.
- (۲) در متین برخی از این کتب از کارهای فنی و تخصصی محتسب در رابطه با بازرسی در بازار و جزف مختلف به تفصیل سخن به میان آمده و در واقع شیوه عملی مبارزه با فریب و نیرنگ صنوف مختلف را ارزیابی می‌نمایند. مانند کتاب *معالم القریة، ابن اخوة*.

۳) بخش دیگری از آنها صرفاً اداری هستند و نه حقوقی و فقهی هرچند که هماهنگ با شرع و حقوق اسلام نوشته شده باشد. مانند احکام السوق.

اکنون به ذکر فهرست و شرح مختصری در مورد برخی از این کتابها می‌پردازیم:

۱- پیشین‌ترین نگاشته در این زمینه کتاب احکام السوق یحیی بن عمر مالکی از مردم افریقیه (نیمه دوم سده سوم هجری) است. (۱)

۲- الحبسة از حسن اطروش پیشوای زیدی طبرستان (۲۳۰-۳۰۴) که درموزه بریتانیاست. (۲)
۳- الحبسة یا الرتبة فی طلب الحسبه از ابوالحسن علی ماوردی (۳۶۴-۴۵۰) که به احتمال قوی همان کتاب احکام السلطانیه باید باشد.

۴- الاحکام السلطانیه والولایات الدینیة تألیف ابی الحسن علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی الماوردی (م ۴۵۰ هـ) در فصل بیستم از دیدگاه حقوقی و اخلاقی به حسیه نگریسته است و پیشین‌ترین کتاب در این زمینه است و گهگاه با اشاره به رساله‌های پیشین‌تر یکی نگارش شافعی - محتسب بغداد در آغاز سده چهارم هجری و دیگری از ابوسعید اصطخری پیشین بودن کتابش را نقض می‌کند. ماوردی شافعی مذهب بوده است. (۴)

۵- الاحکام السلطانیه للقاضی ابی یعلی محمد بن الحسین الفراء الحنبلی (متوفی ۴۵۸ هـ) سازمان حسیه در چهارمین فصل این کتاب بررسی شده است. ماوردی شافعی و فراء حنبلی بوده است هر دو در یک زمان و یک شهر (بغداد) می‌زیستند، مرگ ماوردی در (۴۵۰ هـ) روی داد و

۲- فهرستوارده فقه هزار و چهارصد ساله - ص ۱۶۱

۱- نهاد دادرسی در اسلام ص ۲۳۱

۴- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۲۳۰

۲- فهرستوارده فقه - ص ۱۶۴

زادروزش ۲۶ سال زودتر از ابویعلی بود. همانندی میان این دو کتاب همانام تاثیر گذاری یکی بر دیگری را گریز ناپذیر می نماید با وجود تشابه مباحث و عبارتهای این دو کتاب به نظر می رسد که یکی از آنها مطالب را از دیگری اقتباس نموده با این تفاوت که یکی شافعی و دیگری حنبلی مذهب بوده و به همین جهت دیدگاههای آنها در برخی از موارد متفاوت است ولی کدامیک از دیگری بهره گرفته است به درستی مشخص نیست. (۱)

(۶) کتاب الفِصل فی المِلل و النحل از ابن حزم اندلسی که از حسیبه در جلد ۴ کتاب خود سخن گفته است (۲) (م: ۴۵۶ هـ)

(۷) رسالۀ فی القضا و الحسیبه - از محمد بن احمد بن عبدون تُجینی از مردم اشبیلیه که کتاب گرانباری پیرامون سازمان حسیبه و وظایف محتسب نگاشته است. او در پایان سده ششم هجری می زیسته است. رساله ابن عبدون به ویرایش لوی پرونسال به سال ۱۹۳۴ در مجله آسیایی JA چاپ شده و در کتاب سه رساله از اسپانیادریاره حسیبه با ترجمه به فرانسه از پرونسال دوباره نشر یافت. این سه رساله با نام ثلاث رسائل اندلسیۀ فی آداب الحسیت و المحتسب به تازی ویراسته و نشر یافت. و دارای سه رساله از ابن عبدون و جرسیقی و ابن عبدالروف است. رساله ابن عبدالروف دارای سی و هفت فصل می باشد. (۳)

(۹) کتاب تنبیه الحکام فی الاحکام که دارای فصل حسیبه می باشد و نویسنده آن ابن مُیَاصِف (م:

۱- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۲۳۰

۲- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۲۳۰

۳- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۲۳۲

۶۲۰ هـ) است. (۱)

(۱۰) آداب الحسنة از ابو عبدالله محمد بن احمد سقطی، فقیه دانشمند و جهانگرد از مردم مالقة آندلس (متوفی حدود ۵۰۰ هـ) که کتاب خود را پس از گماشته شدن به محتسبی زادگاهش نگاشته، این کتاب از هفت باب تشکیل شده است. (۲)

(۱۱) الحسبة فی الاسلام، از ابن تیمیه حنبلی (م: ۷۲۸ هـ)

(۱۲) المضار فی کشف الاسترار و هتک الاستار فی علم الحیل از زین الدین عبدالرحمن بن ابی بکر عمر جویری دمشقی معروف به جوهری در سی باب که در سال ۶۱۸ و ۶۱۹ آنرا نوشته است. (۳)

(۱۳) معالم القرية فی احکام الحسبه از محمد بن احمد قرشی معروف به ابن اخوة (م: ۷۲۹ هـ) در هفتاد باب که روبن لوی آنرا با ترجمه انگلیسی در ۱۹۳۸ چاپ کرده و در مصر در سال ۱۹۷۶ چاپ شده است. (۴)

مؤلف که محتسبی سختگیر بوده بر پایه آگاهیهای شغلی و نیز مطالعات سرشار خود در احکام و مقررات اسلام کتاب خود را تالیف کرده و در آن نخست به ذکر حکم فقهی هر موضوع با استناد به آیات قرآن مجید و احادیث پرداخته و سپس آن را با وضع موجود روزگار خود تطبیق کرده است، اما فساد دستگاه حکومت و اولیای امور از مدعیان امر به معروف و نهی از منکر گرفته تا طبقه فعاله یعنی کسبه و اصناف او را دل آزرده ساخته، از این رو در ضمن شکایت از

۱- نهاد دادرسی در اسلام ص ۲۳۳- فهرستواره..... ص ۱۶۳

۲- نهاد دادرسی در اسلام ص ۲۳۳- فهرست واره..... ص ۱۶۳

۳- فهرستواره..... ص ۱۶۴ ۴- فهرستواره، ص ۱۶۲

اوضاع زمان به ذکر تباهی های اجتماع و حتی تقلبات دکانداران پرداخته است.

از محسنات این کتاب این است که مولف تنها به بیان حکم فقهی (تئوری) بسنده نمی کند بلکه وارد موضوعات و مصادیق می شود و موارد عملی آنها را نشان می دهد. و وظیفه مختسب را در آن موارد یاد می کند. از این رو در کتاب درباره مسائل مربوط به دانش اقتصاد یعنی کسب و کار و پیمانان و ترازو و اوزان و مقادیر و نیز خواص انواع گیاهان دارویی و سایر مواد دارویی و همچنین علم اجتماع یعنی رفتار عمومی و مناسبات مردم بایکدیگر و حسن معاشرت و منع از تجاوز و تعدی افراد به همدیگر و حتی منع از آزار رسانیدن به ستور و سرانجام درباره بهداشت عمومی گفته شده است و حاصل سخن آنکه از وظیفه کله پز گرفته تا مقررات مربوط به جنگ انداختن قوچ و خروس همه را بیان کرده. (۱)

در پیش نیز گفتیم مولف محتسبی سختگیر بوده و به شغل احتساب احاطه کامل داشته و سالها بدین شغل پرداخته بود. و این امر از شرح انواع تقلباتی که درباره هریک از پیشه وران آورده کاملاً آشکار است اما گویا تقلبات آن زمان بیشتر از آن بوده که وی بیان داشته و از بیم آنکه مبدا متقلبان بیشتر آشنایی یابند از ذکر همه آنها خودداری کرده است. (۲) این کتاب ۷۰ باب دارد.

(۱۴) نه‌ایة الارب فی فنون الادب از نویری (۳) (م. ۷۳۳ هـ)

(۱۵) تحریر الاحکام فی تدبیر اهل الاسلام از ابن جماعه (۴) (م. ۷۳۳ هـ)

۱- آئین شهرداری در قرن هفتم ص ۱۲ و ۱۳ مقدمه

۲- آئین شهرداری در قرن هفتم ص ۱۵ مقدمه

۳- نهاد دادرسی در اسلام ص ۲۳۱

۴- نهاد دادرسی در اسلام، ص ۲۳۱

۱۶) النصاب فی الاحتساب نوشته السنّامی محتسب سده هفتم هجری. (۱)

۱۷) نهاية الرتبة فی طلب الحسبة نوشته ابن بسام (م: قرن هفتم ه) که او را با ابن بسام شاعر نباید اشتباه گرفت. همه کتاب ابن بسام نشر نیافت و تنها بخشهایی از آن در مجله المشرق (بیروت سال دهم ۱۹۷۰) به کوشش لویس شیخو به چاپ رسید این کتاب ۱۱۴ فصل دارد. (۲)

۱۸) نهاية الرتبة فی طلب الحسبة: نگارش عبدالرحمن نصرین شیرزی ببراوی شتافعی داور شهر طبریه (م ۵۸۹ ه) که برای صلاح الدین ایوبی آنرا نوشته است نهاية الرتبة چهل باب است و چهارده نسخه از آن در دست هست که هشت نسخه آن در خود مصر است. (۳) این کتاب چهل فصل دارد.

۱۹) مُعید النعم و مُبید النعم از عبدالوهاب سُبکی (م: ۷۷۱ ه)

۲۰) صبح الاعشى فی صناعة الانشاء (جلد ۵ از قلقشندی م: ۸۲۱ ه)

۲۱) الخطط المقریزية (م: ۸۴۵ ه) در جلد دوم از سازمان حسبه گفتگو کرده است. (۴)

۲۲) تخفة الناظر و غنية الذاکر فی حفظ شعائر و تغییر المناکر از ابو عبدالله محمد عقیانی

تلمسانی اندلسی (م: ۸۷۱ ه) در هشت باب و یک خاتمه. (۵)

۲۳) الكیاسة فی السياسة فی الحبسه و آدابها و السياسة الشرعیة و المدنیة نوشته یوسف بن

محسن ابن احمد صیداوی حنبلی در صالحیه دمشق (م: ۸۸۴ ه) (۶)

۲- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۱

۱- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۰

۴- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۱

۳- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۱

۶- فهرستوار..... ص ۱۶۳

۵- فهرستوار..... ص ۱۶۳

۲۴) کتاب الحسبۃ - از ابن عبدالهادی معروف به ابن مُیرد دمشقی (م: ۹۰۹ هـ) که در هفت برگ نوشته شده. (۱)

۲۵) کتاب الاقنوم فی مبادئ العلوم نوشته عبدالرحمان فاسی (سده یازدهم هجری)

۲۶) کتاب التیسیر فی احکام التسعیر. (۲)

۲۷) الدالۃ السامیه نگارش حسین الخزاعی، تونس (۳)

۲۸) التراتیب الادواریه از محمدحسین ادیس الکتانی (۱۳۴۶ هـ) (۴)

۲۹) الحسبۃ به قلم عبدالرزاق حسان (بند ۱، ۱۳۶۵ هـ) (۵)

۳۰) الحسبۃ و المجتسب فی الاسلام. از دکتر نقولا زیاده (چاپ بیروت ۱۹۶۳ م) بادیباچه

تاریخی خوبی و با بندهایی از ماوردی و غزالی و ابن تیمه و ابن جماعه و شیرزی و ابن اخوة و

ابن سیام و سقطی و ابن عبود و جرسیقی که در آن آورده شده است. (۶)

۳۱) الاشارة الی محاسن التجارة از ابو الفضل جعفر بن علی دمشقی (قاهره ۱۳۱۸ م) از

سازمان حسبه سخن به میان آورده است. (۷)

۳۲) اسبوع الفقه اسلامی و مهرجان الامام ابن تیمیه (القاهرة، المجلس الاعلی لرعاية الفنون و

الآداب و العلوم الاجتماعیه (۱۳۸۲ هـ) در این کتاب سه مقاله به نامهای الحسبۃ از دکتر علی الخفیف

در ۴۰ صفحه و مقاله ای با نام "الحسبۃ فی الاسلام" از دکتر علی حسین فهمی در ۳۷ صفحه و

۱- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۳

۲- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۴

۳- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۴

۴- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۴

۵- نهاد دادرسی در اسلام ص ۳۳۴

۶- فهرستواره فقه هزار و چهارصد ساله ص ۱۵۹

۷- فهرستواره فقه هزار و چهارصد ساله ص ۱۶۴

مقاله سوم با عنوان "تعلیق علی موضوع الحسبه فی الاسلام" از دکتر محمدابوزهره در ۵ صفحه به چاپ رسیده است که مطالب ارزنده‌ای را در باب حسبه ذکر نموده‌اند.

(۲) کتب شیعه

فقها شیعه به دلایل گوناگون که در راس آنها حکومت‌های طاغوت و جو خفقان و تقیه بوده نتوانستند در قرون اولیه تاریخ اسلام، به مسائل مربوط به ولایت فقیه و لزوم تاسیس حکومت و سیستم اداره آن به طور ظریف و در مباحث و تالیفات گسترده و مستقل بپردازند لکن این مباحث را با زیرکی خاصی از مباحث عمومی فقه مانند کتاب البیع - کتاب الحجر - کتاب النکاح - کتاب الخمس و الانفال و کتاب الحدود و کتاب القضاء و کتاب الجهاد. کتاب الصلوة (در بحث نماز جمعه در دوران غیبت) و موارد مشابه کثیری ذکر نمودند و با طرح بحث‌هایی گاه به صورت کوتاه و گاه مفصل به مسائل حکومتی پرداخته‌اند. لذا از فقهای شیعه کتاب مستقل در باب حسبه نیافتیم و چنانکه گفته شد مباحث حکومتی و سیاسی و اداری اسلام را در داخل فقه عمومی نوشته که به ذکر ۲ دلیل عمده برای این مطلب اکتفا می‌کنیم:

۱- بدلیل اینکه فقهای اهل سنت معارض و مخالف با دستگاه خلفا و سلاطین نبودند کتابهای خود را برای حکام و سلاطینی که حکومت داشتند می‌نوشتند مانند ابویوسف که "کتاب الخراج" را به دستور هارون الرشید نوشته است اما فقهای شیعه به دلیل اینکه آن حکومتها را جائز و ناحق می‌دانستند به دستگاهشان نیز تقرب نجستند و برایشان کتاب ننوشتند.

۲- فقهاء شیعه به دلیل عدم اعتقاد به مشروعیت حکومت آن سلاطین همیشه سرکوب می شدند و از انتشار آثارشان جلوگیری می شد. (۱)

۳- چنانکه در بخش کتب اهل تسنن ملاحظه شد اکثر مولفین کتبی که در باب حسبه نگاشته شده از محتسبین و مجریان سازمان حسیه بوده اند و نقطه قوت این کتب کاربردی بودن آنهاست و فقهاء شیعه به دلیل دور بودن از سیستم اجرائی حکومت عمدتاً به مباحث تئوری امر به معروف و نهی از منکر پرداخته اند و بنا بر دلائلی که ذکر شد اگر فقهاء از این مرحله پارا فراتر می گذاشتند یا زندانی و یا اعدام می شدند یا در تبعید و کنترل شدید دستگاه حکومتی قرار می گرفتند یکی از شارحین کتاب وزین العروة الوثقی در این باره می نویسد:

«در کتابهای فقهی به مطرح کردن احکام عبادات و معاملات

به معنای اخص اینها اکتفا کردند و از طرح و بررسی گسترده

مسائل مربوط به مباحثی همچون جهاد، حدود، امر به

معروف و نهی از منکر و امثال اینها احتراز نمودند و لکن با

این همه باز هم بعضی از فقها به سعادت شهادت نائل و در

راه خدا کشته شدند. چنانکه شهید اول پس از کشته شدن

جسدش به دار آویخته شد و بعد از آن به آتش کشیده شد.

بعد از شهید اول کسانی همچون شهید ثانی و شهید ثالث و

۱- فقه سیاسی اسلام، ابوالفضل شکوری، ج ۱، ص ۲۳

امثال این بزرگواران خدا رحمتشان کند و پاداش مناسب به

آنان عطا فرماید نیز به شهادت رسیدند.^(۱)»

به این ترتیب با صرف نظر از کتب فقهاء متقدم و متأخر که به بحث امر به معروف و نهی از منکر چه به صورت اجمال یا مفصل پرداخته‌اند، هنگامیکه نفس لفظ حسبه را در تالیفات گرانقدرشان جستجو کنیم به موارد معدودی می‌رسیم که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

(۱) الدروس الشرعیة فی فقه الامامیة، شیخ شمس‌الدین محمد بن مکی العاملی معروف به شهید اول^(۲) (م ۷۸۶ هـ) شهید اول در کتاب دروس بعد از کتاب جهاد مبحثی را در دو صفحه تحت عنوان کتاب الحسبة آورده‌اند که در آن به ذکر شرایط امر به معروف و نهی از منکر پرداخته‌اند.

(۲) مجمع البحرین - تالیف شیخ فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵ هـ)

نویسنده این کتاب گرانقدر در صدد بیان مفاهیم الفاظ و لغات بوده است اما برخلاف دانشمندان لغت، در این میان به تعریف اصطلاحی حسبه در یک جمله پرداخته است که:

«الحسبه: الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، و اختلف فی وجوبهما عیناً او کفایة.»^(۳)

۲- الوافی - تالیف ملامحمد محسن فیض کاشانی، محدث و فقیه گرانقدر متوفی ۱۰۹۰ هجری که جز نهم از این کتاب ارزشمند را به نام "کتاب الحسبه و الاحکام و الشهادات" نام گذاری نموده است و چنانچه در خاشیه این کتاب شریف ذکر شده است. مقصود مصنف از این عنوان ابواب

۱- الفقه الارقی فی شرح العروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۰-۱۹، تالیف شیخ عبدالکریم زنجانی، طبع ۳، نجف، مطبعة الفری الحدیثة

۲- الدروس، شهید اول، ج ۲، ص ۴۷ و ۴۸. مؤسسه النشر الاسلامی، جامعه مدرسین قم.

۳- مجمع البحرین، شیخ فخرالدین طریحی، ربع اول ص ۵۰۵

جهاد و امر به معروف و نهی از منکر حدود و قصاص بوده است.^(۱) ایشان در این کتاب تعریف خاصی از حسبه ارائه ننموده‌اند اما آنگونه که از کلام مرحوم فیض کاشانی در کتاب مفاتیح الشرایع متوجه می‌شویم ایشان به جهاد ابتدایی معتقد نیستند و آن را از شوون امام معصوم می‌دانند و به همین دلیل مبحث جهاد را از کتاب خود حذف نموده است و می‌فرمایند:

«جهاد دعوتی و غیر دفاعی که برای دعوت دیگران به

پذیرش اسلام صورت می‌گیرد. از شوون امام معصوم است و

در آن اذن او شرط است لذا در زمان غیبت او ساقط می‌باشد...

به همین دلیل است که احکام آن را در این کتاب درج نکردم

چنانچه شیخ صدوق در کتاب من لایحضره الفقیه چنین

کرده است.^(۲)»

با این بیان مرحوم فیض در می‌یابیم که مقصود ایشان از کتاب الحسبه و الاحکام شامل مبحث جهاد نمی‌شود و سخن شارح این کتاب اینگونه نقض می‌شود.

۴- اجوبة المسائل البهیدائیة، تالیف شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸۶ هـ)

این کتاب مجموعه‌ای از سوالاتی است که از محضر نگارنده شده و ایشان به آنها پاسخ داده‌اند که جوابهای شیخ یوسف بحرانی در این مجموعه سوالات توسط ابوالاحمدین احمدالعصفور بحرانی در کتابی با ۱۱۰ صفحه در سال ۱۴۰۶ هجری در قم به چاپ رسیده

۱- الوافی، فیض کاشانی، ج ۱۵، ص ۲۵، پاورقی ص ۲۵

۲- مفاتیح الشرایع ج ۲، ص ۵۰، با تحقیق سیدمهدی رجائی - چاپ کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی - قم

است. (۱) که در یکی از سوالات آن سائل در مورد خمس و زکات سؤال نموده که آیا از مصادیق امور حسبیه‌ای که فقیه یا غیر فقیه با اذن بتواند در آن تصرف کند می‌باشد یا خیر؟ که پاسخ شیخ تقریباً ۱۰ صفحه از این کتاب را به خود اختصاص داده است و شئون مختلف مسئله را بررسی نموده‌اند.

۵- جامع الشتات - تالیف مرحوم میرزای قمی (۲) (م ۱۲۳۱ هـ)

این کتاب نیز مجموعه‌ای از سئوالاتی است که از محضر مبارک میرزای قمی توسط افراد مختلف مطرح شده است و ایشان به آنها پاسخ داده‌اند که موضوعات آن پراکنده و متنوع می‌باشد و اصطلاح حسبه در برخی از سئوالات از طرف سائلین مطرح شده و میرزای قمی مصادیق حسبه را در پاسخ‌هایشان مشخص نموده‌اند. ولی بخش مجزائی را به امور حسبیه اختصاص نداده‌اند.

۶- کتاب البیع تالیف روح‌الموسوی الخمینی (زه) متوفی ۱۴۱۰ هجری

تا این مقطع زمانی ایشان اولین فردی است که بحث مستقلی را در زمینه امور حسبیه دارند و در کتاب البیع خود هنگامی که به مبحث ولی فقیه می‌رسند به تعریف امور حسبیه پرداخته و مصادیق آنرا معین نموده و متولی این امور را مشخص می‌نمایند و بنابر تعریف ایشان که می‌فرمایند "امور حسبیه اموری است که شارع مقدس راضی به وانهادن و اهمال آنها به حال

۱- أجوبة المسائل البهبهانیة، شیخ یوسف بحرانی ص ۶۶

۲- جامع الشتات، تالیف ابوالقاسم بن حسن الجیلانی (محقق قمی)

خود نیست و حتماً مسئولی باید عهده‌دار تصدی آن باشد.^(۱) به نظر می‌رسد که معنای امور حسبیه با آنچه که اهل تسنن ذکر کرده‌اند و برخی فقهای شیعه تابع آن شده‌اند بسیار متفاوت است که در بحثهای آینده به آن می‌پردازیم. این کتاب در خلال اقامت حضرت امام در نجف اشرف تحریر شده است و تاریخ اتمام جلد پنجم آن جمادالاولی ۱۳۹۶ هجری است.

۷- مصباح الفقاهه فی المعاملات - تقریرات درس مرحوم سید ابوالقاسم خوئی (ره) (م ۱۴۱۳ هـ) می‌باشد که توسط شاگرد ایشان میرزا محمد علی تبریزی گردآوری شده است. گرچه مرحوم خوئی در مباحثی مانند اجتهاد و تقلید در شرح عروة الوثقی و دیگر کتبی که از تقریر تدریس ایشان توسط شاگردانشان برجای مانده به مناسبت‌های مختلف به بحث در مورد امور حسبیه پرداخته‌اند لکن تنها موردی که به تعریف امور حسبیه به صورت روشن و مستقل اقدام نموده‌اند در مصباح الفقاهه می‌باشد که می‌فرمایند:

«معنی الحسبه اتیان الامر من باب كونه امراً قريباً بحيث

ان الشارع یرضی بذلک و لا یرض بحیفة فیؤتی ذلک حسبه


الی قربة الی الله و من باب كونه مطلوباً للشارع و یکون حفظة

محبوباً»

۸- در اسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه - حسینعلی منتظری نجف آبادی که یک دوره

۴ جلدی است و در ادامه بحث امر به معروف و نهی از منکر مطالبی را در رابطه با اداره حسبه و

۱- کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۹۷

خصوصیات محتسب و همچنین حسبه  مسائل گوناگون ذکر کرده‌اند که اکثر مطالب آن نقل قول از معالم للقرية و احكام سلطانية مياوردی و ابويعلى می‌باشد و مطالب جدیدی بر آن نیا فرزوده‌اند.

بدین ترتیب به تالیفاتی اشاره نمودیم که در باب حسبه به گونه‌ای مستقل یا در خلال مطالب دیگر نظراتی بیان داشته‌اند و لازم به یادآوری است که با تامل در کتب اهل تسنن در می‌یابیم که اکثر فقهاء اهل تسنن مرادشان از حسبه همان امر به معروف و نهی از منکر بوده است و اگر قرار بود که با توجه به محتوای مباحث کتب فقهی فهرستی را متذکر شویم می‌بایست به ذکر نام تمامی کتب فقهی شیعه که در باب امر به معروف و نهی از منکر ابواب و فصول مستقلی گشوده‌اند، می‌پرداختیم.

فصل دوم

تعریف حسبه و امور حسبه

گفتار اول: مفهوم لغوی حسبه

در کتب لغت برای مفهوم لغوی حسبه، معانی متعددی ذکر شده است که به نقل و بررسی آنها می‌پردازیم: با بررسی نظرات بزرگان علم لغت به چهار معنی برجسته در تالیفات گرانقدرشان رسیدیم که عبارتند از (شمردن و حساب کردن) - (پاداش، اجر، مزد، ثواب) - (حسن تدبیر) (نهی و انکار از شیء)

۱- شمردن و حساب کردن

تهانوی در کشف اصطلاحات الفنون^(۱) طریحی در مجمع البحرین^(۲) ابن منظور در لسان العرب^(۳) و راغب در مفردات^(۴) عباراتی را نگاشته‌اند که از فحوای کلامشان معنی شمردن -

- ۱- "الاحتساب و الحسبة، فی اللغة بمعنی العِدِّ و الحساب..." - کشف اصطلاحات الفنون. محمد اعلمی بن علی تهانوی ج ۱، ص ۲۷۷ چاپ سریبی کلکته ۱۸۶۲
- ۲- و حاسبته من الحساب و المحاسبية و "حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا". فُسِّرَت المحاسبية بان ينسب الانسان المكلف طاعاته الى معاصيه ليعلم ايها اكثر. (مجمع البحرین: شیخ فخرالدین طریحی - الربع الاول ص ۵۰۶)
- ۳- "والاحتساب من الحسب: كالاتداد من العِدِّ، و اَمَّا قِيلَ لِمَنْ يَنْوِي بِعَمَلِهِ وَجَهَ اللّٰهَ: اِحْتِسَبَهُ، لان له حَيْثُ ذَا ان يَعْتَدَّ عَمَلَهُ. لسان العرب، ابن منظور الافريقي المصري، جلد اول، تأرا الصادر بيروت ص ۳۱۵
- ۴- "الحسابُ استعمالُ العِدِّ، يُقَالُ حَسِبْتُ، احسبُ - حساباً و حُسْبَاناً المَفْرَدَاتُ فِي غَرِيبِ الْقُرْآنِ، راغب اصفهانی، چاپ دوم، دفتر نشر، الكتاب ص ۱۱۶

شماره کردن - محاسبه و حساب کردن دریافت می شود.

ماده ای که از آن حسبه گرفته شده، دلالت بر شمارش و عدد دارد و گفته می شود:

حسبت المال حسباً من باب القتل: احصيته عدّاً^(۱) و بر همین منوال اسم حسب استعمال شده است به معنی آنچه که از افتخارات به حساب می آید چنانکه عرب هنگامی که تفاخر می کند مناقب و افتخارات قبیله خود را می شمرد.

۲- پاداش - اجر - مزد - ثواب

معنای دومی که دانشمندان لغت برای حسبه و مشتقات آن ذکر کرده اند اجر و پاداش و مزد و ثواب می باشد که از آن جمله:

(والحسبة بالكسر) هو الاجر و اسم من الاحتساب، كالعدة من الاعتداد ای احتساب الاجر علی الله

تقول فعله حسبة و احتسب فی احتساباً و الاحتساب طلب الاجر.^(۲)

در مجمع البحرین آمده است:

«فی الحدیث: من صام شهر رمضان ایماناً و احتساباً. ای طلباً لوجه الله و ثوابه:»^(۳)

۱- مجمع البحرین - الربع الاول ص ۵۰۶

۲- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی الزبیدی، دارالعباد، بیروت، ج ۱، ص ۲۱۲

۳- کسی که ماه مبارک را به خاطر ایمان و طلب مزد و ثواب روزه دار است.

مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ربع اول، ص ۵۰۵

قریب به همین مضامین در لسان لعرب^(۱) - صحاح^(۲) - نهایه ابن اثیر^(۳) و منتهی الارب فی لغاة العرب^(۴) ذکر شده است که:

حسبه (بالکسر) اسم از مصدر احتساب به معنی طلب و تحصیل اجر و ثواب و انجام کاری برای رضای خدا و پاداش آنرا نزد او اندوختن است؛ بوسیله صبر و شکیبائی در مقابل انجام انواع نیکیها و قیام به آنها بر وجهی که امید مزد و ثواب برای آن مقرر شده است.

۳- حسن تدبیر

اکثر کتب لغت به همراه معانی اول و دوم، معنای حسن تدبیر را ذکر نموده‌اند. چنانکه گفته می‌شود:

"هو حَسَنُ الحسبة فی الامر^(۵) یعنی نیکو تدبیر کرد.

در تاج العروس آمده است (هو حسن الحسبة) که حسبه به معنی حسن تدبیر و کفایت بکار

- ۱- والحسبه: مصدر احتسابک الاجر علی الله و الاحتساب: طلب الاجر، و الاسم: الحسبة بالكسر، و هو الاجر ... و الاحتساب فی الاعمال الصالحات و عند المكروهات: هو البدار الی طلب الاجر و تحصیله بالتسلیم و الصبر. او باستمال انواع البرّ و القيام بها علی الوجه المرسوم فیها. لسان العرب ابن منظور افریقی، ج ۱، ص ۳۱۴ و ۳۱۵
- ۲- احتسبتُ بكذا اجراً عند الله و الاسلام الحسبه بالكسر و هی الاجر و الجمع الحسب - الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، اسماعیل بن حمّار الجوهری، چاپ انتشارات امیری - ج ۱، ص ۱۱۰
- ۳- نهایه ابن اثیر، ج ۱ ص ۲۸۲
- ۴- احتسب بكذا اجراً من عند الله مرّد و ثواب چشم داشت از خدای عزوجل، منتهی الارب فی لغة العرب عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور - انتشارات کتابخانه سنائی - ج ۱ و ۲ ص ۲۴۵
- ۵- اقرب الموارد، سعید الجوزی شرتونی اللبانی - مطبعة مرسلی - ص ۱۹۰

رفته است. (۱) در کشف اصطلاحات تهانوی (۲) و صحاح (۳) و دائرةالمعارف اعلی (۴) نیز همین معنا تکرار شده است و علماء لغت بر این معنای حسب اتفاق نظر دارند.

۴- نهی و انکار از شیء

حسبه در باب مفاعله به معنی نهی و انکار از عمل قبیح نیز بکار رفته در تاج العروس (۵) و لسان العرب (۶) ملاحظه می‌کنیم:

«(احتساب) فلان (علیه انکر) علیه قبیح عمله.»

تهانوی (۷) می‌گوید: «یجی الاحتساب بمعنی الإنکار علی شیء.»

در صحاح (۸) و منتهی الارب فی لغة العرب (۹) نیز همین معنای نهی از عمل قبیح تصریح شده است.

- ۱- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی الزبیدی، دارالصادر، بیروت - ج ۱ ص ۲۱۲
- ۲- کشف اصطلاحات فنون محمد اعلی بن علی تهانوی ج ۱ ص ۲۷۷ چاپ سربی کلکته ۱۸۶۲
- ۳- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، اسماعیل بن حمار جوهری، انتشارات امیری، ج ۱، ص ۱۱۰
- ۴- دائرةالمعارف اعلی - شیخ محمد حسنین اعلی - اطبع الاولی - مطبعه قم - ج ۱۶ ص ۱۹ -
- ۵- تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی الزبیدی، ج ۱ ص ۲۱۳
- ۶- لسان العرب، ابن منظور افریقی مصری، ج ۱ ص ۳۱۷
- ۷- کشف اصطلاحات فنون - محمد اعلی ابن تهانوی ج ۱، ص ۲۷۷
- ۸- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، اسماعیل بن حمار جوهری، انتشارات امیری ج ۱ ص ۱۱۰
- ۹- منتهی الارب فی لغة العرب، عبدالرحیم ابن عبدالکریم صفی پور، ج ۱ و ۲ ص ۲۴۵

گفتار دوم: مفهوم اصطلاحی حسبه

۱) تعریف اهل تسنن از حسبه

از میان مولفین اهل تسنن قاضی ابوالحسن ماوردی (م: ۴۵ هـ) و قاضی ابویعلی محمدحسین فراء (م: ۴۵۸ هـ) و امام محمد غزالی (م: ۵۰۵ هـ) و محمدبن احمد قرشی (ابن اخوة) متوفی ۷۲۹ هجری، تعاریفی را برای حسبه نگاشته‌اند که اکنون به ذکر آن تعاریف می‌پردازیم.

ابوالحسن ماوردی در احکام السلطانیة نوشته است:

«الحسبة: هی امر بالمعروف اذا ظهر ترکه و نهی عن المنکر اذا ظهر فعله. (۱)»

قاضی ابویعلی نیز همین تعریف را بدون هیچ تغییری در احکام السلطانیة خود ذکر کرده است. (۲)

امام محمد غزالی تر احیا العلوم آورده است:

۱- احکام السلطانیة، ماوردی ص ۲۴۰

حسبه امر به معروف است هنگامی که ترکش آشکار گردد و نهی از منکر است هنگامیکه فعلش آشکار شود.

۲- احکام السلطانیة، ابویعلی حسین فراء، ص ۲۸۴

«اعلم ان الاركان في الحسبة التي هي عبارة شاملة للامر بالمعروف و النهي عن المنكر

اربعة المحتسب و المحتسب عليه و المحتسب فيه و نفس الاحتساب»^(۱)

ابن اخوة در معالم القربة می نویسد: "الحسبة من قواعد الامور الدينية و قد كان ائمة الصدر الاول يباشرونها بانفسهم لعموم صلاحها و جزيل ثوابها، و هي امر بالمعروف اذا ظهر تركه و نهى عن المنكر اذا ظهر فعله و اصلاح بين الناس."^(۲)

-حسبه از قواعد امور دینی است و در صدر اسلام، به علت اینکه از مصالح عمومی بوده و ثواب زیادی بر آن وعده داده شده است پیشوایان و رهبران شخصاً اداره امور آن را بر عهده می گرفتند.

با دقت در تعاریف فوق درمی یابیم که همه علمای اهل تسنن مقصودشان از کتاب حسبه، همان کتاب امر به معروف و نهی از منکر بوده است که در تعریف آن بالاتفاق بیان کرده اند: حسبه همان امر به معروف است هنگامی که ترکش آشکار گردد و نهی از منکر است هنگامیکه فعلش آشکار شود. نکته قابل توجه در تعریف ایشان این است که قلمرو امر به معروف و نهی از منکر در سخنان این بزرگان تا کجاست؟ آیا منظورشان از حسبه همان کتاب امر به معروف و نهی از منکر است که فقهای شیعه در کتب فقهی مطرح نموده اند یا دامنه تعریفشان از معروف و منکر محدودتر از تعاریف شیعه می باشد؟ و اینکه بالعکس دایره تعریف حسبه از دیدگاه ایشان

۱- احیاء العلوم الدین - ج ۲ ص ۳۱۲ چاپ دارالعرف بیروت -

«بدان ارکان حسبه که عبارت از امر به معروف و نهی از منکر است چهارتا می باشند: ۱- محتسب ۲- محتسب علیه ۳- محتسب فيه ۴- نفس احتساب»

۲- معالم القربة - باب اول - ص ۵۱

به گونه‌ای گسترده‌تر و وسیع است که امر به معروف نهی از منکر یکی از مصادیق آن به شمار می‌رود؟

جهت آشکار گشتن موضوع ایشان در این بحث به بررسی دیدگاهشان در مورد معروف و منکر پرداخته تا با روشن شدن مقصودشان از معروف و منکر دامنه تعاریف فوق‌الذکر مشخص شود. امام محمد غزالی در توضیح زکون دوم از ارکان حسیبه تحت عنوان "آنچه حسیبت در وی بود" به ذکر شرایطی برای شناخت منکر می‌پردازد که حائز اهمیت است ایشان می‌نویسد:

"هرکاری که منکر بود و در حال موجود باشد و محتسب بی‌تجسس آن باشد و ناشایستگی آن بیقین معلوم باشد حسیبت در وی روا بود."^(۱)

سپس از جمله فوق چهار شرط را جهت شناخت منکر اخذ نموده که به ذکر آن می‌پردازیم:

«شرط اول: آن که منکر باشد، اگرچه معصیت نباشد، و اگرچه صغیره بود که اگر دیوانه یا کودکی را ببند که با بهیمه صحبت می‌کند، منع باید کرد اگرچه این رامعصیت نگویند، که ایشان مکلف نه‌اند ولیکن این فعل خود در شرع منکرست و فاحش، و اگر دیوانه را ببند که شراب می‌خورد، یا کودک را ببند که مال کسی تلف می‌کند هم منع باید کرد، و آنچه معصیت بود اگرچه صغیره باشد حسیبت باید کرد.

شرط دوم: آنکه معصیت در حال موجود بود؛ اما اگر کسی فارغ شد از خمر خوردن، پس از آن نشاید ویرا رنجانیدن جز به نصیحت کردن، اما حد زدن جز سلطانرا نشاید.

شرط سوم: آنکه معصیت ظاهر بود بی‌تجسس محتسب اما تجسس نشاید.

۱- احیاء العلوم امام محمد غزالی ج ۲ ص ۲۲۴ و کیمیای سعادت - غزالی ج ۱ ص ۳۹۴

شرط چهارم: آنکه معلوم بود بحقیقت که آن ناشایست است نه بگمان و اجتهاد، پس شافعی مذهب را روا نبود که بر حنفی مذهب اعتراض کند، که بی‌ولی نکاح کند و شفعه جوار ستاند و امثال این؛ اما اگر شافعی مذهب نکاح کند بی‌ولی و نبیند خرما خورد، بر وی اعتراض روا بود که مخالفت کردن صاحب مذهب خویش نزد هیچکس روا نبوده و گروهی گفته‌اند: که حسب در خمر و زنا و چیزی روا بود که حرامی آن باتفاق و یقین بود، نه آنکه باجتهاد، و این درست نیست، و آنکه می‌گوید: که روا بود هرکسی مذهب هرکه را خواهد فرا گیرد سخنی بیهوده است، اعتماد را نشاید، بلکه هرکسی مکلف است بدانکه بظن خویش کار کند و چون ظن وی این بود، مثلاً که شافعی عالمتر است، ویرا در مخالفت وی هیچ عذر نباشد جز مجرد شهوت. اما مبتدع که وی خدایرا جسم گوید و قرآن را مخلوق گوید و امثال این بر وی حسبت باید کرد، گرچه بوحنیفه و مالک حسبت نکنند که خطا آن قوم قطع است، ولیکن بر مبتدع حسبت در شهری باید کرد که مبتدع غریب و نادر بوده، و بیشتر مذهب سنت دارند، اما چون دو گروه باشند، و اگر تو بر مبتدع حسبت کنی وی نیز بر تو حسبت کند و بفتنه ادا کند، اینچنین نشاید الا بدستوری سلطان وقت.^(۱)

از بیانات غزالی درمی‌یابیم که مقصود وی از منکر مصادیق شرعی و عقلی را دربر نمی‌گیرد بلکه فقط شامل آندسته از منکرات می‌شود که ناشایست بودن آن یقین و بی‌تجسس معلوم باشد^(۲) و این یقین تنها از حکم شرع مشخص می‌شود و عقل در تشخیص و تبیین آن جایگاهی ندارد. زیرا اکثر علمای اهل تسنن مانند اشاعره، حسن و قبح عقلی را قبول ندارند و به تبع آن ملازمه بین حکم عقل و شرع را نیز نپذیرفته‌اند، لذا می‌گویند: "الحسن ما امر به الشارح و القبیح مانهی عنه" یعنی فعل حسن فعلی است که شارع مقدس به آن امر فرموده و فعل قبیح فعلی است

۱- کیمیای سعادت، غزالی، ج ۱ ص ۳۹۴ بتصحیح احمد آرام - احیاء العلوم ج ۲ ص ۳۲۵ و ۳۲۴

۲- کیمیای سعادت، غزالی، ج ۱ ص ۳۹۴

که شارع از آن نهی فرموده است به عبارت دیگر احکام تابع مصالح و مفاسد نیستند و ممکن است شارع مقدس به کاری که در آن مفسده وجود دارد امر کند. و در نهایت ملاک حسن و قبح، امر و نهی شارع است و نه واقعیت. آنچه را که شارع واجب می‌داند حسن است، و آنچه را که شارع حرام می‌داند قبیح است. و مقصودشان از شرع نیز آن است که معتقدین هر مذهبی تنها حق حسب در مورد معروفات و منکرات از دیدگاه همان مذهب را ندارند نه مذاهب دیگر.

در خاتمه از سیخنان علمای اهل تسنن چنین نتیجه می‌گیریم که:

۱- دایره معروفات و منکرات از دیدگاه ایشان علاوه بر واجبات و محرمات، شامل مکروهات و مستحبات نیز می‌شود.

۲- بدلیل نپذیرفتن حسن و قبح عملی و وجود ملازمه بین حکم عقل و شرع، حسب تنها در اموری جاری می‌شود که شرع آنها را تحسین یا تقبیح نموده است.

۲) تعریف شیعه از حسبه

در بخش ادبیات حسبه به ذکر موارد محدودی از کتب دانشمندان و فقها شیعی که در باب حسبه مطالبی نگاشته‌اند پرداختیم و دلائل عدم اختصاص ابواب یا کتبی مستقل به مباحث حکومتی و سیاسی و اداری اسلام را از ناحیه این بزرگان برشمردیم. اکنون متذکر می‌گردیم که با بررسی همین تالیفات محدود نیز این نتیجه بدست می‌آید که مطالب مطروحه نیز در لابلای مباحث فقهی دیگر بطور پراکنده به چشم می‌خورد و حتی بسیاری از این فقهاء، در تعریف مستقلی از حسبه وارد نشده‌اند و گاه با مطالعه فرمایشاتشان فقط بهمصادیق حسبه در عصر و زمان آنان پی می‌بریم.

در اینجا با دقت در این تالیفات با دیدگاه‌های مختلف آنان آشنا می‌شویم:

* شهید اول^(۱) در دروس بعد از کتاب جهاد مباحثی را در دو صفحه با عنوان کتاب الحسبه آورده است که در آن به ذکر شرایط امر به معروف و نهی از منکر پرداخته‌اند اما هیچگونه تعریفی در رابطه با حسبه بیان نکرده‌اند.

* مرحوم فیض کاشانی^(۲) محدث و فقیه عالیقدر (م ۱۰۹۰ هـ) جزء نهم از کتاب ارزشمند الوافی را به نام "کتاب الحسبه و الاحکام و الشهادات" نام گذاری نموده‌اند و ابواب جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و حدود و قصاص را تحت این عنوان آورده‌اند. ایشان نیز در این کتاب تعریف خاصی از حسبه ارائه ننموده‌اند.

۱-الدورس، شهید اول، ج ۲، ص ۴۷ و ۴۸-موسسه النشر اسلامی، جامعه مدرسین قم

۲-الوافی، فیض کاشانی، ج ۱۵ ص ۲۵

* شیخ فخرالدین طریحی (م ۱۰۷۸۵) نگارنده کتاب ارزشمند مجمع البحرین در ضمن بحث از مفهوم لفظ حسبه به تعریف اصطلاحی آن در یک جمله پرداخته‌اند که عبارتست از: «الحسبه: الامر بالمعروف ونهی عن المنکر»^(۱) چنانکه ملاحظه می‌شود ایشان تعریفی نزدیک به تعریف علمای عامه ارائه نموده‌اند با این تفاوت که قلمرو تعریف ایشان گسترده‌تر از تعریف عامه می‌باشد زیرا اهل تسنن معروف را باقید "اذا ظهر ترکیه" و منکر را با قید "اذا ظهر فعله" محدود کرده‌اند اما صاحب مجمع البحرین، مطلق معروف و منکر را مدنظر داشته‌اند و قیدی را در تعریف نیاورده‌اند در ضمن همانگونه در تعریف اهل تسنن از حسبه، دائره شمول معروف و منکر را از دیدگاه ایشان بررسی نمودیم و در یافتیم که عامه، به ملازمه حکم عقل و شرع معتقد نمی‌باشند. اما شیعه بدلیل اینکه وجود ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع را پذیرفته است محدوده تعریفش از معروف و منکر علاوه بر معروفات و منکرات شرعی، شامل معروفات و منکرات عقل نیز می‌گردد. لذا از این حیث نیز تعریف شیخ فخرالدین طریحی بسیط‌تر از تعریف عامه است. توضیح بیشتر در رابطه با شناخت محدوده معروف و منکر را به صفحات بعد موکول نموده و در اینجا به ادامه تعارف فقهاء از حسبه می‌پردازیم.

* مرحوم میرزای قمی: در کتاب جامع الشتات گریچه تعریف مشخصی از حسبه بیان ننموده‌اند اما فتاوی را ذکر کرده‌اند که با دقت در آنها محدوده تعریف ایشان از حسبه و مصادیق امور حسبه در زمان ایشان تا حدودی مشخص می‌گردد. چند نمونه از فتاوی ایشان را مورد

۱- مجمع البحرین - ربع اول - ص ۵۶

توجه قرار می دهیم:

ایشان در پاسخ سوال مشتری که مغیون تدلیس بایع شده می فرمایند: (۱)

جواب - مشتری در اصفهان مطلع شد بر تقلب. مسلط است بر فسخ روناس مال بایع می شود و امانت شرعیه است در دست مشتری زیرا که الحال اذن جدیدی از مالک در آن، حاصل نیست و به اذن شارع در دست او است هر چند حکم امانت شرعیه این است که باید فوراً آن را به صاحب مال داد اگر تاخیر کند و تلف شود ضامن است. لکن ظاهر این است که باید فوراً تخلیه ید کند و اگر ممکن باشد فوراً به صاحب آن بدهد. اگر ممکن نشود به عدول مومنین بدهد که نگاه دارند. هرگاه مومن عادل نباشد خود از باب حسبه نگاه دارد جواز تصرف حسبه منافات با عدم نگاه داشتن از غیر آن ندارد چون حیثیات مختلف است امور حسبی را در امر و نهی نمی توان خلاصه کرد بلکه عمل به معروف نیز گاه مصداق حسبه است چنانکه دیده می شود در این مورد اساساً صحبت از امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه اجراء معروف که به عنوان "اداره اموال غیر" را در این مورد دارد موضوع بحث قرار گرفته (۲) و در نتیجه از فتوای ایشان در می یابیم که مفهوم حسبه گسترده تر از مفهوم امر به معروف و نهی از منکر است.

فتوای دیگر: (۳)

سوال - در وقتی که مجتهد نباشد امور حسبیه با عدول مومنین است یا علمیت مدخلیت دارد یا نه؟

۱- جامع الشتات، ابوالقاسم بن حسن الجیلانی، چاپ سنگی، سال ۱۳۲۴، ص ۱۵۰

۲- دائرة المعارف علوم اسلامی، قضائی، دکتر لنگرودی، ج ۱ ص ۳۱۷

۳- جامع الشتات، (محقق قمی)، چاپ سنگی، ص ۲۱۴

جواب - امور حسبيه بسیار است مثل جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و فتوی و قضاء و اجراء حدود و اعانت بر طاعت و اخذ لقیط و غیر اینها. شکی نیست در بسیاری از آنها از جمله علما بودن شرط نیست چه جای مجتهد بودن. پس ظاهر این است که مراد از امور حسبيه در سوال، اموری است که موکول است به حاکم شرع، یعنی مجتهد عادل. مثل تصرف در مال یتیم در وقتی که جد یا وصی نداشته باشد. همچنین تسفیه و مجنون هرگاه طاری شده باشد جنون و سفه بعد از بلوغ و رشد و همچنین تصرف در مال غایب و تصرف در آداء دیون و وصایای میت در وقتی که وصی نباشد همچنین تصرف در بعضی از اوقاف که ناظر شرعی نداشته باشد و گرفتن خمس و زکات از کسی که ممانعت کند و گرفتن حصه امام از خمس و به نیابت او از باب تتمه به فقرا سادات دادن و امثال اینها و دلیل ولایت حاکم اجماع منقول است ... و عقل و اعتبار. زیرا که ناچار است از کسی که مباشر این امور باشد و کسی مثل حاکم عادل نیست. به جهت رجحان او به سبب علم و دیانت هرگاه حاکم شرعی نباشد پس ظاهر این است که ولایت ثابت است از برای کسی که اعتماد به دین و امانت او باشد. چنانکه جمعی از علما تصریح به آن کرده‌اند و دلالت می‌کند بر آن، آیات و اخبار مثل (لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن) و (ماعلی المحسنین من سییل) شک نیست که این احسانتی است به این اشخاص...»

از جمله: "تصرف در مال غائب و تصرف در آداء دیون و وصایای میت در وقتی که وصی نباشد" معلوم می‌شود که اداره اموال غیر و اجرا و وصایای متوفای بدون وصی را از امور حسبيه شمرده‌اند حتی در وضعی که معروفی ترک نشده و منکری انجام نشده. پس بنابراین فتوی نیز مفهوم حسبه وسیع‌تر از مفهوم "امر به معروف و نهی از منکر" است و شامل اداره اموال غیر و اجراء و وصایای متوفای بدون وصی و غیره می‌گردد و مفهومی که ایشان از حسبه القاء

می نمایند بسیار وسیع تر از تعریف عامه از حسبه است.

* شیخ انصاری (ره) در مبحث ولایت فقیه می فرماید:

«كل معروف علم من الشارع اراده وجوده فی الخارج ان علم

كونه وظيفه شخص خاص كنظر الاب فی مال ولده الصغير او

صنف خاص كالافتاء و القضاء او كل من يقدر على القيام به

كالامر بالمعروف فلا اشكال فی شيء من ذلك و ان لم يعلم

ذلك و احتمال كونه مشروطاً فی وجوده او وجوبه بنظر الفقيه

و جب الرجوع فيه اليه.^(۱)»

ترجمه: هر معروفی که از ناحیه شارع اراده تحققش در خارج فهمیده شود اگر وظیفه شخص خاص مثل نظر در مال ولد صغیرش یا صنف خاص مثل افتاء و قضاء، یا هر کسی که قادر به قیام بر آن است مثل امر به معروف باشد بحث و اشکالی در آن نیست، اما اگر وظیفه شخص معین نباشد و احتمال داده شود که در وجود یا وجوب مشروط به نظر فقیه باشد رجوع در آن مسئله به فقیه واجب است.

۱- از جمله (كل معروف علم من الشارع اراده وجوده فی الخارج) چنین استفاده می شود که امور حسبیه اموری است که از ناحیه شارع اراده وجودشان در خارج شده است که اگر به همین جمله در تعریف اکتفا نمائیم. این امور شامل کلیه واجبات عینی، اعم از نماز و روزه و حج و زکات

و... می‌شود و همچنین واجبات کفائی چون حفظ اموال مجهول‌المالک و کفن و دفن میت و حفظ اموال یتام را نیز در بر می‌گیرد. زیرا تحقق این امور در خارج از ناحیه شارع ازاده شده است و به هیچ وجه راضی به ترک آن نمی‌باشد، اما مثالهایی که مرحوم شیخ انصاری در پی این جمله آورده‌اند بیانگر این نکته می‌باشد که مقصود ایشان معروفاتی است که واجب کفائی می‌باشند و نه واجب عینی.

۲- حضرت شیخ در تعریف امور حسبه ازاده تحقق معروفات از ناحیه شارع را ذکر کرده‌اند و حال آنکه با سابقه ای که ما از تعریف حسبه داریم عدم وقوع منکرات نیز مطلوب شارع بوده و به هیچ عنوان راضی به وقوع منکر نمی‌باشند. اما چرا مرحوم شیخ انصاری عدم تحقق منکر را در این تعریف متذکر نشده‌اند؟

دلائلی که به نظر حقیر می‌رسد این است که شاید حضرت شیخ (ره) نهی از منکر را از مصادیق معروفات دانسته‌اند که تحقق آن در خارج مورد ازاده شارع می‌باشد که با این فرض نهی از منکر خود، معروفی است که مطلوب شارع است.

و دلیل دیگر اینکه بعضی از دانشمندان در تعریف دو کلمه معروف و منکر می‌فرمایند کلمه «معروف» یعنی شناخته شده و کلمه «منکر» یعنی ناشناس زیرا فطرت پاک انسانی با معروف آشنا و با منکر ناآشناست مرحوم راوندی در فقه القرآن، در همین رابطه می‌فرمایند:

«ان القبیح بمنزلة ما لا یعرف لخموله وسقوطه و الحسن بمنزلة النبیة الذی یعرف بجلالة و علو

قدرة و يعرف ايضاً بالملايسة الظاهرة و المشار هدة فاما القبيح فلا يستحق هذه المنزلة^(١)»
پس می توان گفت که مرحوم شیخ انصاری چون وجهی برای برسمیت شناختن تحقق منکر
در خارج قائل نبوده اند آنرا در تعریف ذکر نفرموده اند و بدین ترتیب معتقد شده اند که شارعی که
تاکید بر تحقق معروف در خارج نموده است به طریق اولی عدم تحقق منکر را طالب است.

* مرحوم آیه الله العظمی خوئی (ره)

در کتاب "مصباح الفقاهة فی المعاملات" که تقریر تدریس آیه الله خوئی می باشد از قول ایشان در
تعریف امور حسبیه چنین نگاشته اند که:

«معنى الحسبه اتیان الامر من باب كونه امراً قريباً بحیث

ان الشارع یرضی بذلك ولا یرض بحیفه فیوتی ذلك حسبه

الی قربه الی الله و من باب كونه مطلوباً للشارع و يكون

حفظه محبوباً^(٢)»

معنی حسبه به جا آوردن امری، از باب اینکه امری قریبی است به گونه ای که شارع از انجام آن
خشنود بوده و راضی به ترکش نمی باشد و از آن جهت که مطلوب شارع و حفظ و انجام آن مورد
پسند است، برای تقرب به خداوند به جا آورده می شود.

از مفاد تعریف فوق الذکر نتایج زیر بدست می آید:

۱- امور حسبیه از امور قریبی هستند.

۱- فقه القرآن، الراوندی، در سلسله الینابیع الفقهیه کتاب الجهاد، ص ۱۲۵

۲- مصباح الفقاهة - ج ۶ ص ۲۵۷

۲- شارع از اتیان و انجامشان خشنود است.

۳- شارع به ترکشان راضی نیست.

ایشان در جایی دیگر می فرمایند: (۱)

«ان الامور المذكورة وان كانت حتمية التحقق في الخارج و

هي المعبر عنها بالامور حسبيه، لانها بمعنى الامور القربية

والتي لامناص من تحققها خارجاً».

لذا نتیجه چهارمی که از فرمایشات ایشان می گیریم این است که امور حسبیه اموری می باشند که در خارج حتمی الوقوعند.

* حضرت امام خمینی (ره) در "کتاب البیع" امور حسبیه را اینگونه تعریف می نمایند: (۲)

«ان الامور الحسبية و هي التي علم بعدم رضا الشارع الاقدس باهمالها،

ان علم ان لها متصدياً خاصاً او عاماً فلا كلام، و ان ثبت انها كانت منوطة

بنظر الامام عليه السلام فهي ثابتة للفقيه بأدلة الولاية».

ترجمه: امور حسبیه اموری است که به یقین می توان گفت که شارع مقدس راضی به اهمال و

وانهادن آنها به حال خود نیست و حتماً باید مسئولی عهده دار تصدی آن باشد. در این موارد اگر

یقین حاصل شود که افرادی معین و یا نامعین وجود دارند که ان امور را تصدی کنند، دیگر بحثی

۱- الاجتهاد و التقليد من التفقيح في شرح العروة الوثقى، تالیف میرزا علی غروی تبریزی ج ۱ ص ۴۲۳

امور مذکوره، حتمی الوقوع در خارج هستند و از آنها به امور حسبیه تعبیر می شود زیرا آنها امور قریبی هستند که

گریزی از تحقق آنها در خارج وجود ندارد. ۲- کتاب البیع، ج ۲ ص ۴۹۷

نیست. اما اگر ثابت شود که انجام این امور منوط به نظر امام علیه السلام است در آن صورت بنا به دلائل ولایت فقیه این موارد نیز در دوران غیبت امام (ع) از جمله اختیارات فقیه خواهد بود.

سپس ایشان جهت روشنتر شدن مفهوم حسبه به ذکر مصادیقی از جمله: حفظ نظام اسلامی پاسداری از مرزهای میهن اسلامی - حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف و جلوگیری از تبلیغات ضداسلامی می پردازند و تنها راه نیل به این اهداف را تشکیل حکومت اسلامی می دانند. در ادامه به جهت اهمیتی که تحقق این امور دارا می باشند تاکید می فرمایند که حتی اگر دلائل ولایت فقیه را نیز نادیده بگیریم، قدر مسلم آن است که فقهای عادل بهترین کسانی هستند که می توانند عهده دار تصدی این امور شوند. پس ناگزیر باید آنان در این امور دخالت کنند و تشکیل حکومت اسلامی به اذن و نظارت آنان باشد. حال اگر چنین فقهای در جامعه نبودند و یا قدرت انجام این امور را نداشتند در آن صورت بر تمام مسلمانان عادل واجب است که به انجام این امور اقدام کنند. (۱)

از تعریف حضرت امام (ره) نکات ذیل مستفاد است:

- ۱- ایشان در تعریف لفظ (امور) را ذکر فرموده اند که این لفظ اطلاق در امور معروف اعم از فعل معروف و امر به معروف دارد. (امور حسبیه اموری است که...)
- ۲- در جمله قید (علم بعدم رضا الشارع الاقدس یا همالها) را بیان فرموده اند که لفظ (اهمال) هم شامل معروفات و هم شامل منکرات می گردد یعنی شارع اقدس راضی به اهمال در معروفات و

اهمال در منکرات نمی‌باشد و کاربرد لفظ اهمال در جمله دو جنبه‌تین می‌باشد چرا که اهمال در معروفات، به ترک معروفات محقق می‌شود و اهمال در منکرات به فعل آنها تحقق می‌یابد. لذا لفظ (اهمال) را بیان فرموده‌اند تا شامل هر دو جنبه گردد و عدم رضایت شارع به اهمال در فعل معروف و اهمال در ترک منکر دانسته شود اما اگر لفظ (ترک) را در جمله فرموده بودند فقط شامل معروفات می‌شد.

این نظر در مثالهایی که در ادامه بحث برای شناخت بهتر امور حسبیه ذکر فرموده‌اند نیز مشهود است که ایشان مواردی را بیان داشته‌اند که تحقق برخی از آنها مصداق معروف و تحقق برخی دیگر مصداق منکر است.

۲- با توجه به مثالهای مذکور در کلام حضرت امام (ره) امور حسبیه از دیدگاه ایشان شامل واجبات کفائی می‌باشد اما خود تعریف، منهای مثالها، واجبات عینی و کفائی را با هم در نظر مخاطب مجسم می‌نماید که با این وصف قلمرو امور حسبیه معروفات و منکرات اعم از کفائی و عینی می‌باشد. اما برای دستیابی به نتایج روشنتر در شناخت قلمرو امور حسبیه محتاج شناخت معروف و منکر بوده و دامنه شمول این دو واژه از دیدگاه علمای شیعه، موضوع و ماهیت امور حسبیه و همچنین محدوده آنرا مشخص می‌نماید.

گفتار سوم: شناخت معروف و منکر

۱- معروف

اهل لغت معروف را اسم جامعی برای هر آنچه که به عنوان طاعت خداوند و تقرب به او و احسان به مردم از دیدگاه شرع شناخته شود می‌دانند. (۱) معروف ضد منکر است (۲) و اسم است برای هر فعلی که حسنش به وسیله عقل یا شرع شناخته شود. (۳) و براساس آنچه که در منتهی‌المطلب (۴) و تذکرة الفقهاء (۵) و شرایع الاسلام (۶) و مسالک الافهام (۷) و جواهر الکلام (۸) ذکر شده است، تعریف اصطلاحی که فقهاء گرانقدر شیعه از معروف ارائه فرموده‌اند عبارت است از:

- ۱- مجمع البحرین، ج ۵ ص ۹۳
- ۲- اقرب الموارد (بیروت ۱۸۸۹) ج ۲ ص ۷۷۰
- ۳- المفردات فی غریب القرآن، نشر المكتبة المرتضویة، ص ۳۳۱ - مجمع البحرین ج ۵ ص ۹۳
- ۴- منتهی‌المطلب، باب امر به معروف و نهی از منکر، علامه حلی، ج ۲، ص ۹۹۱، چاپ سنگی کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری
- ۵- تذکرة الفقهاء، باب امر به معروف و نهی از منکر، علامه حلی، ج ۱ چاپ سنگی، کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری
- ۶- شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، باب امر به معروف و نهی از منکر، کتاب جهاد ص ۲۱۹
- ۷- مسالک الافهام، کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، شهید ثانی، ج ۳ ص ۹۹
- ۸- جواهر الکلام، کتاب الامر بالمعروف والنهی عن المنکر، شیخ محمدحسن نجفی، ج ۲۱ ص ۳۵۶

«هو كل فعل حسن، اختص بوصف زائد علی حسنه، اذا عرف فاعله ذلك،

او دلّ عليه.»

ترجمه: معروف عبارت از هر فعل حسنی است که علاوه بر حسنش به وصف زائدی اختصاص یابد هنگامی که فاعلش آنرا بشناسد یا به آن راهنمایی شود.

در توضیح این تعریف صاحب جواهر^(۱) می‌فرماید:

قید (کل فعل حسن) در تعریف به منزله جنس می‌باشد بدان معنا که مراد از «حسن» جایز به معنای اعم که شامل هر حکمی غیر از حرام شود می‌باشد و جایز است که قادر بر آن و عالم به حالش آن را انجام دهد چرا که فاقد صفتی موثر است که استحقاق ذم داشته باشد و در مقابل قبیح قرار می‌گیرد.

و قید (اختص بوصف زائد علی حسنه) در تعریف بمنزله فصل می‌باشد زیرا بوسیله آن مباحی که وصفی زائد بر حسنش ندارد و فعل آن مجاز می‌باشد خارج می‌گردد و به تبع آن مکروه نیز خارج می‌شود. گرچه این معنا در هر دو تعریف از حسن به طریق اولی داخل می‌باشد. پایه این دلیل که وصفی زائد بر حسنش ندارد چنانچه معنای (حسن) جواز عمل بدان باشد. بر این اساس که مراد از آن زیادت در حسن باشد مانند مستحب بودن یا واجب بودن. و در این صورت رجحانی در فعل داخل نمی‌شود.

و (حسن) همچنین بر چیزی که مدخلیتی در استحقاق مدح دارد نیز اطلاق می‌گردد که در این

۱- همان منبع، ص ۳۵۶

معنا به واجب و مستحب اختصاص یافته و مباح و مکروه از آن خارج می‌گردد.

لکن این معنا با ظاهر عبارت مخالفت دارد زیرا اگر مژاد از فعل حسن، افعال مستحق مدح بود، دیگر نیازی به خارج نمودن آنها (مباح و مکروه) با قیداختص بوصف زائد نمی‌بود بعد از آنکه آن دو با خود معنای حسن از تعریف خارج می‌شوند. (۱)

در انتهای تعریف قید (اذا عرف فاعله ذلک او دلّ علیه) ذکر شده است.

که در شناخت نفس معروف و منکر کمکی به ما نمی‌کند و ظاهراً در تعریف معروف و منکر نقشی ندارد. زیرا ضرورتی ندارد که بگوییم که ماهنگامی به فعلی معروف می‌گوئیم که فاعلش آنرا بشناسد یا به شناخت آن راهنمایی شود و اگر این علم توسط فاعل حاصل نباشد دیگر نمی‌توان به آن فعل، لفظ فعل معروف را اطلاق نمود. در صورتی که ما می‌دانیم که مثلاً صله رحم یا اعانت ضعیف و ... چه فاعلشان به معروف بودنشان علم داشته باشد یا جاهل به آن باشد در تعریف معروف مدخلیتی ندارد زیرا قید علم مربوط به شرایط امر به معروف و نهی از منکر می‌شود.

مرحوم صاحب جواهر در توضیح این مطلب می‌فرمایند که: قید (اذا عرف فاعله قبحه او دلّ علیه) از آن جهت است که بدان امر و از آن نهی می‌شود همانگونه که از ظاهر آن اشاره به علم از طریق اجتهاد و تقلید اراده شده است. (۲)

۲- منکر

منکر در لغت شیء قبیح و هز آنچه که شارع آنرا قبیح و حرام بداند^(۱) معنی شده است همچنین گفته شده است که منکر هر فعل یا قولی است که رضایت خداوند در آن نمی باشد.^(۲) منکر ضد معروف است.^(۳) در مفردات راغب آمده است که منکر هر فعلی است که عقل سالم به قبح آن حکم می کند و شرع نیز به قبح آن حکم می نماید.^(۴)

در تعریف اصطلاحی منکر بیان شده است که:

«المنکر کل فعل قبیح عرف فاعله قبحه او دل علیه»^(۵)

منکر هر فعل قبیحی است که فاعل آن قبض را بشناسد یا به آن راهنمایی شود.

حال باید دید که دامنه این تعریف، آیا در برگیرنده محرمات و مکروهات است و یا اینکه فقط

شامل مجرمات می شود؟

پس از مطالعه متون فقهی شیعه و بررسی نظرات فقهای معظم به این نتیجه می رسیم که برخی این نظر را اختیار نموده اند که منکر شامل محرمات، به تنهایی می شود و در برگیرنده مکروهات نیست و گروهی دیگر می فرمایند که منکر شامل محرمات و مکروهات می شود.

۱- مجمع البحرین، ج ۳ ص ۵۰۱ «المنکر شیء قبیح و كلما قبحه الشارع و حرمة فهو منکر»

۲- اقرب الموارد، ج ۲ ص ۱۳۴۳ (بیروت ۱۸۸۹) ۳- لسان العرب، ج ۵ ص ۲۳۳

۴- المفردات فی غریب القرآن، نشر المكتبة المرتضویة، ص ۵۰۵

۵- شرایع الاسلام، باب امر به معروف و نهی عن المنکر. در سلسله الینابیع الفقهیه کتاب الجهاد ص ۲۱۹

الف) منکر فقط به محرمات اطلاق می‌گردد:

شیخ طوسی در الجمل و العقود^(۱) - راوندی در فقه القرآن^(۲) قاضی ابن براج در مهذب^(۳) ابن ادریس حلی در سرائر^(۴) محقق حلی در شرایع الاسلام^(۵) - علامه حلی در مختلف^(۶) - شهید ثانی در مسالک الافهام^(۷) معتقدند که منکر، قبیح می‌باشد و نهی از آن واجب، در نتیجه انجامش حرام است و به فرموده شهید ثانی در مسالک منکر دارای صفتی است که استحقاق ذم دارد و به هرحال مکروه از دامنه منکر خارج می‌گردد. زیرا اگر حسن رافعلی که مدخلیتی در استحقاق مدح دارد معنی کنیم باز مکروه، از آن خارج می‌شود زیرا طبق این تعریف مکروه مستحق مدح نمی‌باشد و بنابراین تعریف نیز مکروه از دائره معروف خارج شده و به دامنه حرام نیز وارد نشده است.

- ۱- الجمل و العقود، شیخ طوسی، در سلسله الینابیع الفقهیه، کتاب جهاد ص ۶۳ (والنهی عن المنکر کله واجب لانه کله قبیح)
- ۲- فقه القرآن، الراوندی، به نقل از منبع فوق ص ۱۳۲ (المنکر هو القبیح فالنهی کله واجب و الانکار هو اظهار کراهة الشیء لما فیه من وجه القبیح).
- ۳- المهذب، قاضی ابن براج، به نقل از منبع فوق ص ۱۰۵ (اما النهی عن المنکر، فجمیعه واجب لان المنکر کله قبیح و النهی عن القبیح واجب)
- ۴- السرائر، ابن ادریس الحلی، به نقل از منبع فوق ص ۱۸۹ (والنهی عن المنکر، لاینقسم بل کله قبیح و النهی عن القبیح واجب)
- ۵- شرایع الاسلام، در سلسله الینابیع الفقهیه کتاب جهاد، ص ۲۱۹
- ۶- مختلف الشیعه، ج ۲ ص ۱۵۹ باب امر به معروف و نهی از منکر
- ۷- مسالک الافهام، شهید ثانی ج ۳، ص ۱۰۰ (المراد بالقبیح الحرام)

ب) منکر به محرّمات و مکروهات با هم اطلاق می‌گردد.

مرحوم ابوالصلاح حلبی در الکافی الحلبي^(۱) و ابن حمزة در الوسيلة^(۲) و مقدس اردبیلی در زبدة البیان^(۳) منکر را شامل محرّمات و مکروهات می‌دانند.

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید که: چه بسا از بعضی نقل شده است که مکروه را در ردیف منکر قرار داده‌اند بر آن اساسی که بر صفتی واقع گردیده که اقتضای رجحان ترک را دارد و در این صورت نهی به دو قسم واجب و مستحب تقسیم می‌شود همانطور که امر به معروف به دو قسم تقسیم می‌شود. پس هرگاه ترک آن جزو مندوبات باشد امر به آن تعلق می‌گیرد و این قول نسبت به دیگر اقوال اولی می‌باشد.

اما مشکل هنگامی آسان می‌شود که رجحان نهی از فعل مکروه معلوم گردد مانند معلوم بودن رجحان آن نسبت به ترک مندوب.^(۴)

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که بر اساس دیدگاه فقهائی که منکر را فقط شامل محرّمات می‌دانستند جایگاه مکروه و مشخص نبود اما بر اساس دیدگاه گروهی که منکر را شامل محرّمات و مکروهات می‌دانند، مکروه نیز در دایره منکر قرار گرفت و محتسب و ناهی از منکر می‌تواند، ترک مکروهات را نیز طالب باشد.

لذا شهید ثانی در مسالک پس از آن که فرمودند (المراد بالقیح الحرام) ادامه می‌دهند که

۱- الکافی الحلبي، ابوالصلاح حلبی، به نقل از ینابیع الفقیه کتاب الجهاد ص ۴۲

۲- الوسيلة الى نيل الفضيلة - باب امر به معروف - در سلسلة الینابیع الفقیه کتاب جهاد ص ۱۶۵

۳- زبدة البیان فی احکام القرآن، مقدس اردبیلی، نشر مکتبة المرتضویة، ص ۳۲۱

۴- جواهر الکلام، ج ۲۱ ص ۳۵۷

شایسته است که مکروه را در نهی مندرج کنیم، چراکه نهی از آن مستحب است همانطور که امر به مندوب مستحب می باشد و ممکن است مکروه رایه خاطر استحباب ترکش در مندوب داخل کنیم پس وقتی ترکش مستحب باشد متعلق امر واقع می شود. (۱)

در نهایت باید گفت که مبنای دخول و عدم دخول مکروه در تعریف منکر نشأت گرفته از تعریف حُسن و قبح است که در صورتی که حَسَن رافعِل جایز معنا کنیم، فعل قبیح فقط شامل حرام می شود و اگر حَسَن را فعل دارای حُسن و ممدوح معنا کنیم، قبیح نقطه متقابل آن قرار گرفته و به فعلی اطلاق می شود که انجامش ممدوح نیست و دارای صفتی است که رجحان ترک دارد که در این صورت شامل مکروه نیز می شود.

۳- آیا فعل یا ترک مباح نیز می‌تواند مورد خطاب محتسب و آمر به معروف و ناهی از منکر قرار گیرد؟

نکته قابل توجه دیگر اینست که جایگاه مباح که هیچگونه رجحانی در ترک یا فعل ندارد کجاست؟ مثل قوانینی که شارع آنرا تشریح ننموده ولی قانونگذار برای حفظ نظم عمومی و اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و همچنین حفظ حقوق عمومی مردم و مدیریت کلان جامعه آنها را وضع می‌کند. مانند نصب علائم راهنمایی و رانندگی و یا قرار دادن جرائم مختلف برای تخلفاتی که به هیچ وجه در شرع به عنوان تخلف ذکر نشده اند ولی مصالح اجتماعی موجب وضع این قوانین بوده است.

یا تخریب ملک شخصی افراد به جهت ساختن بزرگراهی به نفع عموم، که اگر مصلحت عمومی یا منافع اجتماعی را در نظر بگیریم دیگر در اینجا نمی‌توان گفت (الناس مسلطون علی اموالهم) و احداث بزرگراه در این نقطه که ملک شخصی است خلاف شروع بوده یا تسلط افراد بر اموالشان منافات دارد. یا احداث پارک در یک نقطه از شهر به دلیل کاهش آلودگی هوا، ممکن است با منافع شخصی برخی از افراد مغایر باشد، اما در اینجا مصلحت عموم بر مصالح فردی مقدم است.

که با این وصف ملاحظه می‌شود که حیطه معروف گسترده‌تر شده و شامل مباحاتی هم که مصلحت فردی یا عمومی در وقوع آن وجود دارد نیز می‌شود.

بر همین منوال اگر فعل برخی از همین گروه مباحات موجب بی‌نظمی و ضرر به فردی و یا

اجتماع شود (مانند سیگار کشیدن در محیط‌های بسته و عمومی) ناهیان از منکر یا محتسبین یا قانونگذار می‌توانند افراد یا کل اجتماع را بر ترک مباحاتی که موجب ضرر عمومی است ملزم نمایند.

با تعاریفی که فقهای شیعه از معروف و منکر ارائه فرمودند ثابت شد که حسب در معروفات و منکرات شرعی جاری می‌شود اما در باب مستقبحات و مستحسبات عقلی با این سوال روبرو می‌شویم که آیا حسب در معروفات و منکرات عقلی نیز جاری است؟ و یا اینکه فقط شامل معروفات و منکرات شرعی می‌شود؟ که این نکته را در مبحث دیگری مطرح خواهیم کرد.

۴- آیا حسبه در معروفات و منکرات عقلی نیز جاری است یا خیر؟

الف) آیا عقل مستقلاً معروف و منکر را شناسائی می‌کند؟

در بحث از تحسین و تقیح عقلی اکثر علمای عامه و بخصوص اشاعره می‌گویند که برای عقل نسبت به حسن و قبح افعال حکمی نیست، و این امور به یک واقعیت و یک حقیقت بازگشت ندارند، بلکه این معانی منتزعه از احکام شرعی هستند. «الحسن ما امر به الشارح و التقیح ما نهی عنه» چیزی را که شارع مقدس واجب می‌داند حسن است و آنچه را شارع حرام می‌خواند تقیح است. شارع ممکن است به کاری که در آن مفسده وجود دارد امر کند لکن پس از آن، آن مطلب «ذو المصلحه» می‌شود. بالعکس نهی شارع مطلب «ذو المصلحه» را «ذو المفسده» می‌سازد.

اما شیعه می‌گوید با قطع نظر از حکم شارع، اشیاء و افعال دارای ارزشهای ذاتی و ارزشهای واقعی هستند. چیزی که حسن است باید فی نفسه حسن باشد و امری که قبیح است فی نفسه قبیح می‌باشد. شارع مقدس چیزی را که ارزش حسنی دارد با قطع نظر از امر شارع و قبل از آن واجب می‌خواند و چیزی را که با قطع نظر از نهی وی مفسده دار و حرام می‌شمارد و از آن نهی می‌کند. پس در حسن و قبح ارزش ذاتی مطرح می‌شود. و اشاعره از این لطیفه غافلند که شارع مقدس خود در رتبه سابقه و پس از کشف اینکه در متعلق یک شیء مصلحت و جویی هست می‌گوید: هذا واجب و پس از کشف مفسده ملزمه می‌گوید: هذا حرام.

در نتیجه احکام شرعی تابع مصالح و مفاسدند و این نکته درستی است که: «الاحکام الشرعیه الطاف فی الاحکام العقلیه» یعنی همان طور که رسول ظاهری و خارجی داریم که همان انبیاء الله

هستند و از جانب خداوند تعالی برای راهنمایی و ارشاد بشر مبعوثند. یک رسول باطنی هم داریم که همان عقل باشد و خداوند به انسان این عطیه را عنایت فرموده است تا با آن حسن و قبح را درک کند و اعمال خود را بر طبق آن تنظیم کند. اگر خداوند بعث رسل و انزال کتب هم نمی‌کرد، بیش از این حیث بی‌نیاز بود، اما از باب لطف ارسال رسل و انزال کتب شده و امامت مقرر گردیده است. اگر حضرت حق چنین نمی‌کرد، بشر عقل داشت و به وسیله عقل خود عمل می‌کرد لکن بشر با افکار شیطانی و دلمشغولیهای خویش و با درگیر و دار امور مادی بودن و با دور شدن از حقیقت نمی‌تواند بخوبی واقعیت اشیا را درک کند، از این رو راهنما فرستاده شده است. آنچه پیامبر به عنوان قانون و دستور می‌آورد فی الحقیقه همان مسائل فطری بشر است «کل مولود یولد علی الفطره» این انحرافها و اعوجاجها مولود عوامل خارجی و محیط و جامعه‌ای است که انسان در آن زندگی می‌کند. به تعبیر دیگر چنانچه انسان فطرت اصلی خویش را از دست نداده تحت تأثیر محیط فاسد و تربیت غلط واقع نشود، بسوی آفریننده خویش توجه نموده از صمیم قلب او را پرستش می‌کند. فطرت انسانی می‌گوید که ودیعه را رد کند و ظلم و کذب قبیح است و صدق حسن است یعنی همه آن مسائلی که در شرع مقدس آمده و گفته شده که فلان امر حرام و فلان کار واجب است بر همگی آنها فطرت انسانی حاکم است.

وجود مصلحت و مفسده در متعلق شیء به یکی از صور پنجگانه زیر متصور است:
اگر در متعلق یک شیء مصلحت ملزومه بود شارع مقدس در آنجا جعل وجوب می‌کند و اگر در متعلق آن مفسده ملزومه بود شارع مقدس جعل حرمت می‌کند. و چنانچه در متعلق شیء مصلحتی

بود اما نه به طور ملزومه، شارع در آن مقام جعل استحباب می‌کند. و اگر در متعلق یک شیء مفسده غیر ملزومه بود شارع مقدس در آنجا جعل کرامت می‌کند و سرانجام اگر امری لا اقتضاء بود از مصلحت و مفسده، در آنجا جعل اباحه می‌کند.

شارع مقدس چیزی را به گزاف واجب و حرام و... نمی‌کند. در رتبه سابقه، باید در متعلق شیء مصلحت یا مفسده ملزومه باشد تا جعل و جوب و حرمت شده باشد^(۱)

ب) ملازمه بین حکم عقل و شرع

قبل از پرداختن به اصل ملازمه، ضروری است که بتوضیح مختصری در مورد عقل نظری و عقل عملی بپردازیم.

مدرک عقل نظری عنوان ینبغی ان یعلم را دارد. مثلاً (الکل اعظم من الجزء) ینبغی ان یعلم است اما این مطلب که امری موجب مدح یا ذم است، موجب ملائمت یا منافرت نفس است، ینبغی ان یعمل است، یعنی سزاوار است که موجود باشد، مدرک عقل عملی است. پس در واقع تقسیم مذکور به اعتبار مدرک است. عقل جوهره مجردی است که درک می‌کند. از این رو گفته می‌شود که عقل مولویت امر و نهی و انشاء و بعث و زجر ندارد، هیچ وقت نمی‌تواند بگوید این کار را بکنید و این کار را نکنید. جامعه، و یا کسی که سمت مولویت و سمت آمریت دارد، حکم می‌کند و به وسیله اداراک عقلی به امر و نهی و بعث و زجر می‌پردازد. بنابراین در تعبیر «حکم عقل» اندکی

۱- مقالات اصولی - سید محمد موسوی بجنوردی - ص ۴۵-۸ چاپ دوم - تهران ۱۳۶۷

مسامحه است. و هر جا که از احکام عقلیه نامبرده می شود مقصود مدرکات عقل عملی و آرای آن است. وقتی عقل نظری، ینبغی ان یعلم را درک کرد عقل عملی می آید و به یرکت عقل نظری درک می کند و می گوید (ینبغی فعله) و یا (ینبغی ترکه) بنابراین عقل عملی پس از درک عقل نظری می آید و حکم می کند. و آنها که به این معنا حکم می کنند عقلا هستند و الا خود عقل حکم نمی کند. در اکثر جاه که ما به حکم عقل بر می خوریم، فی الحقیقه باید گفت که حکم عقل است بر اثر همین درک، عقلا و جامعه می گویند که «الظلم قبیح و العدل حسن» بنابراین، اگر عقلانی در جامعه نبودند، ما نمی توانستیم بگوئیم که ظلم قبیح و عدل حسن است^(۱)

به هر حال وقتی عقل درک کرد که در این امر مصلحت ملزمه هست و درک کرد که این امر جزء آراء محموده است، و تطابق آرای عقلا بود که ظلم قبیح است و عدل حسن است، یا صدق حسن و کذب قبیح است چطور می توان گفت شارع با این امر مخالفت می کند؟ چطور شارع مقدس، که خودش رئیس عقلاست و بر وفق عقلا جعل قانون می کند و تشریح می کند به مخالفت می پردازد؟ چنین نیست بلکه می آید و طبق همان حکم عقلا حکم می کند. یعنی همان طور که ما بر مبنای عقل و آرای عقلا و تطابق آرای عقلا حسن صدق و حسن عدل را که جزء آرای محموده است درک می کنیم شارع مقدس نیز یقیناً درباره این امر می گوید «حسن» و در موردی که به ینبغی ترکه رسیدیم شارع برخلاف آراء عقلا حکم نمی کند. بنابراین ملازمه ثابت است اما باید دید که آیا امر و نهی شارع در این قسم مولوی است یا ارشادی؟ مثلاً در «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی

الامر منکم» آیا اطیعو الله امر مولوی است یا امر ارشادی؟ اگر قرآن نمی‌گفت اطیعو الله آیا در اینجا تطابق آرای عقلا نبود؟ آیا این امر جزء آراء محموده نیست؟ پاسخ این است که مسلماً این امر اظهر و اجلای آرای محموده و اظهر و اجلای تطابق آرای عقلاست.

پس در رتبه سابقه براین امر تطابق آرای عقلا بر «اطیعو الله» است و «اطیعو الرسول» نیز به ملاک اطاعت از خدا و بازگشت به همان ملاک و در «اولی الامر منکم» نیز. بنابراین، امر مذکور قهراً می‌بایست ارشادی باشد، یعنی ارشاد به «ما حکم به العقلا» چون در غیر این صورت تحصیل حاصل لازم می‌آید.

چنانچه خواهیم به ضابطه کلی اشاره کنیم باید بگوئیم که هر جا شارع وارد باب «مستقلات عقلیه» می‌شود این باب جزء آراء محموده است و ناگزیر باید آن را حمل بر تأکید کرد و گفت این مطلب «تاکیداً لما حکم به العقل» است نه تأسیساً. در این موارد به یک معنی می‌توان گفت که اصلاً ملازمه نیست، حکم شرع همان حکم عقلاست زیرا شارع خود رئیس عقلاست. علت جعل وجوب شارع همان تطابق آرای عقلا و همان مصلحت ملازمه است. علت جعل حرمت شارع نیز همان مفسده ملازمه است. مصالح و مفاسد به منزله علل جعلند و حکم شارع نیز معلول این مصالح و مفاسد است، نه این که ماورای اینها جعل تازه‌ای آورده باشد.

در مواردی که شارع تخطئه می‌کند، باز هم کشف می‌کند که این جامعه است که در اشتباه است. در «احل الله البیع و حرم الربا» همین مطلب ظهور دارد. اگرچه اکنون ربا در جوامع بشری رایج است اما شارع مقدس آمده است و به نقصی که در جامعه پدید آمده و آنحرافی که پیدا شده

توجه داده است از این رو ربا را امضا نمی‌کند. (۱)

نتیجه بحث آنکه هرگاه به وسیله عقل دریافتیم که فعلی حَسَن و پسندیده است، با توجه به تعریفی که از معروف داشتیم که هر فعل حَسَنی معروف است، می‌توانیم به این نتیجه برسیم که هر فعلی که عقل حسن آنرا تشخیص دهد به عنوان معروف شناخته می‌شود. و هر فعلی که عقل به قبح آن پی برد، به عنوان منکر شناخته می‌شود.

مؤید این مطلب کلام بزرگانی همچون شیخ فخرالدین طریحی (۲) و راغب اصفهانی (۳) است که فعل معروف را فعلی معرفی می‌نمایند که حسنش را عقل و شرع تشخیص دهند و عقل و شرع هر دو بر معروف بودن آن حکم نمایند همچنین فعل منکر را فعلی معرفی می‌نمایند که عقل و شرع، منکر بودن آنرا تشخیص داده و هر دو بر منکریت آن حکم کنند

مقدس اردبیلی (ره) در زبده البيان ذیل آیه وَالتَّكُنُّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. (۴) در توضیح کلمه (خیر) آنرا مطلق امور حسنة عقلی و شرعی، از معروفات و منکرات معرفی می‌فرمایند. (۵)

از میان دیگر فقها ابوالمصالح حلبی (۶) و حضرت امام خمینی (ره) (۷) در تأکید شناخت معروف

۱- مقالات اصولی - سید محمد موسوی بجنوردی، ص ۵۵-۷

۲- مجمع البحرین - ج ۵ ص ۹۳ (المعروف اسم لكل فعل يُعرف حسنة بالشرع و العقل)

۳- المفردات فی غریب القرآن - ص ۳۳۱ و ص ۵۰۵ ۴- آل عمران ۱۰۴

۵- زبده البيان فی احکام القرآن - ص ۳۲۱

۶- الکافی - به نقل از ینابیع الفقهی - کتاب جهاد ص ۴۲ (فما وجب فعله عقلاً او سمعاً الامر به واجب، و ما ندب اليه الامر به مندوب و ما قبح عقلاً او سمعاً النهی واجب و ما کره منهما النهی مندوب)

۷- تحریر الوسيله - ج ۲ - ص ۲۸۶ مسألة ۱

و منکر از طریق عقل و شرع جمالاتی قریب به یک مضمون را فرموده‌اند:

«هر کدام از امر به معروف و نهی از منکر به واجب و مستحب تقسیم

می‌شود، پس چیزی که عقلاً یا شرعاً واجب است، امر به آن واجب می‌باشد

و چیزی که عقلاً قبیح یا شرعاً حرام است، نهی از آن واجب می‌باشد. و

آنچه که مندوب و مستحب باشد امر به آن مستحب و هرچه که مکروه

باشد نهی از آن چنین است»

۵- تعریف نهائی معروف و منکر

با نتیجه گیری از کلام فقها در مباحث گذشته، تعریف نهائی که در ذهن متصور می شود وسیعتر از صرف امر و نهی در باب عبادات می باشد. و مفهوم آن مصادیق عقلی و شرعی را که حسن و قبحشان از طریق عقل و شرع ادراک شده باشد را در بر می گیرد و ظاهراً منظور از معروف در این باب همه آن چیزهائی است که عقل و شرع آنها را مستحسن می شمارد مانند واجبات و متسحبات شرعی و پاره ای از مباحات که دارای بعضی از جهات راجحه در رابطه با مصالح اجتماعی باشند و منظور از منکر هم آن فعلی است که عقل یا شرع آن را نمی پسندد مانند محرمات و مکروهات شرعی و پاره ای از مباحات که عرفاً دارای نوعی ناپسندی است. زیرا چه بسا اموری که ذاتاً حرام نیستند و لکن مصالح اجتماع و امت اسلامی مقتضی آن است که آزادی عمل افراد نسبت به این امور محدود شود. و به همین دلیل در تعریف معروف می توان گفت:

معروف هر فعل حسنی است که عقلاً یا شرعاً اراده وجودش در خارج شده باشد.

در مقابل در تعریف منکر نیز باید گفت:

منکر هر فعل قبیحی است که عدم تحقق آن عقلاً یا شرعاً در خارج اراده شود.

پس از روشن شدن مفهوم معروف و منکر و گستره این دو واژه در فقه شیعه، با نگرشی

دوباره به تعریف حسب باید قلمرو و تعریف در منظر ما مشخص تر گردد.

پس از بررسی تعاریف عامه و شیعه از حسب و همچنین با عنایت به تعریفی که از معروف و

منکر ارائه شد چنین نتیجه می گیریم که امور حسبیه تحقق هر فعل معروف یا عدم تحقق هر فعل

منکر می باشد که شارع مقدس راضی به اهمال در آنها نیست.

با دقت در تعریف فوق اگر بخواهیم مصادیق امور حسبی را بر شمریم امور حسبیه شامل همه افعالی است که در فعل یا ترک آنها حسن عقلی و شرعی وجود داشته باشد از قبیل همه واجبات فردی و اجتماعی مانند نمازهای یومیه و روزه و حج و ... انجام متسخرات و ترک مکروهات و انجام مشاغلی که نیازهای اجتماعی را مرتفع می نماید مانند مشاغل آداری و خدماتی و یا حتی مشاغلی که ضرورت ندارد اما از طرفی منع قانونی هم برای آنها ذکر نشده از قبیل فروش اجناس زینتی و لوکس که صرفاً جنبه تشریفاتی داشته و جزء مایحتاج ضروری محسوب نمی شوند و همه این موارد را باید مردم حسباً به جا آورند.

و حال آنکه یقین داریم که در فقه شیعه واجبات و تکالیف فردی و بسیاری از مشاغل اجتماعی جزء امور حسبیه محسوب نمی شوند و برای ارائه تعریفی دقیقتر از حسبه و همچنین تعیین محدوده مصادیق امور حسبی به ناچار باید به تعیین موضوع و ماهیت امور حسبیه از دیدگاه فقهاء و حقوقدانان پردازیم و سپس با استفاده از نظرات ایشان به تعریفی کاملتر از حسبه دست یابیم.

گفتار چهارم: تعریف نهائی امور حسبیه

۱- موضوع امور حسبیه

موضوع امور حسبیه مصالح عمومی است. (۱)

مؤید این مطلب احادیث و روایاتی است که از ائمه طاهرین (ع) نقل شده و مضمون این روایات

آثار اجتماعی انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر می باشد.

امام باقر (ع) می فرماید: (۲)

«إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ سَبِيلُ وَالْإِنْبِيَاءِ وَمَنْهَاجُ الصُّلِحَاءِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ، بِهَا

تُقَامُ الْفَرَائِضُ وَتَأْمَنُ الْمَذَاهِبُ وَتَحُلُ الْمَكَاسِبُ وَتَرُدُّ الْمَظَالِمَ وَيَعْمُرُ الْأَرْضَ وَيَنْتَصِفُ مِنَ الْأَعْدَاءِ

وَيَسْتَقِيمُ الْأَمْرُ.» امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران و شیوه صالحان و فریضه بزرگ

است و در پرتو آن سایر فرائض و واجبات برپا می گردد و راهها امن می شود و تجارت و کاسبی

۱- دائرة المعارف علوم اسلامی - قضائی - دکتر لنگرودی - ج ۱ ص ۲۲۶

۲- جواهر الکلام - ج ۲۱ - ص ۲۵۵ - وسائل الشیعه - باب ۲ - از ابواب امر به معروف و نهی از منکر - حدیث ۶ - باب ۱ - ج ۶

باب ۳ - حدیث ۱

مردم حلال گشته و هرگونه ظلم و جور برچیده می شود و زمین آباد می گردد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و همه کارها روبه راه می شود.

در تحف العقول از امام حسین (ع) نیز روایتی در این رابطه ذکر شده است که قسمتی از آن را نقل می کنیم: پس خداوند از امر به معروف و نهی از منکر به عنوان فریضه ای از سوی خود آغاز نمود چون می دانست که اگر آن ادا و اقامه شود همه فرائض از آسان و مشکل اقامه می گردد و این از آن رو است که امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام است همراه با بازگرداندن حقوق ستمدیدگان و مخالف با ستمگران و تقسیم بیت المال و غنائم در بین نیازمندان و گرفتن صدقات از جایگاه خود و مصرف آن در جایگاه خود.^(۱)

ملاحظه می شود که هدف و موضوع امر به معروف و نهی از منکر که از دیدگاه عامه همان امور حسبی و از دیدگاه شیعه یکی از مصادیق حسبه می باشد مصالح عمومی و اصلاح جامعه است که در این روایات نمونه هائی چون امنیت راهها و کسب حلال و برچیده شده ظلم و جور، تقسیم بیت المال و رسیدگی به نیازمندان به عنوان مواردی که مصالح عمومی را تأمین می نماید آورده شده است. ماوردی موضوع حسبه را در قالب مقایسه ای که بین احکام قضا و مظالم و حسبه انجام می دهد با برشمردن مشترکات و محدودیت و گستردگی هر کدام از آنها نسبت به دیگری بیان می دارد.

۱- تحف العقول - ص ۲۳۷ - «فبدأ الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر فریضة منه، لعلمه بانها اذا اُديت واقیمت استقامت الفرائض كلها، هینهما و صعبا و ذلك ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء التي الاسلام مع رد مظالم و مخالفة الظالم و قسمة الفيء الغنائم و اخذ الصدقات من مواضعها و وضعها في حقها»

ایشان می نویسد حسب واسطه است بیان احکام قضا و احکام مظالم، در دو مورد با احکام قضا موافق و در دو مورد از آن محدودتر است و در دو مورد هم از آن گسترده تر.

اما دو مورد موافق (۱) اینکه رواست که به محتسب درباره حقوق آدمیان شکایت کنند و او دعوی شاکی را بر مشکی عنه بشنود و این عام نیست بلکه منحصر است به سه مورد:

(الف) کم فروشی در پیمانه یا وزن

(ب) غش یا تدلیس در کالا یا بها

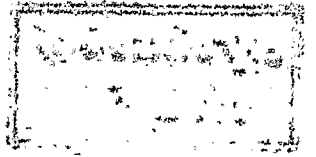
(ج) تأخیر وام در صورت تمکن و امدار

چرا که اینها منکرات آشکارند و محتسب برای رفع همین امور و نیز برپاداشتن کار نیک، که وظیفه اوست منصوب است زیرا که موضوع حسب احقاق حق و یاری کردن بر استیفای حقوق است.

(۲) این است که محتسب مدعی علیه را آن گاه که اقرار به تعدی می کند و توانایی بازگرداندن حق مدعی را داشته باشد به ایفای حق مجبور کند، زیرا تأخیر در این امر ناروا و تعدی است. اما دو وجهی که حسب را محدود می کند:

۱- شتیدن دعاوی است که بیرون از ظواهر منکرات است مانند معاملات که محتسب جز در مورد تصریح که زیاده بر حسب مطلق باشد نمی تواند دعوی را بشنود اما در صورت تصریح جایز است و در این مورد جامع قضا و حسب خواهد بود، و باید محتسب صاحب اجتهاد باشد.

۲- اینکه حسب منحصر به حقوقی است که بدان اقرار شود اما در صورت انکار اقامه دلیل و



گواه لازم است که از وظایف قاضی است.

دو موردی که حسبت را وسیع تر و گسترده تر می نماید عبارتند از:

۱- محتسب می تواند در امور مزبوطه به امر به معروف و نهی از منکر تفحص کند اگرچه شکایتی در میان نباشد، ولی قاضی جز به وجود مدعی شاکی نمی تواند اقدام کند زیرا در این صورت خارج از منصب ولایت خود رفتار کرده و مسامحه روا داشته است.

۲- محتسب دارای سلطه ای است که تونست آن بر نگهبانان نظارت دارد و قاضی دارای این سلطه نیست زیرا حسبت بر پایه ترس بنا نهاده شده و استفاده محتسب از سلطه و درشتی تعدی و تجاوز از منصب نیست. وظیفه او تفحص درباره منکرات ظاهر و ممانعت از آنهاست و نیز تفحص درباره ترک کار نیکوی ظاهر و برپا داشتن آن است. و این امر تنها وظیفه محتسب است. میان احتساب و مظالم نیز دو وجه اشتراک و یک افتراق وجود دارد.

اما دو وجه اشتراک: ۱- از لحاظ «ترس» مبتنی بر سلطه و قاطعیتند که موضوع هر دو آنها بدان استوار است.

۲- جواز آشنایی به راههای صلاح و اطلاع درباره نهی از تجاوز آشکار، به بیان دیگر هر دو حق بازرسی و تحقیق داشتند.

اما فرق میان احتساب و مظالم آن است که احتساب برای اجرای مقرراتی وضع شده بود که پائین تر از شأن قضاوت می باشد. (۱)

۱- احکام سلطانیه - ماوردی - باب عشرون - ص ۲۴۱ و ۲۴۲ همچنین احکام سلطانیه - ابویعلی - ص ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷

۲- ماهیت امور حسبه (طبیعت و جایگاه حسبه)

برای بیان ماهیت و طبیعت حسبه برخی از دانشمندان عامه، داشتن ولایت را برای قیام کننده به امور حسبی لازم می‌دانند و شاید به همین دلیل است که به مجری امور حسبیه، والی الحسبه می‌گویند.

علی الخفیف^(۱) معتقد است که از آنجا که حسبه امر به معروف و نهی از منکر است لذا مجری - و قائم به آن باید ولایت داشته باشد زیرا هر کدام از امر و نهی جز از طریق صاحب ولایت صادر نمی‌شود و اگر جز این باشد مقتضی وجوب سمع و طاعت از طرف مقابل نمی‌باشد. حسبه تشریح شده است برای اینکه راهی باشد برای ارشاد و هدایت و توجیه مردم و راهنمایی آنها به آنچه که خیر و مصلحت خود و جامعه‌شان در آن است و منع آنها از چیزی که به ضرر خود و جامعه‌شان است. و این خیر در سایه اطاعت و اتیان آنچه که از آنها خواسته شده، بدست می‌آید. و هنگامی که امر و نهی از کسی که صاحب ولایت نیست صادر شود از آن ایا نداشته و کلامی بیهوده است که نتیجه‌ای در آن نیست و به هدف اجابت نمی‌رسد و غایت حسبه از آن حاصل نمی‌شود.

قرآن کریم نیز امر به معروف و نهی از منکر را از شیئون ولایت بعضی از مؤمنین نسبت به بعضی دیگر می‌داند: (۲)

"وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ

۱- السبوع الفقه الاسلامی - ص ۵۶۴

۲- سوره توبه آیه ۷۱

يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ.^(۱)
مردان و زنان با ایمان، ولی همدیگرند، یکدیگر را امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌کنند. خداوند بزودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد. خداوند عزیز و حکیم است.

واژه ولایت، ظهور در سلطه شخص و اولویت وی در تصرفات دارد، پس خداوند متعال بر اساس ولایت عامه خود بر بندگان، برای هر یک از آنان بر دیگران حق ولایت و سلطه قرار داده تا حق امر و نهی داشته باشند، منتهای امر، ولایت مراتبی دارد و ولایت در اینجا محدود به همان مقدار جواز امر و نهی است.

این امر و نهی، مولوی بوده و تأکید امر و نهی خداوند است نظیر امر و نهی پدر و مادر به چیزی که خداوند به انجام آن امر فرموده که در این صورت تخلف از دستور آنان هم معصیت خداوند است و هم معصیت پدر و مادر، خلاصه اینکه سبقت داشتن امر و نهی خداوند به چیزی، دلیل بر ارشادی بودن او امر و نواهی در امر به معروف و نهی از منکرها نیست. بلکه ظهور در مولوی بودن آنها دارد.^(۱)

بر همین اساس حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که فرمودند:^(۲)

«مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ خَلِيفَةُ

کتابه».

۱- دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة - ج ۲ ص ۲۲۵

۲- مجمع البیان - ج ۲ ص ۴۸۴

کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین و جانشین رسول خدا و جانشین کتاب خداست.

که بر اساس این حدیث آمرین به معروف و ناهیان از منکر و الیان منصوب از طرف خداوند در زمین می‌باشند.

از اینرو برخی از حقوقدانان^(۱) حسبه را در جهت مخالف با «اصل عدم ولایت افراد جامعه بر یکدیگر» می‌دانند چرا که حسبه به معنی اعم، مفهومی گسترده‌تر از امر به معروف و نهی از منکر دارد.^(۲) از آنجا که طبع حسبه، ولایت است این مفهوم درست در جهت عکس اصل عدم ولایت افراد جامعه بر یکدیگر قرار گرفته است و استثنائی از اصل مذکور است. که این استثناء به موجب آیه «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض یا مرون بالمعروف و ینهون عن المنکر...» می‌باشد.

لذا مشاهده می‌شود که در جائی که مصلحت عمومی ممکن است ضایع شود، اصل عدم ولایت افراد بر یکدیگر از بین می‌رود. شاید علت اینکه اهل تسنن ماهیت حسبه را ولایت ذکر کرده‌اند به دلیل این است که آنها حسبه را در امر به معروف و نهی از منکر جاری می‌دانند و حال آنکه مقصود ما تحقق هر معروفی است.

۱- دائرة المعارف علوم اسلامی - قضائی - دکتر لنگرودی - ج ۱ ص ۲۲۴
۲- زیرا حسبه شامل اداره اموال غیر و اجراء وصایای متوفای بدون وصی و ... می‌گردد.

۳- تعریف امور حسبيه

در بررسی تعاریفی که فقهای شیعه از حسبه بیان فرموده‌اند، جامعترین تعاریفی که از حسبه ارائه شد، تعریف مرحوم شیخ انصاری (ره) و حضرت امام خمینی بود که گستره تعریف این بزرگواران با توجه به تعریفی که ما از معروف و منکر ارائه نمودیم، کلیه مستحسناات و مستقبحات عقلی و شرعی را در برمی‌گرفت.

اما پس از بررسی موضوع و ماهیت امور حسبيه که دامنه مستحسناات و مستقبحات عقلی و شرعی را محدود به چه مواردی می‌نمود که دارای مصلحت ملزومه عمومی بود و ضرورت و نیاز جامعه در آن مشهود باشد، به این نتیجه می‌رسیم که شارع مقدس راضی به اهمال در مواردی از مستقبحات و مستحسناات شرعی و عقلی نیست که در فعل یا ترک آنها مصلحت ملزومه عمومی وجود دارد.

لذا با توجه به تعاریف حضرت شیخ و امام خمینی (ره) از امور حسبيه، تعریف نهائی که از این امور ارائه می‌نمائیم. عبارت است از اینکه:

"امور حسبيه تحقق معروفات و دفع منکراتی است که دارای مصلحت ملزومه عمومی است و عقل یا شرع بر ضرورت آنها حکم می‌نماید." --

گفتار پنجم: اقسام امور حسبيه:

پس از مشخص شدن تعريف نهائی امور حسبي لازم است که به ذکر مصاديق امور حسبيه بپردازيم اما همانگونه که در بررسی تعاريف حسبه از ديگاه فقهاء شيعه نتيجه گرفتيم از ميان فقهاء معظم مرحوم شيخ انصاری (ره) و حضرت امام خميني (ره) واجبات کفائی را در تعريف منظور نظر داشته‌اند.

از طرفی مرحوم فيض در کتاب وافی، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و فتوی و قضاء و اجراء حدود را تحت عنوان "کتاب الحسبه" ذکر کرده‌اند^(۱) و ميرزای قمی مواردی چون تصرف در مال یتيم در وقتی که جد یا وصی نداشته باشد همچنين سفیه و مجنون و تصرف در مال غائب و تصرف در اداء ديون و وصایای میت هنگامی که وصی نداشته باشد و تصرف در بعضی اوقاف که ناظر شرعی نداشته باشد و گرفتن خمس و زکات از کسی که ممانعت می‌کند و ... را جزء مواردی از امور حسبيه که رسیدگی به آنها موکول

به حاکم شرع، که از دیدگاه ایشان همان مجتهد عادل است می‌شمرند. (۱)

لذا با بررسی متون فقهی این بزرگواران به این نتیجه می‌رسیم که جهت روشنتر شدن مصادیق بهتر است به دسته‌بندی منطقی که از این امور در ذهن مجسم می‌شود توجه کنیم، چرا که با توجه به مثالها متوجه این نکته می‌شویم که در انجام بخشی از امور حسبیه نظر امام (ع) و در زمان غیبت، نظر ولی فقیه شرط نمی‌باشد و در انجام بخشی دیگر از امور حسبیه نظر امام یا فقیه باید احراز شود.

بار دیگر به مطالب ارزنده‌ای که حضرت امام در ذیل تعریفشان از امور حسبیه فرموده‌اند دقت می‌کنیم تا به دسته‌بندی کاملتری از امور حسبیه برسیم.

«در این موارد اگر یقین حاصل شود که افرادی معین و یا نامعین [که با صفاتی خاص و یا عام مشخص شده‌اند] وجود دارند که آن امور را تصدی کنند دیگر بحثی نیست اما اگر ثابت شود که انجام این امور منوط به نظر امام (ع) است در آن صورت، بنا به دلائل ولایت فقیه، این موارد نیز در دوران غیبت امام (ع) از جمله اختیارات فقیه خواهد بود.» (۲)

از فرمایشات حضرت امام به این دسته‌بندی می‌رسیم که امور حسبیه اموری هستند که:

- ۱- اموری که متصدی خاص دارند.
- ۲- اموری که متصدی عام دارند.
- ۳- اموری که منوط به نظر فقیه می‌باشند.

۱- جامع الشتات - ص ۲۱۴

۲- کتاب البیع - امام خمینی - ج ۲ ص ۴۹۷

حضرت امام در ادامه مطلب تأکید می‌فرمایند که: «حتی اگر اصل ولایت فقیه را نیز نادیده بگیریم هرگاه احتمال دهیم که این امور به ناچار باید زیر نظر یکی از این سه تن: فقیه عادل غیر فقیه عادل و شخصی مورد اعتماد انجام گیرد، باید کسی را انتخاب کنیم که از همه صفات مورد نظر برخوردار باشد و چنین شخصی همانا فقیه عادل مورد اعتماد است... بنابراین حتی اگر دلائل ولایت فقیه را نیز نادیده بگیریم بی‌تردید قدر مسلم آن است که فقهای عادل بهترین کسانی هستند که می‌توانند عهده‌دار تصدی این امور شوند... حال اگر چنین فقهای در جامعه نبودند و یا قدرت انجام این امور را نداشتند در آن صورت بر تمام مسلمانان عادل واجب است که به انجام این امور اقدام کنند. البته در صورت وجود فقیه در جامعه کسب اجازه از آنان جهت انجام این امور ضروری است.^(۱)

تعریف مرحوم شیخ انصاری (ره) از امور حسبیه، که با ذکر مثالهایی در ضمن تعریف بیان داشته‌اند ما را در این تقسیم بندی یاری می‌نماید:

«هر معروفی که از ناحیه شارع اراده تحقیقش در خارج فهمیده شود اگر وظیفه شخص خاص مثل نظر پدر در مال فرزند صغیرش یا صنف خاص مثل افتاء و قضاء، یا هر کسی که قادر به قیام بر آن است، مثل امر به معروف، باشد بحث و اشکالی در آن نیست اما اگر وظیفه شخص معین نباشد و احتمال داده شود

که در وجود یا وجوب مشروط به نظر فقیه باشد رجوع در آن

مسئله به فقیه واجب است»^(۱)

اکنون دسته‌بندی کاملتر امور حسبیه را جهت پیگیری منظم بحث در مباحث آتی به شکل زیر

می‌نویسیم:

الف) اموری که نظر امام (ع) یا فقیه در انجام آنها شرط نمی‌باشد:

۱- اموری که با دلیل اثبات می‌شود که بر عهده شخص خاص است (مثل نظر پدر در مال

فرزند صغیرش)

۲- اموری که وظیفه شخص خاص یا صنف خاصی نیست بکله بوسیله عقل یا شرع

ثابت می‌شود که این امور باید در خارج تحقق یابند و واجب کفائی هستند (مثل امر به

معروف و نهی از منکر)

ب) اموری که نظر امام (ع) یا فقیه در انجام آنها شرط است:

۱- اموری که وظیفه صنف یا شخص خاصی است. (مثل افتاء و قضاء)

۲- اموری که با فقدان فقیه انجام آن از عهده دیگران ساقط می‌شود.

۳- اموری که با عدم حضور فقیه ساقط نشده و عدول مؤمنین باید بر انجام آن قیام

کنند.

در مباحث آینده جهت شناخت بهتر این تقسیم بندی و با توجه به این نکته که هدف نهائی این رساله تبیین محدوده اختیارات فقیه در امور حسبیه است، به بحث مفصل در مورد مصادیقی از امور حسبیه می پردازیم که حدود و اختیارات ولایت فقیه یا حاکم جامعه اسلامی در این امور را برای ما روشنتر می سازد.

لذا قسم اول از این تقسیم بندی که به فرموده حضرت شیخ بر عهده شخص خاص می باشد و ایشان مثال این مورد را ولایت پدر در اموال فرزند صغیرش ذکر نموده اند رها کرده و به قسم دوم که مثال مشهور آن در این بحث امر به معروف و نهی از منکر است می پردازیم.

فصل سوم

امور حسپیه‌ای که نظر امام یا فقیه در انجام آنها شرط نمی‌باشد

گفتار اول: امور حسبيه‌ای که انجامش بر هر مکلفی واجب است

در تعریفی که از مرحوم شیخ انصاری (ره) در موزد امور حسبيه نقل کردیم، قسمتی از امور حسبيه را با عبارت (کل [معروف] من يقدر علی القيام به کالامر بالمعروف) ذکر فرموده بودند که با دقت در عبارت در می‌یابیم که هر معروفی که واجب کفائی بوده و نظر شخص خاص یا صف خاص در آن دخیل نیست، مد نظر ایشان می‌باشد و به عنوان مثال امر به معروف و نهی از منکر را یادآور شده‌اند.

در شرایع الاسلام نیز وجوب کفائی این فریضه ارزشمند به عنوان نظر اکثر فقهاء ذکر شده است که با قیام کسانی که صاحب کفایت در انجام آن باشند تکلیف از دیگران ساقط می‌شود.^(۱) لازم به توضیح است که با تعریفی که از معروف و منکر ارائه کردیم این قسم از امور حسبيه که واجب کفائی می‌باشند شامل معروفات و منکرات عقلائی و شرعی با هم می‌شوند و شارع مقدس راضی به اهمال در آن نبوده و همچنین با تعریف امور حسبيه که تحقق بخشیدن معروفاتی می‌باشد که داری مصلحت عمومی است سازگاری دارد.

۱- شرایع الاسلام - باب امر به معروف... در سلسله‌الینابیع الفقیه - کتاب جهاد ص ۲۱۹

۱- حکمت تشریح امر به معروف و نهی از منکر

در روند تعریف امور حسبیه، بیان نمودیم که علمای عامه بالاتفاق قائل بودند که حسب همان امر به معروف و نهی از منکر است که تفصیل آن گذشت. (۱)

اما فقهای شیعه امر به معروف و نهی از منکر را یکی از مصادیق امور حسبیه می دانند. (۲)

این دو فریضه از مهمترین فرائض شرعی است که عقل نیز بر وجوب آن حکم می کند و کتاب و سنت همواره مردم را بر انجام آن فرا خوانده اند و بقای دین و تداوم رسالت الهی و حفظ کیان مسلمانان برانجام آن مبتنی است و شاید چنین اهمیتی در شریعت اسلام به این دو امر حیاتی از آنرو است که اسلام برای همه مردم تشریح شده و تا روز قیامت در طول عصرها و قرنهای باقی خواهد ماند، پس هر کس که بدان ایمان آورده مسئول حفظ و نشر و گسترش آن نیز می باشد.

انسان بالطبع اجتماعی است و عقاید و اخلاق و اعمال دیگران در وی مؤثر است و این واقعیت در زندگی همه اقوام و ملل کاملاً مشهود است و روشن است که انحراف یک فرد علاوه بر اینکه بر خود وی زیان وارد می آورد جامعه نیز از رفتار او زیانمند می شود پس عقل حکم می کند که عموم افراد مراقب یکدیگر باشند و در حد توان جامعه را از آلوده شدن به فساد دور نگه دارند، و شرع نیز همین اصل عقلی را واجب شمرده و از مهمترین واجبات به شمار آورده است.

امیرالمؤمنین (ع) این دو اصل را بالاتر از جهاد و همه اعمال نیک می دانند و می فرمایند:

«و ما اعمال البر کلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف و النهی عن المنکر الا کنفته فی

۱- اسبوع الفقه الاسلامی ص ۵۶۴

۲- جامع الشتات - میرزای قمی ص ۲۱۴ - مکاسب - ج ۲ ص ۳۴

دانا است.»

۲) در آیه‌ای دیگر رسیدن به رستگاری را منحصر در دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از

منکر می‌داند

«و لئن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم

المفلحون» (۱)

«باید از شما مسلمانان جمعیتی باشد که مردم را به نیکی و صلاح دعوت کنند و مردم را به

نیکوکاری امر کرده و از بدکاری باز دارند و هم اینان رستگارند.»

۳) و در آیه‌ای امتی را که بر انجام این دو فریضه قیام نماید را با لفظ «بهترین امت» مورد

خطاب قرا می‌دهد.

«کنتم خیر امة أخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تومنون بالله» (۲)

شما نیکوترین امتی هستید که برای اصلاح مردم آفریده شده‌اید، تا مردم را به نیکوکاری

و ادا کنید و از بدکاری باز دارید و ایمان به خدا آرید.

۴) و در جایی دیگر انجام این دو فریضه را از خصائص کسانی بر می‌شمرد که سلطه و تمکن

در زمین پیدا می‌کنند.

«الذین ان مکنّا هم فی الارض اقاموا الصلاة و آتوا الزکاة و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر

والله عاقبة الامور» (۳)

۲- آل عمران / ۱۱۰

۱- آل عمران / ۱۰۴

۲- حج / ۴۱

آنانکه اگر در زمینه به آنان اقتدار و تمکن دهیم نماز بپا می‌دارند و زکوة می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت کارها در دست خداست.

آیات بسیاری در این باب ذکر شده است که به جهت اختصار بحث از ذکر آنها خودداری می‌کنیم و در ادامه به ذکر برخی از روایات در این باب می‌پردازیم.
- امام باقر (ع) می‌فرماید:

«ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر فریضه عظیمه بها تقام الفرائض»^(۱)

و در کلامی دیگر که از ایشان نقل شده می‌فرماید:

«وَيْلٌ لِقَوْمٍ لَا يَدِينُونَ اللَّهَ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ»^(۲)

و ای به حال ملتی که با امر به معروف و نهی از منکر تسلیم خدا نمی‌گردند.

از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لِيُبْغِضَ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ الَّذِي لَا دِينَ لَهُ، فَقِيلَ وَ مَا الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ الَّذِي لَا

دِينَ لَهُ؟ قَالَ الَّذِي لَا يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ»^(۳)

خداوند دشمن دارد مؤمن ضعیفی را که دین ندارد، شخصی از آنحضرت پرسید چنین کسی

کیست؟ فرمود: آنکه نهی از منکر نمی‌کند.

حضرت رضا (ع) نیز در این مورد می‌فرماید:

۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹۴ و ۴۰۲ و ۴۰۳ باب ۱۲ از ابواب امر به معروف و نهی از منکر و حدیث ۶ و باب ۳ حدیث

۲- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹۲

۳- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۹۷ ح ۱۳- بحار الانوار ج ۱۰ ص ۷۷

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: اذا امتى توأكلت الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فليأذنوا بوقاع من الله»^(۱)

رسول خدا چنین بود که می فرود: وقتی امت من امر به معروف و نهی از منکر را واگذارند پس باید با خدا اعلان جنگ نمایند.

و باز از سخنان گرانقدر رسول اکرم (ص) است که:

«لَا تَزَالُ أمتي بخير ما امرت بالمعروف ونهوا عن المنكر وتعاونوا على البر، فاذا لم يفعلوا ذلك نزعتم منهم البركات و سلط بعضهم عن بعض، ولم يكن ناصر في الارض ولا في السماء»^(۲)

مادامی که امت من امر به معروف و نهی از منکر می کنند و بر نیکی کمک می نمایند در خیر می باشند پس وقتی چنین نکردند برکتها از آنان سلب می شود و بعضی از آنها بر بعضی دیگر مسلط می شوند و برای آنها یآوری نیست نه در زمین و نه در آسمان.

از وصایای امیرمؤمنان علی (ع) است که فرمودند:

«امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که بدان شما بر شما تسلط می یابند آنگاه خدا را می خوانید ولی دعایتان مستجاب نمی شود»^(۳)

۱- بحار الانوار ج ۱۰۰ ص ۹۲

۲- بحار الانوار ج ۱۰۰ ص ۹۴- وسائل الشیعة ج ۱۱ ص ۳۹۸ أبواب امر و نهی باب ۱ حدیث ۱۸

۳- نهج البلاغه فیض / ۹۷۸ / ۴۲۲ «لا تتركوا الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فيؤلى عليك شراركم ثم تدعون فلا تستجاب لكم»

۲- امر به معروف و نهی از منکر واجب عینی است یا کفائی؟

نظرات فقهای معظم در این مورد که امر به معروف و نهی از منکر واجب عینی است یا کفائی با هم متفاوت است برخی این دو فریضه را واجب عینی می‌دانند و گروهی دیگر واجب کفائی می‌دانند.

الف) وجوب عینی:

شیخ طوسی^(۱) و ابن حمزه^(۲) حلی^(۳) و مرحوم محقق حلی^(۴) وجوب امر به معروف و نهی از منکر را وجوب عینی ذکر فرموده‌اند. دلیلی که این بزرگواران برای نظر خود اقامه کرده‌اند:

(۱) عموم آیات و روایات وارده در این زمینه است.^(۵)

(۲) سازگاری و تناسب اعتقاد به وجوب عینی با قواعد فقهی و اطلاقات^(۶) می‌باشد.

ب) وجوب کفائی:

ابوالصلاح حلی^(۷) - رواندی^(۸) - شهید اول^(۹) - امام خمینی^(۱۰) نظریه وجوب کفائی این دو

- ۱- نهاية - شیخ طوسی - در سلسله الینابیع الفقهية كتاب جهاد ص ۵۵ - الجمل و العقود - شیخ طوسی همان منبع ص ۶۲
- ۲- اقتصاد - شیخ طوسی - فصل فی الامر بالمعروف و النهی عن المنکر ص ۱۴۷
- ۳- الوسيلة - ابن حمزه طوسی - در سلسله الینابیع الفقهية كتاب جهاد ص ۱۶۵
- ۴- اشارة السبق الى معرفة الحق - حلی - در سلسله الینابیع الفقهية - كتاب جهاد ص ۱۹۸
- ۵- شرایع الاسلام - محقق حلی - در سلسله الینابیع الفقهية كتاب جهاد ص ۲۱۹
- ۶- اقتصاد - شیخ طوسی - ص ۱۴۷
- ۷- شرایع الاسلام - محقق حلی - در ینابیع الفقهية - ص ۲۱۹
- ۸- کافی - حلی - در ینابیع الفقهية - كتاب جهاد ص ۴۲

فريضه را اختيار کرده‌اند و دليلشان اين است که:

(۱) غرض از اين دو فريضه تحقق حسن و از بين رفتن قبيح است و هنگامی که اين مقصود

حاصل شد تکليف از ديگران ساقط می‌شود (۱۱)

(۲) آیه ۱۰۴ آل عمران "ولئن منکم امة يدعون الی الخیر... (۱۲)

مرجوم صاحب جواهر به نقل از سيدمرتضى و حلی و قاضی و حلی و فاضل و شهيدین و

محقق و طوسی و جمعی ديگر می‌نویسد و جواب اين دو فريضه، و جواب کفائی است و به نقل از

شيخ و ابن حمزه و فخرالاسلام و شهيد در غاية المراد و سيوری، و جواب اين دو را و جواب عینی

ذکر کرده است. (۱۳)

(ج) در بين فقها قاضی ابن براج در مهذب نظر سومی را اختيار نموده (۱۴) که خلاصه کلام

ایشان اين است که:

«این دو فرضیه هم واجب عینی و هم واجب کفائی است. واجب کفائی مثل اينکه بعضی از

مکلفین امر به معروف و نهی از منکر کنند و امر و نهیشان مؤثر واقع شود پس بدینوسیله تکليف

۸- فقه القرآن - راوندی در ينابيع الفقهية كتاب جهاد ص ۱۳۱

۹- لمعه - شهيد اول در ينابيع الفقهية كتاب جهاد ص ۲۷۵

۱۰- تحرير الوسيلة - امام خمینی ج ۲ ص ۲۸۶ مسئله ۲

۱۱- کافی - حلی - به نقل از منبع قبل ص ۴۴- فقه القرآن - راوندی- همان منبع ص ۱۳۱- مسالك الفهم - شهيد ثانی ج ۳

ص ۱۰۱ ۱۲- مسالك الافهام - شهيد ثانی - ج ۳ ص ۱۰۱

۱۳- جواهر الكلام - ج ۲۱ ص ۳۵۹

۱۴- مهذب - قاضی ابن براج - در سلسلة الينابيع الفقهية - كتاب جهاد - ص ۱۰۵

از دیگران ساقط شود. و واجب عینی مثل اینکه امر و نهی انفرادی موثر واقع نشود که در این صورت بر بقیه مکلفین واجب عینی است تا زمانی که معروف محقق یا منکر مرتفع گردد و شرط وجوب در اینجا تمکن داشتن است که اگر جماعتی تمکن انجام این دو فریضه را داشتند بر آنها واجب عینی است و از کسانی که تمکن ندارند تکلیف ساقط است.»

امام خمینی در ضرورت قیام جمعی برای اقامه این دو فریضه می‌فرماید:

«اگر عده‌ای که کمتر از مقدار کفایتند قیام کنند و بقیه با آنان اجتماع نمایند و برای قیام کننده جمع نمودن بقیه ممکن نباشد، واجب از قیام کننده ساقط می‌شود. و گناه بر گردن تخلف کننده باقی می‌ماند.»^(۱)

۳) فائده بحث از وجوب عینی و کفائی امر به معروف و نهی از منکر در امور

حسبیه

پس از وجوب از وجوب کفائی و عینی امر به معروف و نهی از منکر، شایسته است که بهره و
ثمره کفائی بودن وجوب این دو فرضیه را در امور حسبیه که یکی از مصادیق آن امر به معروف
و نهی از منکر بود و بر طبق تعریف فقهای معظم انجام آن وظیفه شخص یا صنف خاص نیست را
بررسی نمائیم.

صاحب کفایة الاصول اثر و نتیجه وجوب کفائی را چنین می نویسد:

«وجوب کفائی الاصول اثر و نتیجه است که به همه افراد تعلق گرفته بگونه ای که اگر همه
نسبت به انجام آن کوتاهی کنند، همه به خاطر مخالفت با آن مورد عتاب و مواخذه قرار می گیرند،
گرچه در صورت به جا آوردن برخی با افراد تکلیف از گردن بقیه ساقط می گردد.»^(۱)

«فرق بین این دو وجوب نزد فقهاء از جهت مکلف است بدین تقریب که در عین همه افراد
بصورت عموم استغراقی مکلف هستند یعنی هر فرد بالاستقلال مکلف است. اما در کفائی نزد
برخی مجموع افراد من حیث المجموع مکلف هستند و نزد برخی دیگر در واقع فقط یک فرد از بین
تمام افراد مکلف است... تحقیق در مسئله این است که برای وجوب سه نسبت وجود دارد: یک
نسبت به طالب (شارع) یک نسبت مطلوب (فعل مورد نظر) و یک نسبت به مطلوب منه (مکلف) فرق
بین وجوب کفائی و عینی در مکلف و مطلوب منه نیست بلکه فرق بین این دو پس از اشتراک هر دو

۱- کفایة الاصول - آخوند خراسانی - ج ۱ ص ۲۸۸

در مکلف بودن هر فرد بصورت مستقل، در مطلوب یا به تعبیر دیگر مکلف به است. پس کاری که انجام آن مطلوب است در وجوب کفائی همان نفس طبیعت فعل به اطلاق ذاتی آن است. و در وجوب عینی مطلوب. طبیعت فعل بقیه صدور آن از فاعل خاص است.

ریمز این معنی نیز در این است که اوامر، تابع مصالح و اغراض ویژه خود هستند پس اگر مصلحت در صدور فعل از هر یک از مکلفین باشد بگونه‌ای که مصلحت بر فعل مترتب باشد بقیه صدور آن از فعل بخصوص، چنانچه در امر نماز اینگونه است که تکامل هر شخص و دوری وی از فساد و فحشاء و منکر مترتب بر نماز خواندن شخص اوست در این صورت وجوب عینی است.

اما اگر مصلحت در مجرد تحقق طبیعت فعل در خارج باشد بدون دخالت صدور آن از فاعل بخصوص، چنانچه در دفن و تجهیز میت اینگونه است، در این صورت تکلیف به نفس طبیعت فعل تعلق گرفته به اطلاق ذاتی آن و واجب کفائی است، زیرا مقید کردن آن به قید اینکه از یک فرد بخصوص صادر شود بیهوده و گزاف است.

و چون هر یک از مکلفین توانائی این را دارد که این طبیعت مطلقه را بیاورد در نتیجه مولی هر یک از آنان را به اینکار مأمور نموده است. پس هرگاه در خارج، عمل انجام گرفت چون متعلق امر شارع انجام گرفته همه اوامر از دیگران ساقط می‌گردد و اگر همه نافرمانی کنند، همه مؤاخذه خواهند شد.

پس خلاصه کلام اینکه: فرق عینی و کفائی به مکلف بر نمی‌گردد، بلکه به مکلف به، بازگشت

می‌کند و مکلف به در کفائی مطلق طبیعت است و در عینی به قید صدور آن از فاعل بخصوص، بر این پس اطلاق متعلق، اقتضای کفائی بودن را دارد.^(۱)

صاحب جواهر فائده این بحث را در فرق بین وجوب کفائی و عینی می‌داند و می‌فرماید:

"انما يظهر فائدة القولين في وجوب قيام الكل به قبل حصول الغرض و ان قام به من فيه كفاية على الوجوب العيني، و سقوط الوجوب عن زاد على ما في الكفاية من القائمين على القول الآخر، و حينئذ فلو امر او نهى بعض و تخلف بعض كان آتماً و ان حصل المطلوب بالبعض الآخر."^(۲)

نتیجه آنکه چون در تحقق بخشیدن به امور حسبیه‌ای که شخص خاص و صنف خاصی متصدی آن نیستند، همه افراد از نظر شارع مسئول انجام آن می‌باشند چه وجوب این دو فریضه وجوب عینی و چه وجوب کفائی باشد تا زمانی که فعل مورد نظر شارع در عالم خارج تحقق پیدا نکند و تکلیف بر عهده همه مکلفین باقی بوده و اهمال در انجام آن عذاب و عقاب برای همه را بدنبال خواهد داشت زیرا در صورت عدم اقدام به تکلیف موضوع مورد امر یا مورد نهی به قوت خود باقی خواهد ماند و یا توجه به تعریف امور حسبیه بر همگان واجب است که حسباً بر انجام این قسم از امور حسبیه اقدام نموده تا موضوع مرتفع گردد و اهمال از هیچ فردی پذیرفته نیست.

۱- نه‌ایة الصول - شیخ حسین منتظری - (تقریر درس مرحوم بروجردی) - ج ۱ ص ۲۱۰ و ۲۱۱

۲- جواهر الکلام - ج ۲۱ ص ۳۶۲

"فائده دو قول در این است که بنا بر وجوب عینی قبل از حصول غرض همه باید اقدام کنند گرچه به اندازه کفایت قیام کرده باشند پس اگر بعضی امر و نهی کند و بعضی دیگر تخلف ورزد ولو اینکه مطلوب حاصل شود متخلفین گناهکارند اما بنا بر وجوب کفائی با اقدام من به کفایه وجوب از دیگران ساقط می‌شود.

گفتار دوم: مجری امر به معروف و نهی از منکر

الف - مجری امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه عامه

همانگونه که قبلاً بیان کردیم علمای عامه حسیبه را همان امر به معروف و نهی از منکر معرفی کرده‌اند و مجری رسمی دایرهٔ احتساب را محتسب می‌نامند.

و صفاتی را برای محتسب برشمرده‌اند که با مطالعه آن در می‌یابیم که در مورد برخی از خصوصیات محتسب نظرشان مشترک و در اشتراط برخی از خصوصیات در محتسب اختلاف نظر دارند. از جمله آنکه مسلمان بودن و تکلیف و داشتن قدرت و عدالت را برای امر به معروف و نهی از منکر ضروری دانسته‌اند.

اما چون هدف ما در این بحث شناخت مجری این دو فریضه می‌باشد که آیا مردم می‌توانند قیام بر آن نمایند یا اینکه این وظیفه از وظایفی است که خاص حکومت و مجریان دولت است و یا اینکه هم مردم و هم حکومت در انجام آن سهیم می‌باشند. لذا از بحث پیرامون خصوصیات محتسب و اختلاف نظر اهل تسنن در مورد این خصوصیات خودداری می‌نمائیم.

این اخوة در بیان شرایط محتسب می نویسد:

«محتسب از سوی امام یا نایب وی برای نظارت در احوال

رعیت و بازبینی کارها و مصالح آنان تعیین می شود. محتسب را

شرط است که ازاد و بالغ و عاقل و عادل و قادر باشد و از این رو

بچه و دیوانه و کافر نمی توانند محتسب باشند، اما رعایا اگرچه

مأذون نیستند می توانند حسبت کنند و احتساب فاسق و بزده و

زن نیز رواست.

محتسب باید صاحب تدبیر و قاطعیت و دزشتی در دین و

آشنا به احکام شرع باشد تا آنچه را امر می کند یا از آن باز

می دارد بشناسد.»^(۱)

همچنین با بیان این نکته که دانشمندان در اشتراط اجتهاد در شخص محتسب اختلاف نظر

دارند کلامی از ابوسعید اصطخری را در مورد تفاوت اجتهاد شرعی و عرفی نقل قول می نماید:

«ابوسعیدی اصطخری بر آن است که محتسب باید صاحب

رأی و اجتهاد در احکام دین باشد و در موارد اختلاف به رأی

خود عمل کند. فرق آن دو این است که در اجتهاد شرعی اصلی

رعایت می شود که حکم آن در شرع ثابت باشد و در اجتهاد

۱- معالم القریة - ابن اخوة قرشی - باب اول - ص ۵۱ و ۵۲ - احیاء العلوم - ج ۲ ص ۲۱۲

عرفی آنچه در عرف ثابت باشد. چه خداوند فرموده: «خُذِ الْعَفْوَ و
امر بالعرف» و ظهور فرق در تشیخس محتسب است امری را که
اجتهاد در آن وی را رواست، آنگاه که به منکرات مورد اتفاق
آشنا باشد»^(۱)

از بیانات فوق در می‌یابیم که احتساب و انجام این دو فریضه ارزشمند هم از وظایف مردم و
هم وظیفه اشخاص خاصی که مأذون از سوی امام و حاکم هستند می‌باشد تا جائی که برخی
گفته‌اند که بر کسی که توانائی و شایستگی انجام این دو فریضه را دارد واجب عینی است تا
احتساب کند و بر پایه همین استدلال است که حسبت بر دولتمردان و دست‌اندرکاران کارهای
بالای حکومتی به چهره واجب عینی رخ می‌نماید، زیرا هر چه توانائی بر انجام آن بیشتر باشد
و جوب آن بزرگتر و استوارتر است.^(۲)

اما در این مورد که آیا مردم و محتسب رسمی به یک میزان می‌توانند بر این امر مبادرت
ورزند یا خیر؟ باید بگوئیم که ماوردی تفاوتی را برای کار محتسب رسمی و غیررسمی که
ایشان نام متطوع (داوطلب) را برای آن برگزیده است، بر شمرده که عبارتند از اینکه:

- ۱- امر به معروف و نهی از منکر برای محتسب، به حکم ولی و مقام ولایت واجب عینی است و
نمی‌تواند آنرا انجام ندهد و لکن وجوبش برای غیر محتسب به نحو وجوب کفائی است.
- ۲- اقدام محتسب به امر به معروف و نهی از منکر از وظائف شغلی او بوده و جایز نیست به

۱- معالم القرية - ابن أخوة قرشي - باب اول - ص ۵۳

۲- «الحسبة» - علی الخفیف - در اسبوع الفقه الاسلامی ص ۵۵۹

جهت اشتغال به عمل دیگری آنرا ترک کند ولی برای متطوع مستحب است و می‌تواند آنرا ترک کند.

۳- محتسب برای شکایت در باب نهی از منکر گماشته شده است برخلاف متطوع که طرف شکایت نیست.

۴- بر محتسب واجب است که به شکایت شاکیان رسیدگی کند ولی بر متطوع چنین وظیفه‌ای واجب نیست.

۵- محتسب موظف است از منکرانی که آشکارا به عمل می‌آید و همچنین از مغروقی که آشکارا ترک می‌شود تفتیش کرده تا مرتکب منکر را نهی از منکر و تارک مغروف را امر به معروف کند ولی تفتیش و جستجو از وظایف متطوع نیست.

۶- محتسب می‌تواند در موارد لازم برای نهی از منکر، اشخاصی را به کمک بطلبد زیرا حسبت وظیفه محتسب است و وی را بدین کار منصوب کرده‌اند و باید بدان توانا باشد، اما متطوع چنین وظیفه‌ای ندارد.

۷- محتسب می‌تواند در مورد منکرات ظاهر افراد را تعزیر کند و از حدود شرعی تجاوز نکند ولی متطوع حق تعزیر ندارد.

۸- محتسب به خلاف متطوع می‌تواند از بیت المال در برابر حسبت خود مقرری دریافت نماید

۹- محتسب می‌تواند در امور عرفی اجتهاد کند مانند تعیین محل گستردن بساط و جاهای

کسب اهل بازار و امثال آن طبق نظر خود آنچه را که مفید می‌داند اجازه دهد و آنچه را که مضر

می‌داند برچیند ولی متطوع چنین حقی ندارد^(۱).

نهایتاً چنین نتیجه می‌گیریم که علمای عامه، حسب و امر به معروف و نهی از منکر را هم وظیفه مردم و هم وظیفه دستگاه احتساب و دولت دانسته و لکن حدود اختیارات محتسبین رسمی را گسترده‌تر از آحاد مردم می‌دانند.

ب) کدامیک از مراتب امر به معروف و نهی از منکر بر هر مکلفی واجب است؟

قریب به اتفاق فقهای شیعه پس از بیان شرایط امر به معروف و نهی از منکر به ذکر مراتب این دو فریضه عظیم پرداخته‌اند و فرموده‌اند که مراتب انکار سه مرتبه است که شامل انکار قلبی و انکار زبانی و انکار با دست می‌شود^(۲) و همواره در تفصیل این مراتب، متذکر این نکته مهم بوده‌اند که این مراتب در طول یکدیگر قرار دارند و در شرایطی که دفع منکر با مرتبه پایتتر ممکن باشد، تجاوز از این مرتبه جایز نمی‌باشد.

چنانکه حضرت امام خمینی (ره) می‌فرماید:

"فان لهما مراتب لا يجوز التعدی عن مرتبة الی الاخری مع

حصول المطلوب من المرتبة الداینه بل مع احتمال^(۳)"

اکنون به جهت روشن شدن وظیفه مکلفین در انجام این بخش از امور حسبیه ضروری است

- ۱- احکام سلطانیة - ابویعلی - ص ۲۸۴ و ۲۸۵ - احکام سلطانیة ماوردی - باب عشرون - ص ۲۴۰
- ۲- شرایع الاسلام - کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر در سلسله الینابیع الفقهیة ص ۲۲۰
- ۳- تحریر الوسیله - ج ۲ ص ۳۱۰ «همانا برای امر به معروف و نهی از منکر مراتبی است که در صورت حصول مطلوب از مرتبه پایتتر - حتی با احتمال حصول آن - جایز نیست که به مرتبه بالاتر تعدی نمود»

که به بررسی کلام فقها، در رابطه با هر یک از این سه مرتبه بپردازیم:

* مرتبه اول: انکار با قلب

جمیع فقهای شیعه از این مرتبه انکار منکر را انکار قلبی ذکر نموده‌اند و در آن هیچ اختلافی نیست. اما در تفسیر انکار قلبی هر کدام از این واژه، معنایی را استفاده نموده‌اند که با دیگران متفاوت است. مرحوم صاحب جواهر این اختلاف در تفاسیر را اینگونه آورده‌اند که:

در نهایت افکار قلبی یعنی اعتقاد به وجوب واجب و حرمت حرام و در قواعد اعتقاد به حرمت با عدم رضایت از معصیت اولین مرتبه از مراتب انکار قلبی قرار داده شده است و در تنقیح نیز همین تفسیر آورده شده به همراه تضرع به درگاه خداوند در هدایت کردن فرد عادی و در کفایه به عدم رضایت از انجام فعل منکر تعبیر شده است. و در مفاتیح انکار قلبی به بغض در راه خدا تفسیر شده است. (۱)

اما خود صاحب جواهر پس از بیان اقوال مختلف در تفسیر انکار قلبی بیان می‌دارند که هیچکدام از این تفاسیر که ذکر شد نه عرفاً و نه لغتاً نشان دهنده امر به معروف و نهی از منکر نیستند. و چه بسا از احکام ایمان است. مثل عدم رضایت به معصیت. و رضایت به معصیت گرچه فی نفسه حرام است، اما عدم رضایت نه امر است و نه نهی. و همینطور بغض در راه خدا تا زمانیکه ظاهر نشود نه نهی است و نه امر و در ادامه مطلب می‌افزایند که بله اظهار کراهیت و مانند

آن دالانی برای طلب فعل یا ترک آن است و این اظهار کراهیت ناگزیر باید به انکار قلبی ضمیمه شود تا در امر به معروف و نهی از منکر داخل شود^(۱)

شهید ثانی در مسالک الافهام برای انکار قلبی دو معنی ذکر فرموده‌اند: ۱- ایجاد کراهت از منکر در قلب بدینوسیله که به وجوب ترک آن معتقد شود ۲- اعراض از فاعل منکر و اظهار کراهت برای او به سبب ارتکاب منکر که معنی اول را بر هر مکلفی بطور مطلق واجب می‌دانند چه منکر واقع شده باشد یا خیر، تأثیر داشته باشد یا نداشته باشد. اما تصریح می‌فرمایند که این معنی امر به معروف و نهی از منکر نیست زیرا فرد معتقد به وجوب یا تحریم، آمر و ناهی محسوب نمی‌شود. برخلاف معنی دوم که انکار و طلب فعل یا ترک در ضمن آن محقق می‌شود^(۲)

امام خمینی در ضمن بیان مرتبه اول درجاتی را نیز برای این مرتبه بیان می‌فرمایند که به نظر می‌رسد کلام ایشان در باب مرتبه اول کاملتر از دیگر فقهاست:

«مرتبه اول این است که کاری انجام بدهد که از آن ناراحتی قلبی او از منکر آشکار گردد و اینکه از او می‌خواهد که معروف را انجام داده و منکر از ترک نماید و برای آن درجاتی است: مانند بر هم نهادن چشم و عبوسی و گرفتن صورت و مانند رو گردانیدن یا پشت کردن به او و از او کنار کشیدن و ترک رابطه با او و مانند آن.^(۳)»

نتیجه آنکه از بیانات فوق استفاده می‌شود که مرتبه اول از امر به معروف و نهی از منکر که

۲- مسالک الافهام - ج ۳ - ص ۱۰۳

۱- جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۲۷۶

۲- تحریر الوسیله - ج ۲ ص ۳۱۰ مسئله ۱

«ان یعمل عملاً یظهر منه انزاجه القلبی عن المنکر و انه طلب منه بذک فعل المعروف و ترک المنکر و له درجات کغمض العین و العبوس و الا تقباض فی الوجه و کالاعراض بوجهه او بدنه، و هجره و ترک مرادوته و نحو ذلک»

انکار قلبی است بر همه مردم واجب است و در میان کلام فقها معارضی بر این ادعا نیاقتیم پس هم مردم و هم دولت موظف به انجام این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر می باشند و همچنین اطلاق روایاتی که در مورد مراتب امر به معروف و نهی از منکر ذکر شده مصدق این نکته است در این مرتبه تفاوتی بین اقشار مختلف مردم نمی باشد از آن جمله روایت منقول از امام باقر (ع).

«فانكروا بقلوبكم، و الفظوا بالسنتكم و سكوابها جباههم، و لا تخافوا فی الله لومة لائم»^(۱)

به قلبتان انکار کنید و به زبانتان تلفظ کنید و با دستانتان سیلی بر پیشانیهایشان بکوبید و در راه خدا از هیچ سرزنش نترسید.

علی (ع) می فرماید: «من ترك انكار المنكر بقلبه و ینده و لسانه فهو میت فی الاحیاء»^(۲)

هر کس که انکار منکر را به قلب و لسان و یدش تکر کند، او مرده ای است در بین زندگان.

حضرت عسگری از پیامبر (ص) نقل می فرماید:

«من رأى منكراً فلینكره بیده ان استطاع، فان لم یستطع فبقلبه،

فحسبه ان یعلم الله من قلبه انه لذلک کاره»^(۳)

کسی که منکری را ببیند باید آنرا با دستش در صورت توانائی انکار کند و اگر نمی تواند یا

لسانش و اگر نه با قلبش پس باید حساب کند که خداوند از قلبش آگاه است که آیا نسبت به آن

کراهت دارد یا خیر؟

۱- وسائل الشیعه - ج ۱۱ باب ۳ از ابواب امر و نهی ص ۴۰۲ ح ۱

۲- همان منبع ص ۴۰۶ ح ۱۲

۳- همان منبع ص ۴۰۴ ح ۴

* مرتبه دوم: انکار زبانی

پس از طی مراحل مختلف مرتبه اول از امر به معروف و نهی از منکر اگر دفع منکر محقق شد که دیگر تجاوز از مرتبه اول جایز نیست اما اگر مراحل مختلف مرتبه اول که انکار قلبی بود در دفع منکر مؤثر واقع نشد بر مکلف واجب می‌شود که به مرتبه دوم با رعایت تقدم و تاخر در مراحل مختلف آن اقدام نماید. صاحب جواهر می‌فرماید: که هیچ اختلافی بین فقها در وجوب این مرتبه موجود نیست^(۱)

تأکید همه فقهاء در انجام این مرتبه و مرتبه انکار با دست در رعایت رتبه درجات مختلف یا عباراتی چون «مراعياً للأسیر فالأسیر»^(۲) یا «يجب فيه الاقتصار على الاسهل فالاسهل»^(۳) نشان دهنده دقت این بزرگان در شیوه علمکرد صحیح می‌باشد تا نتیجه مطلوب که همانا تحقق معروف و دفع منکر می‌باشد حاصل شود

امام خمینی در رابطه با وجوب این مرتبه از انکار می‌فرماید:

«اگر بداند که مقصود با مرتبه اول حاصل نمی‌شود در صورت احتمال تأثیر واجب است به مرحله دوم منتقل شود»^(۴)

اگر احتمال دهد که با موعظه و ارشاد و گفتار نرم مقصود حاصل می‌شود همان واجب است و تعدی از آن جایز نیست اگر بداند آنچه ذکر شده اثر ندارند باید به حکم کردن بوسیله امر و نهی؛

۲- همان منبع ص ۳۷۸

۱- جواهر ج ۲۱ ص ۳۷۷

۳- مسالک الافهام، ج ۳ ص ۱۰۴

۴- تحریر الوسیله ج ۲ ص ۳۱۲ مسئله ۱ «لو علم ان المقصود لا يحصل بالمرتبة الاولى يجب الانتقال الى الثانية مع احتمال تأثیر»

منتقل شود و واجب است که از آرام و آسان‌ترین درجه گفتار شروع نماید و اگر تأثیر نکرد به درجه شدیدتر از آن با احتمال تأثیر منتقل شود و تجاوز کردن جایز نیست مخصوصاً اگر مورد طوری باشد که فاعل با گفتن آن هتک می‌شود. (۱)

درجات بعدی که امام برای این مرتبه ذکر می‌فرمایند غلیظ نمودن گفتار و شدت به خرج دادن در امر و تهدید و ترساندن است. (۲) که البته تأکید می‌نمایند باید از دروغ و اهانت و ناسزا و مواردی که شارع مقدس راضی به آن نیست خودداری نماید. (۳) و در این بین قدرت تشخیص این نکته که دفع منکر با چه مرحله‌ای از این مراحل ممکن می‌باشد بسیار مهم است. زیرا هدف تحقق معروف و دفع منکر می‌باشد که بر همه مکلفین واجب است برای انجام آن قیام نمایند. تا جائیکه حضرت امام (ره) می‌فرمایند اگر جلوگیری منکر یا به پا داشتن معروف متوقف بر توسل به ظالم باشد تا عاصی را از معصیت دور کند جایز است بکله اگر خاطرش آسوده باشد که ظالم از تکلیف تعدی نمی‌کند واجب است. (۴)

چنانکه ملاحظه شد این مرتبه از ارم به معروف و نهی از منکر نیز مانند مرتبه اول بر همه مکلفین واجب است و همه مردم و همچنین مسئولین دولت نیز باید بر انجام آن اقدام نمایند. در متون فقهی نیز فرقی بین اقشار مختلف مردم و اعضای دستگاه حاکم بر جامعه در انجام این بخش از امور حسبیه قائل نشده‌اند.

۱- همان منبع ص ۳۱۲ مسئله ۲ و ۳
۲- همان منبع ص ۳۱۴ مسئله ۴
۳- همان منبع ص ۳۱۴ مسئله ۵
۴- تحریر الوسیله ج ۲ ص ۳۱۵ مسئله ۹

* مرتبه سوم: انکار با دست

برخی از فقهای عظام مرتبه سوم از امر به معروف و نهی از منکر که انکار با دست می باشد را «به کتک زدن و مجروح کردن» تفسیر کرده اند و انکار عملی را بدان منحصر می دانند

به فرموده حضرت امام «ره»: اگر با دو مرتبه قبل که انکار زبانی و قلبی بود مطلوب حاصل نشد واجب است که به مرتبه سوم منتقل شود^(۱)

اما به نظر می رسد که معنی امر به معروف و نهی از منکر با «ید» وسیعتر از معنی فوق است چراکه «ید» کنایه از بکار بردن قدرت و جبر و زور پس از نهی از منکر با قلب و زبان می باشد و در اینجا دست مظهر قدرت انسان است از اینرو گاهی دست گفته می شود و مراد از آن قدرت می باشد مؤید این نکته فتاوی حضرت امام (ره) در این مرتبه می باشد که با دیدگاه ایشان انکار با دست گاه با حائل شدن بین فاعل و منکر امکان پذیر است گاه با تصرف در فاعل یا وسیله فعل حرام گاه با تصرف در اموال یا ورود به منزل یا حبس نمودن وی و یا وارد کردن جراحت مسیر می گردد^(۲)

و واضح است که امر به معروف و نهی از منکر با آن دائره وسیع و گسترده ای که دارد متوقف برداشتن قدرت عملی و بکار بردن قدرت دامنه دار و وسیع می باشد و بر همین اساس مقاله نویسی - و تألیف کتاب و چاپ نشر آن و فعالیتهای رسانه های مختلف و تأسیس مدارس و مراکز تربیتی و محافل دینی و تبلیغی و صرف نمودن اموال و وقت، از شاخه ها و مراحل مختلف انکار

۲- همان منبع ص ۳۱۸ مسائل ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸

۱- تحریر الوسیله - ج ۲ ص ۳۱۶ مسئله ۱

با دست محسوب می‌شوند که با دقت در این موارد می‌بینیم فقط «دست» در انجام آنها دخیل نبوده، بلکه عمل انسان در تحقق آنها به انحاء مختلف مؤثر می‌باشد.

مرحوم صاحب جواهر می‌فرمایند:

از بزرگترین شاخه‌های امر به معروف و نهی از منکر و از عالیترین و استوارترین مراتب آن، از نظر تأثیر، بخصوص نسبت به رؤسای دین، آنستکه: لباس نیکبها را خواه واجب باشد و خواه مستحب بیپوشند و لباس منکرات، خواه حرام و خواه مکروه را از تن جدا نمایند و خود را به اخلاق عالی اسلامی تکمیل کنند و از اخلاق ناپسند پاک سازند و چنین کاری سبب کامل برای سوق دادن مردم به انجام نیکبها و ترک محرّمات می‌باشد. بخصوص اگر پس از این عمل نیک آنرا به مواعظ و اندرزهای نیک تشویق کنند و هشدار دهنده تکمیل نمایند زیرا هر مقامی گفتاری خاص و هر دردی، داروی خاص دارد و درمان روحها و عقلا به مراتب بسیار بالاتر از درمان بدنها است و در این صورت است که عالیترین درجه امر به معروف و نهی از منکر را انجام داده است (۱)

با دقت در منابع فقهی متوجه می‌شویم که از نظر فقهای معظم انکار با دست از دو بخش تشکیل می‌شود: -

۱- انکار با دست تا مرحله‌ای که منجر به جرح و زخم نشود

۲- ضرب و شتمی که منجر به جرح یا قتل شود.

آ- جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۲۸۲

* انکار با دست تا مرحله‌ای که منجر به جرح و زخم نشود

مرحوم محقق در شرایع الاسلام انکار با دست را پس از مرتبه دوم ذکر کرده‌اند و می‌فرمایند اگر منکر به غیر از با دست مرتفع نمی‌گردد، زدن و شیبیه آن جایز است و در اینکه اگر احتیاج به مرحله جرح یا قتل باشد نهی از منکر و امر به معروف واجب است یا خیر؟ پس از بیان دو نظر می‌فرمایند که اظهر آن است که بدون اذن امام واجب نمی‌باشد.^(۱)

صاحب جواهر بیان می‌دارد که در مورد زدنی که منجر به جرح نشود اجماع وجود دارد که متوقف بر اذن امام یا قائم مقام او می‌باشد.^(۲) و سپس کلامی از شیخ طوسی را ذکر می‌کنند که در نهایت فرموده:

«گاهی امر به معروف انجام می‌پذیرد بدینگونه که با زدن، بازداشت کردن و کشتن و جراحت وارد کردن به نتیجه می‌رسد که در این صورت انجام آن واجب نیست مگر با اجازه سلطان وقت که برای حکومت و ریاست منصوب شده و اگر اجازه‌ای از سوی او برای انجام این امور وجود نداشته باید به همان حدی که گفته شد (قلب و زبان) اکتفا کرد. نهی از منکر هم به همان سه شیوه‌ای است که ذکر کردیم اما نهی از منکر به وسیله دست این است که مرتکب آنرا به شکلی از زدن یا جراحت وارد کردن یا

۱- شرایع الاسلام، در ینابیع الفقهیه - کتاب امر به معروف و نهی از منکر ص ۲۲۰

۲- جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۲۸۰

اذیت و آزار رساندن ادب کند که در این صورت مشروط به
اجازه سلطان است و اگر اجازه از سوی وی وجود نداشت باید
به همان زبان و قلب اکتفاء کرد.^(۱)

صاحب جواهر پس از نقل این کلام شیخ دیدگاه خود را اینگونه بیان می‌فرماید که: بر کسی که
احاطه بر آنچه که از تصوص و غیر آن ذکر کردیم داشته باشد، پوشیده نیست که، مراد از امر به
معروف و نهی از منکر ایجاد معروف و اجتناب از منکر است، نه مجرد قول.^(۲)
و در ادامه به صراحت بیان می‌کنند که: آنچه که من از نصوص و فتاوی شنیده‌ام دلالت بر این
مطلب دارد که (امر به معروف و نهی از منکر) با قلب و زبان و دست می‌باشد.^(۳)

۱- نهایی - شیخ طوسی - در منابع الفقهیه - کتاب جماد - ص ۵۵ و ۵۶

۲- همان منبع ص ۲۸۲

۳- جواهر الکلام ج ۲۱ ص ۲۸۱

گفتار سوم: در قانون جمهوری اسلامی ایران امر به معروف و نهی از منکر بر عهده کیست؟

استقرار نظام جمهوری اسلامی ایران بر مبنای اعتقاد بر حکومت حق و عدل و قرآن^(۱) می باشد. اعتقاد به این حکومت مقدمه اجرای دستورات و احکام اسلام است، تا از این طریق بتوان به جامعه اسلام و نمونه که در آن قسط، عدل، استقلال و همبستگی ملی^(۲) تأمین شده باشد، دست یافت. برای نیل به این مقصود دولت موظف است همه امکانات خود را بر «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوی و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی» به کار بندد.^(۳)

امر به معروف و نهی از منکر اهم بسیار قدرتمندی است که از طریق بسیج همگانی و مستمر دولت و ملت می تواند زمینه ساز رشد فضایل و طرد مفاسد باشد. قانونگذار اساسی، با درک مراتب این عنصر سازنده اسلامی برای تأسیس نهاد نظارت و مراقبت همگانی در اصل هشتم

۲- ذیل اصل دوم قانون اساسی.

۱- اصل اول قانون اساسی.

۳- اصل سوم (۱) قانون اساسی.

مقرر می‌دارد:

«در جمهوری اسلامی ایران دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر- دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت. شرایط و حدود آنرا قانون معین می‌کند.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»

حسبه به معنی اعم سبه بخش عمده دارد:

الف - حسبه در رابطه عمال دولت با مردم در این رابطه عمال دولت: محتسب (به معنی اعم) هستند و مردم، محتسب علیهم می‌باشند.

ب - حسبه در رابطه مردم با دولت، در این رابطه مردم، محتسب هستند و دولت، محتسب علیهم. به موجب این بخش از حسبه مردم وظیفه دارند که در برابر ستم و تجاوز و انحراف دولتمردان ایستادگی کنند و آنچه را امروزه در حقوق اساسی به نام اصل محدودیت زمامداران خوانده‌اند مردم آن را صورت خارجی بدهند چنانکه در حدیث "أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةٌ حَقٌّ عِنْدَ حَاكِمٍ جَائِرٍ يُقْتَلُ عَلَيْهِ"^(۱) ملاحظه می‌شود.

حسبه به این معنی محل آزادیهای عمومی (و خصوصی به طریق اولی) افراد جامعه است که چون مردم اطلاعات و تحصیلات در مذهب نداشته کمتر به فکر صیانت آن افتادند و تدریجاً به

۱- منجم البیان ج ۲ ص ۴۲۳ ذیل آیه ۲۱ سوره ال عمران. «بهترین جهاد سخن حق نزد حاکم ستمگر است که شخص مجاهد در این راه کشته شود». این حدیث از طریق اهل تسنن بدین صورت نقل شده است. «افضل الجهاد كلمة حق عند سلطان جائر».

دست فراموشی سپرده شد تا جائیکه در زمان ما دیدیم اشخاص با سواد منابع حقوقی اصل آزادی در فرهنگ اسلامی را جستجو می‌کنند و به نصوص و مدارک اصلی دست پیدا نمی‌کنند. اگر اسلاف بیداری داشتیم نباید درباره آزادیها بی‌اطلاع می‌ماندیم.

ج - حسبه در رابطه افراد جامعه با یکدیگر: این روشن است و نمونه‌هایی از آنرا که به صورت ادراء اموال غیر و اجرای و ضایای متوفای بدون وصی بود قبلاً ملاحظه کردیم.^(۱) به دلیل اینکه در این رساله حدود ولایت حاکم در امور حسبه را بررسی می‌نمائیم، در ادامه بحث "حسبه در رابطه با عمال دولت با مردم" را تحت عنوان "نظارت زمامداری" تشریح نموده و به جهت اختصار، از تفصیل موارد (ب) و (ج) صرف نظر می‌نمائیم.

* نظارت زمامداری

طرف نظارت زمامداری بر جامعه:

- ۱- نظارت رهبری
- ۲- نظارت از طریق تدوین سیاستها و قوانین اصلاح اجتماعی -
- ۳- نظارت اجرایی
- ۴- اقدام قضایی

۱- دایرة المعارف علوم اسلامی (قضایی) - دکتر لنگرودی ج ۱ ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

۱- نظارت رهبری

حاکمیت اسلام اقتضاء می‌کند که احکام اسلامی در کلیه امور و شؤون جامعه و سلوک و رفتار متقابل مردم و دولت به اجراء در آید. این احکام از طریق «اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت»^(۱) جنبه عملی پیدا می‌کند و راهنما و دستور در کلیه اقدامهای تقنینی، اجرایی و قضایی کشور می‌گردد.

تأسیس نهاد رهبری در جامعه بدان معنا است که مجاری امور در دست فقیه واجد شرائطی قرار گیرد که، با تشخیص حلال و حرام^(۲) «ضامن عدم انحراف سازمانهای مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد»^(۳) بدین منظور است که قوای حاکم (مقننه، منجریه و قضائیه) زیر نظر ولایت امر قرار می‌گیرد^(۴) تا بر طبق اصول قانون اساسی از سلامت رفتار حاکم و کارگزاران مراقبت و پاسداری نماید. تعیین فقهای شورای نگهبان^(۵)، امضای حکم ریاست جمهوری^(۶)، نصب و عزل رئیس قوه قضائیه^(۷) و رئیس سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران^(۸) و سایر موارد از سوی رهبری، زمینه تحقق نظارت مستمر و همه جانبه این مقام را فراهم می‌کند. نظارت قانونی مذکور را می‌توان جلوه گویایی از امر به معروف و نهی از منکر دانست که در آن مقام رهبری شخصاً و یا از طریق نمایندگان خود کلیه دستگاهها را به اجرای حقوق خداوند و

۱- اصل دوم قانون اساسی.

۲- مجاری الأمور بید العلماء بالله إلا مناء علی حلاله و حرامه.

۳- دیپاچه قانون اساسی (ولایت فقیه عادل).

۴- اصل نود و یکم قانون اساسی.

۵- اصل یکصد و پنجاه و هفتم قانون اساسی.

۶- اصل یکصد و هفتاد و پنجم قانون اساسی.

مردم مکلف سازد.

علاوه بر مراتب فوق، رهبر به عنوان یک شخصیت روحانی، از مقام خود بهره جسته و از این طریق مردم و دولت را، در امور اجتماعی و سیاسی، دعوت به خیر می نماید. در این خصوص امام علی (ع) موعظه را تکلیف زمامدار و حق مردم می داند و در خطبه ای می فرماید:

«ای مردم شما بر من حقی دارید ... و آن حق نصیحت کردن

و ترغیب شما به اخلاق پسندیده و کردار شایسته ... و

آموزش کتاب و سنت است تا نادان نمایند و تربیت نمودن

شما به آداب شرعی است تا بیاموزید»^(۱)

۲- نظارت از طریق تدوین سیاستها و قوانین اصلاح اجتماعی

فضایل و مفاسد موجود در هر جامعه، قبل از آنکه ناشی از اعمال و خصیلت‌های فردی باشد، معلول شرایط و زمینه‌های موجود در هر جامعه است. بسیاری از افراد نیکو سرشت قریبانی محیط آلوده‌ای هستند که در آن زندگی می‌کنند، در معرض فساد و تباهی قرار می‌گیرند و به تبهکاری و ارتکاب منکر کشیده می‌شوند. به عبارت دیگر، می‌توان گفت که منکرات فردی اصولاً معلول نابسامانی اجتماعی است. چاره کار در این زمینه، اتخاذ تدابیر کلی و نوعی برای مبارزه با ریشه‌های فساد می‌باشد. در این خصوص، اصل سوم قانون اساسی دولت را موظف به ایجاد

۱- ایها الناس ان لی علیکم حقاً ... فاما حقکم علی فالنصیحة لکم ... و تعلیمکم کیلا تجهلوا و تادیبکم کیما تعلّموا (نهج البلاغه، فیض، ص ۱۱۴).

محیط مساعد برای رشد فضایل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی نموده است. بنابراین، برنامه ریزی و سیاستگذاری دولت، با وضع قوانین کلی و نوعی، باید به نحوی باشد که هدف مذکور را تأمین نماید. اهم قوانین و سیاستهایی را که منجر به ایجاد جامعه سالم می باشد، تحت عناوین ذیل می توان مورد اشاره قرار داد:

- ۱- قوانین و سیاستهای عدالت اجتماعی، نظیر حذف واقعی ربا، محور بازار فاسد، تنظیم ثروت عامه، تأمین همگانی و کار و پیشه؛
- ۲- آسان سازی مقدمات و هدایت جوانان برای تشکیل خانواده؛
- ۳- تأمین آزادیهای مشروع مردم (مطبوعات، احزاب و اجتماعات)؛
- ۴- اصلاح ادارات و ایجاد نظام اداری صحیح و مبارزه با رکود اعمال اداری؛
- ۵- اقدامات اساسی و زمان بندی شده برای عمران روستاها، مبارزه با تراکم جمعیت در شهرهای بزرگ و تنظیم مشاغل بر اساس نیاز روز؛
- ۶- تقویت آموزش و پرورش و بالا بردن آگاهیهای عمومی؛
- ۷- شرکت دادن مردم در کلیه امور، بر اساس به کار انداختن استعدادها و خلاقیتهای جامعه.

۳- نظارت اجرایی

با توجه به عمومیت امر به معروف و نهی از منکر بر تمام امور و شؤون فردی و اجتماعی، دولت برای حفظ سلامت جامعه از طرق نظارتی جدیدی استفاده می کند. نظارت مستمر دولت

برای آن است که کارها بر اساس قوانین انجام شود. بدین ترتیب، می‌توان اهم نظارت‌های مختلف دولت را در موارد ذیل خلاصه نمود:

الف - نظارت انتظامی: نیروی انتظامی، با استقرار در سطح جامعه رفتارهای اجتماعی را زیر نظر می‌گیرند، تا بدین وسیله از تعرضات و مزاحمت‌های مادی، معنوی و اخلاقی و تظاهر به خلاف شرع و عفت عمومی جلوگیری شود و در نتیجه، امنیت و آسایش عمومی فراهم آید.

ب - نظارت اقتصادی: برخی از دستگاه‌های دولت، از طرق مختلف، موظف به مراقبت در امور اقتصادی جامعه هستند و از طریق کنترل اوزان و مقادیر (استانداردها) و قیمت‌ها، امنیت اقتصادی جامعه را تأمین می‌کنند.

ج - نظارت بهداشتی: حفظ بهداشت فردی و اجتماعی یکی از وظایف مهم دولت می‌باشد، که از طریق نظارت بر اماکن عمومی، مواد غذایی، محیط زیست و نظایر آن قابل تأمین می‌باشد. در تمام موارد و مراتب مذکور، نظارت باید با منتهای بی‌طرفی، بر اساس قانون و با رعایت حقوق همه جانبه افراد صورت گیرد. بدیهی است که چنانچه مأموران دولتی در حین انجام وظیفه، به حقوق افراد تجاوز نمایند و آزادی مشروع و قانونی آنها را سلب کنند، مطابق قانون مشمول پیگرد قضایی و مستحق مجازات خواهند بود.^(۱)

۱- ماده ۴۸ قانون تعزیرات مصوب ۱۳۶۲/۵/۱۸: «هر یک از وزراء و مقامات و مأمورین دولتی که بر خلاف قانون آزادی شخصی افراد ملت را سلب کنند یا افراد ملت را از حقوقی که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به آنها داده محروم نمایند از شغل دولتی محروم خواهند شد.»

۴- اقدالم قضایی

وظیفه مهم دادگاهها حفظ حقوق عمومی، اجرای عدالت و اقامه حدود الهی می باشد^(۱) که از طریق رسیدگی و صدور حکم مجازات بزهکاران صورت می گیرد.

پس از انکار از طریق تذکر، اگر ارتکاب منکرات ادامه یابد برای صیانت جامعه و حفظ حقوق عمومی و خصوصی تعقیب مرتکبین ضرورت اجتناب ناپذیر خواهد داشت. بنابراین، دستگاههای قضایی، هم در پاسخ دادخواهی متظلمین، و هم رأساً مبادرت به تعقیب، رسیدگی و صدور حکم مجازات بزهکاران خواهد نمود.

قانون مجازات اسلامی (مصوب ۱۳۷۰/۵/۸) حدود اعمال منافی عفت^(۲) مسکرات و مشروبات الکلی^(۳)، محاربه و فساد فی الارض^(۴)، سرقت^(۵) و قانون تعزیرات (مصوب ۱۳۶۲/۵/۱۸) مجازات جرایم اقتصادی^(۶)، تظاهر به فسق، خلاف اخلاق^(۷) و نظایر آنرا پیش بینی نموده است. اقدام مزاج قضایی، با محاکمه و مجازات بزهکاران، طریق مقتضی لازمی است که نهایتاً عبرت عامه را در احتراز ارتکاب جرایم موجب می شود و سلامت جامعه را تضمین می نماید.^(۸)

-
- | | |
|--|---------------------------------------|
| ۱- اصل شصت و یکم قانون اساسی. | ۲- مواد ۶۳ تا ۱۶۴ قانون مجازات اسلامی |
| ۳- مواد ۱۶۵ تا ۱۸۲ همان قانون | ۴- مواد ۱۸۳ تا ۱۹۶ همان قانون |
| ۵- مواد ۱۹۷ تا ۲۰۳ همان قانون | ۶- مواد ۱۱۴ تا ۱۳۹ قانون تعزیرات |
| ۷- مواد ۱۴۴ تا ۱۴۸ و ۱۰۲ تا ۱۰۴ همان قانون | |
| ۸- حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران - دکتر هاشمی - ج ۱ ص ۲۲۲ | |

فصل چهارم

امور حسبیهای که نظر امام
یا فقیه درانجام آنها
شرط است

گفتار اول: امور حسبه‌ای که وظیفه صنف خاص است.

* قضاء

از آنجا که جامعه انسانی نیاز به امنیت و آسایش و رعایت حقوق اجتماعی دارد، و تا زمانیکه همه انسانها به رشد ایمانی و درک رعایت عدل و انصاف در مناسبات اجتماعی نرسند، وقوع خصومت و نزاع اجتناب ناپذیر می‌باشد، هر اجتماعی به طریقی برای رسیدگی به این منازعات نیازمند است که همانا قضاوت و اجرای قسط و عدل است.

اصل واژه قضا به معنی بریدن - جدا کردن و پایان دادن است. و داور از آن جهت که به اختلاف و دعوی با رأی خود پایان می‌دهد قاضی نام دارد. (۱)

و به فرمودهٔ راغب اصفهانی، قضا انجام دادن کار است چه در گفتار و سخن و چه در رفتار و عمل و هر کدام بر دو گونه است یا خدائی و یا آدمی است. سخن خدائی مانند (وَ قَضَى رَبُّكَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا آيَاهُ) (۲) یعنی دستور داد خدایت که جز او نیپرستید. و عملکرد خدائی مانند (وَ قَضَاهُنَّ

۱- لسان العرب - ابن منظور - ج ۱۵ ص ۱۸۶ ص ۱۸۷ ۲- بنی اسرائیل/۴

سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمٍ (۱) که اشاره به مقام خالق بودن اوست (۲).

واژه دیگری که مترادف قاضی است «حاکم» است. واژه قضا در قرآن به ده معنا بکار رفته است: سفارش کردن و اندرز دادن - آگاهانیدن - انجام دادن و پرداختن - گزاردن - جدا کردن - فرارسیدن مرگ واجب شدن - داوری - نوشتن - آفریدن (۳).
و در تعریف اصطلاحی قضا، برخی از فقها قضا را اینگونه تعریف کرده‌اند: دادرسی میان مردم به هنگام ستیز و برخورد و برطرف ساختن اختلاف و پایان دادن موضوع مورد اختلاف میان آنان (۴).

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید:

«ولایت شرعی در صدور حکم از سوی کسی که بتواند در

مسائل و جزئیات قوانین برای اثبات حقوق و استیفای آن به

سود مستحقین فتوی دهد. (۵)

حضرت امام (ره) در تعریف قضا می‌فرماید:

«دادرسی میان مردم برای برطرف ساختن اختلاف آنان» (۶)

۱- سجده ۱۲/ «خداوند هفت آسمان را در دو روز آفرید»

۲- المفردات فی غریب القرآن - ص ۴۰۶

۳- قاموس قرآن در وجوه و لغات مشترک - فقیه دامغانی - ترجمه کریم عزیزی نقش (بنیاد علوم اسلامی ۱۳۶۱) چاپ اول ج ۲ ص ۱۷۸-۱۸۱

۴- العروة الوثقی - سید محمد کاظم یزدی - ج ۳ ص ۲ (تهران - مطبعة الحیدری ۱۳۷۸ هـ)

۵- جواهر الکلام ج ۴۰ ص ۸

۶- مستند تحریر الوسیله - امام خمینی - تحقیق احمد المطهری (قم مطبعة الخیام ۱۴۰۰ هـ) ص ۷

* چه کسی متصدی قضا است؟

امر مهم قضا چنانکه در تقسیم بندی امور حسبیه بدان رسیدیم از اموری است که بر عهده صنف خاص گذاشته شده است و وجوب کفائی آن بدین معنا نیست که هر کس می تواند بدان اقدام نماید. اما این صنف خاص چه کسانی هستند؟ باید با تتبع در آیات و روایات و کلام فقهاء بدان دست یابیم تا به لطف خداوند متصدی این بخش از امور حسبیه نیز بر ما روشن شود.

آیات:

۱- إن الحكم الا الله یقُض الحق و هو خیر الفاصلین^(۱)

فرمان جز خدا را نخواهد بود، به حق دستور دهد و او بهترین حکمرمایان است.

۲- واللّه یقضى بالحق، والذین یدعون من دونه لا یقضون بشیء، ان الله هو السميع البصیر.^(۲)

خدا در عالم به حق حکم می کند و غیر از آنچه را به خدائی می خوانند هیچ حکم و اثری در جهان نتواند داشت، خداست که شنوا و بیناست.

۳- وما کان لمومنٍ ولا مومنةٍ اذا قضی الله و رسوله امرًا ان یکون لهم الخیرة من امرهم.^(۳)

هیچ زن و مرد مومن را در کاری که خدا و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست.

۴- یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض، فاحکم بین الناس بالحق.^(۴)

ای داود ما ترا در زمین خلیفه قرار دادیم پس بین مردم به حق قضاوت نما.

۲- غافر/۲۰

۱- انعام/۵۷

۴- ص/۲۶

۲- احزاب/۲۶

۵- و داود و سلیمان اذیحکیمان فی الحرث اذ نفشت فیہ غنم القوم، و کتبا لحکمهم شاهدین.^(۱)
و یاد کن ای رسول ما، احوال داود و سلیمان را وقتی که درباره گوسفندان بی‌شبان‌ی که
مزروعی را تباہ کرده بودند، قضاوت کردند و ما بر قضاوت آنان گواه بودیم.

۶- فلا و ربک لا یومنون حتی یا یحکموک فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما
قضیت و سلموا تسلیماً.^(۲)

به پروردگار تو سوگند، اینان ایمان نمی‌آورند تا در خصومت و نزاعشان تنها ترا حکم
گردانند، آنگاه بدانچه قضاوت کنی در عمق جان خویش اعتراضی راه ندهند و بطور کامل تسلیم
تو باشند.

قضاوت، چون تصرف در سلطه دیگران است شعبه‌ای از شعبه‌های ولایت بوده و بلکه از
مهمترین شعبه‌های آن است و قاضی بالاجبار در سلطه دیگران دخالت می‌کند و چون این امر
مخالف اصل عدم ولایت شخص بر دیگران است، هیچکس جز خداوند متعال یا کسی که از سوی
او اجازه ولایت دارد ولو با واسطه این اذن به او رسیده باشد حق قضاوت ندارد. ...
یکی از شوقون و وظایف پیامبران نیز رفع منازعات و قضاوت بین مردم بر اساس قسط و عدل
بود و پیامبر اکرم (ص) هم بر اساس وحی به قضاوت می‌پرداخت.

چنانچه در آیه «یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس» (آیه ۲۶ سوره ص)
خداوند متعال جواز حکم و قضاوت داود را متفرع بر خلیفه بودن وی قرار داده است که از آن

آشکار می‌شود اگر خلیفه خداوند نبود حکمش نیز نافذ نبود.

و در عصر غیبت نیز فقهاء به این مهم می‌پردازند زیرا مرتبم در هر عصر و زمانی به قضاوت نیازمندند و این امر در هیچ زمانی تعطیل بزدار نبوده و اهمال در آن جایز نیست چرا که دوام نظام جامعه اسلامی به آن بستگی دارد.

روایات:

(۱) از جمله روایاتی که در این باب وارد شده است فرموده حضرت علی (ع) به شریح

است که به وی فرمود:

يَا شَرِيحُ قَدْ جَلَسْتُ مَجْلِسًا لَا يَجْلِسُهُ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيٌّ نَبِيٍّ أَوْ شَقِيٌّ. (۱)

ای شریح تو بر جایگاهی تکیه زده‌ای که جز پیامبر یا وصی پیامبر یا انسانی نگونبخت کسی

دیگر تکیه نمی‌زند با توجه به اینکه فقیه عادل نه پیامبر است و نه شقی بنابراین او وصی پیامبر

است و وصی نیز از تمام اختیارات شخص وصیت کننده برخوردار است.

(۲) حدیث دیگر از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

اتقوا الحكومة، فإنَّ الحكومة إنما هي لإمام العالم بالقضاء العادل في المسلمین لِنَبِيِّ أَوْ وَصِيِّ

نَبِيِّ.

از تصدی مقام حکومت و داوری بر حذر باشید زیرا این امر برای پیشوائی است که به احکام

۱- وسائل الشیعه ج ۱۸ باب ۳ از ابواب صفات قاضی ص ۶ حدیث ۲

قضاوت عالم باشد و در میان مسلمانان به عدالت رفتار کند، چنین امری مختص پیامبر یا وصی پیامبر است. از این حدیث آشکار می‌شود که قضاوت ویژه امام و پیشوای عالم و عادل است و چون حق قضاوت برای فقیه ثابت است، پس ریاست و وصایت او نیز محرز می‌باشد. (۱)

حضرت امام خمینی در کتاب البیع با ذکر این روایات، قضاوت را از حقوق ثابت شده و برای

فقیه دانسته‌اند

(۳) مقبوله عمر بن حنظله:

"سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مَنَازَعَةٌ فِي دَيْنٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ أَوْ إِلَى الْقَضَاةِ أَيَحِلُّ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَانْمَا تَحَاكِمَ إِلَى الطَّاعُوتِ، وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَانْمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَأَنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ، أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ، وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ، قَالَ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّحَاكَمُوا إِلَى الطَّاعُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» قُلْتُ: فَيَكْفُرُ بِصِنْعَانِ؟ قَالَ: يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدَرُوا حُدُودَنَا وَنَظَرُوا فِي حِلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفُوا أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا وَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَانْمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رُدُّو الرَّاؤُ عَلَيْنَا الرَّأْيُ عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ عَلَى حُدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ... (۲)"

از ابا عبدالله (امام صادق) علیه السلام سؤال کردم که هرگاه دو نفر از شیعیان در مورد مسأله‌ای چون قرض یا ارث یا یکدیگر نزاع کنند و برای رفع نزاع و داوری میان خود نزد پادشاه وقت و یا قضات رسمی حکومت بروند آیا این کار درست است؟ حضرت فرمودند: هر کس از

۲- وسائل الشیعه - ج ۱۸ - ص ۹۸ حدیث ۱

۱- کتاب البیع، ج ۲ ص ۴۷۶

آنان داوری بخواهد در امری که حق باشد یا باطل، یقیناً به طاغوت متوسل شده است و هر آنچه چنان حاکمی به نفع او حکم کند، اگرچه حق مسلم او باشد، اما حرام است زیرا او حق خود را به حکم طاغوت گرفته است، حال آنکه خداوند فرمان داده است که به طاغوت کفر ورزند، آنجا که می فرماید: «آنان می خواهند از طاغوت داوری طلبند، در حالی که به ایشان امر شده است که به آن کفر ورزند.» [نساء/۶۰] عرض کردم: پس می فرمایید این دو نفر چه کنند؟ فرمودند: بنگرند که کدامیک از شما راوی حدیث ماست و در حلال و حرام ما صاحب نظر است و احکام ما را به خوبی می شناسد، پس حکم خود را به او واگذار کنند و به نتیجه داوری او خشنود باشند، زیرا من چنین شخصی را بر شما حاکم قرار داده‌ام. هرگاه چنان حاکمی میان شما حکم کرد و سخن او پذیرفته نشد، به یقین، حکم خدا کوچک شمرده شده، فرمان ما رد شده است، و کسی که ما را رد کند، گوئی که خدا را رد کرده است و چنین کسی در حد شرک به خداست ...

حضرت امام (ره) در ذیل این روایت آیه ۵۸ سوره نساء^(۱) را متذکر شده‌اند و می فرمایند که: شک نیست که «حکم» در این آیه هم شامل قضاوت که شأن قاضی است می شود و هم حکومت را که شأن زمامداران است در بر می گیرد، چنانکه در مجمع البیان ذیل این آیه آمده است:

أَمَرَ اللَّهُ الْوَلَائَةَ وَالْحُكَّامَ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ وَالنِّصْفَةِ: (۳)

خداوند به فرمانروایان و حاکمان فرمان داده است که با عدالت و انصاف حکم برانند.

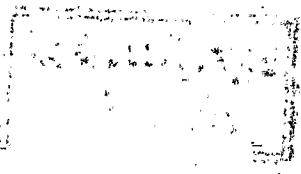
۱- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. «همانا خداوند به شما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبان آنها بازگردانید و چون در میان مردم داوری کنید به عدالت حکم برانید.»

۲- مجمع البیان فی تفسیر القرآن - طبرسی - (بیروت، دارمکتبه الحیاة) ج ۲ ص ۱۲۵

بی تردید نزاعی که در این آیه مطرح شده است شامل تمام منازعات و اختلافات می‌شود، خواه اختلاف در ثبوت یا عدم ثبوت چیزی باشد و یا تنازعی باشد که از سلب حقوق معین شخص یا اشخاصی نشأت گرفته است، یا منازعه بین دو طایفه باشد که به قتل و امثال آن منجر شده است. در هر حال، مرجع این گونه منازعات، عموماً رهبر و حاکم است نه قاضی، به خصوص که این مطلب در آیه به دنبال بیان وجوب پیروی از پیامبر و اولی الامر آمده است. پیروی از پیامبر و اولی الامر، فی نفسه، گردن نهادن به اوامر آنان به عنوان زمامدار است و هرگز مراد از اطاعت آنان، اطاعت از احکام الهی نیست، زیرا اطاعت از احکام الهی همان اطاعت از خداوند است نه اطاعت از پیامبر و اولی الامر. به همین جهت، اگر کسی نماز را به نیت اطاعت از پیامبر (ص) و یا امام (ع) به جا آورد، نمازش باطل است. بلی شک نیست که اطاعت از آنان در امور مربوط به حکومت، پیروی از خداوند نیز هست، زیرا خداوند خود فرمان به اطاعت از آنان داده است.

در حدیث آمده است: «مُنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ» این مطلب بی تردید تمام منازعاتی را که بین مردم رخ می‌دهد و برای رسیدگی به قضایات ارجاع می‌شود در بر می‌گیرد... پیرسبش راوی از امام (ع) در خصوص قرض و ارث، از باب نمونه است و مقصود اصلی او این بوده است که دربارهٔ مطلق منازعات کسب تکلیف کند و مرجع رسیدگی به آنها را بداند، و از همین رو، برای رفع ابهام، با این عبارت تأکید کرده است: «فتحاكما الى السلطان او الى القضاة».

اما این که امام (ع) می‌فرماید: «فلیرضو به حکماً» منظور تعیین شخص یا مقامی است که در اختلافات و منازعات میان دو نفر یا دو گروه حکم کند و صاحب حق نباید در این امور به حکام



ستمگر یا قضات رسمی مراجعه کند. گرچه ممکن است این تصور از کلمه «فلیرضوا» پیش آید که منظور امام (ع) تشخیص آن به مورد تعیین حکم از جانب قاضی بوده است، ولی بی تردید منحصر کردن سخن امام در این مورد بی دلیل است و ذکر موارد یاد شده در حدیث از باب نمونه است، وگرنه، در مورد قضاوت - که مسلماً در این حدیث مطرح است - رضایت دو طرف دعوا معتبر نیست.

حاصل کلام اینکه، از این سخن امام (ع) که: «فانی قد جعلته حاکماً» چنین استفاده می شود که امام (ه) شخص فقیه را هم در امور قضائی و هم در امور مربوط به حکومت و رهبری جامعه، حاکم قرار داده است، یعنی فقیه در هر دو زمینه «ولی امر» است. حق حاکمیت دارد. به ویژه با وجود اینکه حضرت نفرموده اند «قاضیاً» بلکه گفته اند «حاکماً» و چون می دانیم او امر و نواهی همان احکامند، بعید نیست که اگر امام (ع) تعبیر به «قاضی» نیز می کردند باز هم این تعمیم صحیح بود، یعنی قضاوت، به طور کلی، اعم از داروی قاضی و دستور حاکم است. (۱)

(۴) روایت مشهور ابی خدیجه از امام صادق (ع)

بِعَثْنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِنَا فَقَالَ: قُلْ لَكُمْ، أَيُّكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارَةٌ فِي شَيْءٍ مِنْ الْأَخْذِ الْعُلَمَاءِ أَنْ تَحَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَوْلَاءِ الْفُسَّاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا قَدِ عَرَفَ حَالَنَا وَحَرَامَنَا، فَاتِي قَدْ جَعَلْتَهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا. وَإِيَّاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ. (۲)

۲- وسائل الشیعه. ج ۱۸ ص ۱۰۰ حدیث ۶

۱- کتاب البیع ج ۲ ص ۴۷۹

امام صادق (ع) مرا به جهت رساندن پیامی به شیعیان برگزید و فرمود، به آنان بگو، هرگاه خصومت با مرافعه‌آی در زمینه داد و ستد بین شما واقع شد، بر حذر باشید از اینکه یکی از این قضات فاسق را در میان خود به داوری برگزینید، بلکه مردی را داور قرار دهید که حلال و حرام ما را به خوبی شناخته باشد، زیرا من چنین شخصی را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبدا یکی از شما هنگام مخاصمه از سلطان ستمگر دایخواهی کند.

حضرت امام (ره) در رابطه با این حدیث می‌فرمایند:

ظاهر این حدیث، از ابتدا تا جمله‌ای که با کلمه «قاضیاً» ختم می‌شود، مربوط به منازعاتی است که مرجع رسیدگی به آنها قضات هستند اما بر حذر داشتن شیعیان از رجوع به سلطان ستمگر، و این عمل را در عرض مراجعه به قضات قرار دادن، اشاره به آن دسته منازعات و اختلافات است که رسیدگی به آنها در شأن سلطان و حاکم است تا که او از تجاوز و تعدی جلوگیری کند، نه اینکه خصومت را با بیان حکم پایان بخشد^(۱).

آنچه که از آیات بدست آمد این بود که ولایت قضا برای خداوند و رسول (ص) و معصومین علیهم‌السلام ثابت است و چنانکه در روایات بخصوص مشهوره‌ای خدیجه و مقبوله عمر بن حنظله مشاهده کردیم، امام (ع) مردم را از مراجعه به قاضیان ستمگر باز داشته و شیعیان خویش

را به کسی که احکام شرع را بداند ارجاع داده‌اند. از ظاهر این دو روایت استفاده می‌شود که قاضی باید از سوی امام (ع) به قضاوت منصوب شود.

محقق حلی و صاحب جواهر این مطلب را به صراحت بیان می‌دارند که:

«لا خلاف عندنا بل الاجماع بقسمه علیه فی انه یشرط فی ثبوت الولاية للقضاء و توابعه ان الامام او من فوض الیه الامام ذلك»^(۱)

نزد ما خلافی نیست بلکه اجماع به قسمی بر آن وجود دارد که در ثبوت ولایت قضا و توابع آن، ان امام یا کسی که از سوی امام این امر به او تفویض شده شرط است.

و اگر همه مردم شهر جمع شوند و کسی را به عنوان قاضی برگزینند ولایت برای او ثابت نمی‌شود و حکمش نافذ نیست.^(۲)

بنابراین چون منصب قضا از شئون حکومت و ولایت می‌باشد و در زمان حضور ائمه (ع) نصب قضات از حقوق مسلم آنان بشمار آمده و ایشان قضات را به صورت نصب خاص منصوب می‌نمودند.

در دوران غیبت نیز منصب قضا از اختیارات و وظائف فقیه جامع الشرائط می‌باشد که اگر بسط ید پیدا کرده و تشکیل حکومت اسلامی دهد باید بر امر مهم قضا اهتمام ورزد و قضات را نصب نماید:

صاحب جواهر می‌فرمایند:

۲- همان ج ۴۰ ص ۲۳

۱- جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۲۳.

«مع عدم حضور الامام عليه السلام كما في هذا الزمان ينفذ قضاء الفقيه من فقهاء اهل البيت الجامع
المصآت المشعرطة في الفتوى المذكرتها في كتب الاصول و بعض كتب الفروع بلا خلاف» (۱)
که حاصل کلام ایشان چنین است که در زمان عدم حضور امام (ع) قضاوت فقیه
جامع الشرائط نافذ می باشد و اختلافی در آن وجود ندارد.

نتیجه آنکه این قسیم از امور حسبیه که بر عهده صنف خاص می باشد در زمان غیبت امام (ع)
در شرائطی که ولی فقیه بسط ید داشته باشد و تشکیل حکومت دهد از شئون حکومت و ولایت
وی محسوب شده و چون شارع مقدس راضی به اهمال در این امر نمی باشد از جمله اختیارات
فقیه است که سیستم قضائی را اداره کرده و قضات را نصب نماید.

گفتار دوم: امر به معروف و نهی از منکر که منجر به جرح و قتل شود

تاکنون به مباحث و مصداق‌هایی از امور حسبیه پرداختیم که در تقسیم بندی ما از امور حسبیه، نظر امام(ع) یا فقیه در تحققشان شرط نبود و یا اینکه وظیفه صنف خاص بود. اما طبق همان تقسیم بندی اموری نیز وجود دارند که جزء امور حسبیه محسوب نشد و نظر و اذن شخص امام(ع) یا ولی فقیه در انجام آن دخیل می‌باشد تا جایی که در صورت فقدان فقیه برخی از این امور از عهده دیگران ساقط می‌شود مانند امر به معروف و نهی از منکر که منجر به جرح و قتل شود، و در برخی دیگر شارع مقدس به هیچ عنوان راضی به وانهادن این امور نبوده و در صورت عدم حضور امام(ع) و ولی فقیه انجام این امور بر عهده عدول مؤمنین می‌باشد.

در تعریف حضرت امام(ره) از امور حسبیه ایشان فرمودند که: «اگر ثابت شود که این امور منوط به نظر امام(ع) است در آن صورت بنا به دلائل ولایت فقیه این موارد نیز در دوران غیبت

امام(ع) از جمله اختیارات فقیه خواهد بود.^(۱)

و ما در بررسی مراتب امر به معروف و نهی از منکر به مرحله‌ای از مرتبه سوم (انکار با دست) رسیدیم که منجر به جرح و قتل می‌شود بیان کردیم که برخی از فقهاء حتی مرحله ضرب و حبس مرتکب منکر را هم منوط به نظر امام(ع)، حاکم مسلمین یا فقیه می‌دانستند و به طریق اولی مرحله‌ای را که منجر به جرح یا قتل شود را نیز، بدون اذن امام یا فقیه جایز نمی‌دانند. لذا اکنون در بررسی امر به معروف و نهی از منکر، انکار با دست را در مرحله‌ای که منجر به جرح و قتل شود، به عنوان امر حبسی که نظر امام(ع) با فقیه حتماً در انجام آن شرط است بررسی می‌نمائیم.

مرحوم صاحب جواهر در تفسیر کلام محقق می‌فرمایند که سید مرتضی و شیخ طوسی در تفسیر تبیان و علامه حلی در کتابهایشان و همچنین یحیی بن سعید و شهید در کتاب «النکت» از جمله فقهای هستند که اذن امام(ع) یا نایب او را در انکاری که منجر به جرح و قتل شود را شرط نمی‌دانند.^(۲)

در مقابل فقهای مانند شیخ طوسی (در نهاییه) و دیلمی و قاضی ابن براج و فخرالاسلام و فاضل مقداد و کرکی را در زمره فقهای قرار داده‌اند که این مرحله از انکار با دست را جایز نمی‌دانند مگر با اذن امام یا نایب او.

و در ادامه تأکید می‌فرمایند که شهید ثانی در مسالک آنرا «اشهر» و در مجمع البرهان آنرا

۲- جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۳۸۳.

۱- کتاب البیع، امام خمینی، ج ۲، ص ۴۹۷.

«مشهور» در کتاب اقتصاد «ظاهر» است که این نوع از انکار فقط وظیفه ائمه علیهم السلام یا کسی که از ناحیه آنان اذن دارد می باشد (۱).

دلایلی که برای لزوم اذن امام در مرحله جرح و قتل اقامه شده عبارتند از:

(۱) اصل بر اینجا واجب نبودن بلکه جایز نبودن امر به معروف و نهی از منکر (در مجروح ساختن و کشتن) است (۲).

(۲) امر به معروف و نهی از منکر مشروط به احتمال تأثیر است و این شرط نشان دهنده این مطلب است که شخصی که امر و نهی می شود باید زنده باشد (۳).

(۳) مقتضای امر و نهی واجب، بقای موضوع (مرتکب) است ولی با کشتن موضوع از بین می رود (۴).

(۴) اگر جرح و قتل بر همه از عادل و فاسقها جایز باشد، موجب فساد و هرج و مرج و بی نظمی در نظام جامعه می شود که این امور نیز نهی شده است (۵).

(۵) ایراد ضرب و جرح متوقف بر سلطه و قدرت است و این قدرت در چهارچوب حکومت میسر است (۶).

(۶) هریک از افراد جامعه به تنهایی نمی تواند شرایط زمانی و موارد و مناسبتها را درست تشخیص دهد و این تنها برای کسی که احاطه به مسائل جامعه دارد و روابط و امکانات برای او

۱- جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۲۸۳.

۲- همان، ص ۲۸۳.

۳- همان، ص ۲۸۳.

۴- مستالک الافهام، شهید ثانی، ج ۱۰۵.

۵- جواهرالکلام ج ۲۱، ص ۲۸۳.

۶- جواهرالکلام ج ۲۱، ص ۲۸۳.

میسر است امکان پذیر است^(۱).

البته ذکر دلایل فوق مبین پذیرش همه این دلایل از طرف فقهاء نمی باشد چنانکه حضرت

امام(ره) در مسئله ششم از شرط چهارم شرایط امر به معروف و نهی از منکر می فرماید که:

«اگر معروف و منکر از چیزهایی باشد که شارع اقدس به

آن اهمیت می دهد مانند حفظ جان قبیله ای از مسلمین و هتک

حرکت نوامیس آنها، یا زنا بین بردن آثار اسلام و محو دلیل

(حقانیت) اسلام بطوری که موجب گمراهی مسلمین گردد یا

از بین بردن بعضی از شعائر اسلام مانند بیت الله الحرام

بطوری که آثار و محل آن محو شود، و مانند اینها، باید

ملاحظه اهمیت شود و هر ضرری اگرچه ضرر جانی باشد یا

جرح، موجب رفع تکلیف نمی باشد. پس اگر برپاداشتن

حجت های اسلام، بطوری که بوسیله آنها، گمراهی برطرف

شود متوقف بر بذل جان یا جانها باشد، ظاهر آن است که

واجب باشد. چه رسد به اینکه در ضرر یا جرحی کمتر از بذل

جان است واقع شود^(۲)».

لذا ملاحظه می شود که اسلام با همه اهمیتیتی که برای عرض و دماء مسلمین قائل است در

۱-دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه - ج ۲، ص ۲۱۸، مبانی فقهی، ج ۳، ص ۳۴۴.

۲-تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۰۴، مسئله ۶.

جائی که حفظ شعائر اسلام ایجاب نماید بذل جان و مال و عرض مسلم را جایز می‌داند و بطریق اولی در جائی که عدم جرح و قتل مرتکب منکری که در مراتب پائین‌تر تأثیر نپذیرفته است و ترک منکر ننموده باعث زواج منکر در جامعه و یا از بین رفتن شعائر اسلامی شود دلیل دوم به هیچ عنوان پذیرفته نیست. چه اذن امام و فقیه در بین باشد یا چنین ادنی اخذ نشود. چنانکه در قصاص، فرد خاطی کشته می‌شود تا جامعه به حیات سالم خود ادامه دهد در ضمن با فرض درست بودن دلیل دوم تنها در مورد قتل درست است نه در مورد جرح.

در نهایت با توجه به بررسی نظرات قائلین به وجوب اذن از امام (ع) یا ولی فقیه در امر به معروف و نهی از منکری که منجر به جرح و قتل می‌شود. باید گفت این دلائل برای اشتراط و عدم اشتراط اذن امام یا نائیبش کفایت نمی‌کند و برخی از این دلائل منوط به وجود حکومت حقه‌ای است که در رأس آن ولی فقیه حاکم باشد. که اگر چنین حکومتی وجود داشته باشد که مردم به عنوان اعوان و انصار حکومت در راستای قوانین و ضوابط صادره از ناحیه این حکومت اقدام می‌نمایند، و اگر چنین حکومتی وجود نداشته باشد بر همه واجب است که برای ایجاد آن تلاش کنند و لو اینکه در راه تشکیل آن نیاز به بذل جان و مال باشد لذا ادله امر به معروف و نهی از منکر از محکمترین و قویترین دلائل تأسیس حکومت اسلامی می‌باشد، چراکه اقامه بسیاری از معروفات و برچیدن بسیاری از منکرات در سایه تشکیل حکومت اسلامی امکانپذیر است که از قدرت معنوی و مادی در راه اعتلای اسلام بهره گیرد.

حضرت امام (ره) در اینباره می‌فرمایند:

«يحب على الناس كفاية مساعدة الفقهاء في اجزاء السياسات و غيرها من الحسييات التي من مختصاتهم في عصر الغيبة مع الامكان و مع عدمه في مقدار الميسور الممكن» (۱)

بر مردم بطور واجب کفائی واجب است که فقهاء را در اجرای سیاست اسلام و غیر آنها از امور حسبيه که در زمان غیبت از مختصات آنان می باشد در صورت امکان، کمک نمایند. و در صورت عدم امکان به هر قدری که میسر و ممکن است (کمک کنند).

نتیجه ای که از این بحث در رابطه با این قسم از امور حسبيه که نظر امام (ع) و فقیه در انجام آن شرط است می توان گرفت این است که اگر قائل شویم که در امر به معروف و نهی از منکر که منجر به جرح و قتل شود، اذن امام و فقیه شرط است، با عدم حضور امام و فقیه این بخش از امور حسبيه از دیگران ساقط شده و به عدول مؤمنین نمی رسد اما اگر با فقهای که اذن امام و نائیش را شرط نمی دانند هم عقیده باشیم این مرحله نیز وظیفه همه مکلفین می باشد.

۱- تحریر الوسیله، امام خمینی - ج ۲، ص ۳۲۲، مسئله ۴.

گفتار سوم: امور حسبيه‌ای که با عدم حضور فقیه از دیگران ساقط نمی‌شود.

*** ولایت عدول مؤمنین**

در بحث از امور حسبيه به بخشی از امور حسبيه می‌رسیم که نظر فقیه در تحقق آنها شرط است و به بیان دیگر از جمله مواردی است که فقیه در انجام آن ولایت داشته و وظیفه او می‌باشد. اما در این قسم با این سؤال روبرو می‌شویم که اگر در جامعه فقیه یافت نشود و یا دسترسی به او ممکن نباشد، که این امور یا به دست خود او انجام شود و یا برای انجامشان از وی کسب اجازه شود، آیا با فرض چنین شرایطی آن امور تعطیل شده و یا جایز است که مؤمنان عادل به انجام آن قیام کنند؟

مرحوم شیخ انصاری (ره) در شرایطی که دسترسی به فقیه ممکن نباشد تولیت این امور را توسط آحاد مؤمنین جایز می‌دانند^(۱). زیرا که آنچه که مطلوب شارع است، وجود و تحقق این

۱- مکاسب، ج ۲ ص ۳۸، «إذا كان الفقيه متعذراً للوصول، فالظاهر جواز تولية لأحد المؤمنين».

امور است و بدلیل اینکه از معروفاتی محسوب می‌شوند که شارع امر به اقامه آنها نموده است. اما اگر از معروفاتی باشند که مطلوبیت آنها مختص به نظر فقیه باشد مانند مرتبه‌ای از امر به معروف و نهی از منکر که منجر به جرح و قتل می‌شود چنانکه در بحث گذشته بیان کردیم. حضرت شیخ نیز به لزوم حضور فقیه معتقد بوده و در صورت فقدان و یا عدم دسترسی به فقیه انجام آنرا بوسیله آحاد مؤمنین جایز نمی‌دانند.

حضرت امام خمینی (ره) نیز در صورت عدم دسترسی و کسب اجازه از فقیه، برخی از تصرفات را برای مؤمنین عادل جایز می‌دانند. اما بحث را در این موضوع که حدود تصرفات جایز برای آنان تا چه حد است؟ تفصیل داده و با این سؤال که آیا مؤمنان عادلانی که عهده‌دار این امور شده‌اند همچون فقهاء ولایت دارند یا خیر؟ بحث را ادامه می‌دهند^(۱).

خلاصه کلام اینکه امر از دو حال خارج نیست:

الف) امور حسبیه‌ای که شارع مقدس هرگز راضی به اهمال و تعطیل آنها نیست بلکه انجام آن را بدون هیچ قیدی خواستار است.

ب) مواردی که روایات و اخبار خاصی در لزوم انجام آنها وارد شده است.

در مورد دسته اول یعنی امور حسبیه می‌فرمایند:

روشن است که هرگاه با دلیل عقلی و شرعی اثبات فلان امر به طور مطلق خواسته شده است

و رأی و نظر شخص معینی در انجام آن دخیل نیست در آن صورت، انجام آن امر بر هر شخص

مکلفی واجب کفائی است، اگرچه او کافر باشد لذا هرگاه آن امر صورت تحقق پذیرفت، تکلیف از دیگران ساقط می‌شود از بابت نمونه می‌توان وجوب نجات غریق را مثال آورد^(۱).

سپس حضرت امام فروضی را مطرح می‌فرمایند که در بهتر انجام شدن این امور نقش بستزائی دارد. حال اگر با دلائلی اثبات شود که نظر شخص یا گروه معینی در انجام آن دخالت دارد. باید از آن دلائل پیروی شود، کار به عهده آنان گذارده شود و در صورت نبودن آن شخص یا گروه خاص، اگر مطابق دلیل محرر شود که نظر آن شخص یا آن گروه، بی هیچ قیدی شرط انجام آن کار است در این صورت، تکلیف خود بخود از دیگران ساقط می‌شود. اما اگر ثابت شود که نبودن آن شخص یا گروه معین موجب سقوط تکلیف از دیگران نمی‌شود چند فرض قابل تصور است.

اکنون به جهت طولانی نشدن بحث از ذکر این فروض خودداری نموده و فقط به همین مقدار اکتفا می‌نمائیم که مقصود ایشان از بیان شقوق مختلف مسئله، بیان تأکید شارع بر انجام این امور و عدم رضایت شارع بر اهمال در امور حسبیه می‌باشد و یکی از مواردی که به نوعی اهمال محسوب می‌شود این است که امری به دست افراد غیر متخصص و فاقد مهارت لازم انجام پذیرد. چه در این صورت نه تنها نظر شارع مقدس که انجام این امور است تأمین نشده بلکه چه بسا خسارات و زیانهای نیز بر پیکره جامعه مسلمین وارد آورد.

اما در مورد این موضوع که آیا جواز تصدی این امور توسط غیرفقیه به این معناست که

۱- کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۰۱.

غیر فقیه نیز مانند فقیه در این امور صاحب ولایت می شود یا خیر؟

حضرت امام (ره) تأکید می فرمایند که: در مورد امور حسبیه هیچ دلیلی مبنی بر اینکه شارع مقدس برای اداره آن کسی را منصوب کرده باشد در دست نداریم تا اینکه متصدی این امور، بنا بر دلائل عقلی و شرعی، به عنوان ولیّ منصوب از طرف شارع شناخته شده. به گونه ای که آنچه بر ولایت فقیه مترتب است. اعم از عزل و نصب و غیر آن بر ولایت او نیز مترتب باشد و مستفاد از مطالب فوق تنها این است که لازم است کسی تصدی این امور را برعهده بگیرد و اهمال در آنها جایز نیست. پس وقتی ولایت عدول مؤمنین منحصر به همین مقدار باشد، نمی توان نتیجه گرفت که در نبود فقیه ولی امر، آنان همچون او بر این امور ولایت دارند^(۱).

مثال: مشهوری که فقهاء معظم برای این قسم از امور حسبیه ذکر نموده اند حفظ اموال غیبت و قصر می باشد.

لها دستة دوم یعنی مواردی که روایات و اخبار خاصی در لزوم انجام آنها وارد شده است:

حدیث صحیحی از محمد بن اسماعیل بن بزیر نقل شده است که می گویند:

مات رجلٌ من اصحابنا و لم یوص. فرفع امره الی قاضی الکوفة، فسیّر عبدالحمید القیم بماله و کان الرجل خلف ورثة صغاراً و متاعاً و جوارى. فباع عبدالحمید المتاع، فلما اراد بیع الجوارى ضعیف قلبه عن بیعهنّ ان لم یکن المیت صیّر الیه و صیته، و کان قیامه فیها بامر القاضی، لانهنّ فروج. قال: فذکرتُ ذلک لابی جعفر علیه السلام، و قلتُ له: یموت الرجل من اصحابنا و لا یوصی الی

۱- کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۰۲.

احدٍ و يُخلفُ جوارى، فَيَقِيمُ القاضى رجلاً منا لِيبيعهنَّ، او قال: يَقوم بذلك رجلٌ منّا، فَيضعفُ قلبه، لانهنَّ قروح، فما ترى فى ذلك؟ فقال: «اذا كان القيم به مثلك و مثل عبد الحميد فلا بأس (أ)».

مردی از دوستان ما بدون وصیت در گذشت. پس به منظور تعیین تکلیف، امر او نزد قاضی کوفه برده شد. پس عبد الحمید به عنوان سرپرست و ناظر بر مال او معین گشت. آن مرد چند فرزند صغیر و مقداری اثاث و چند کنیز از خود به جای گذاشته بود. عبد الحمید اثاثیه را فروخت، اما هنگامیکه عزم فروش کنیزان را نمود، نسبت به فروش آنان در قلبش ضعفی راه یافت، زیرا میت، وصیتی در این خصوص باقی نگذاشته بود و چون کنیزان ناموس میت به شمار می رفتند، این کار احتیاج به دستور قاضی داشت. من این مطلب را خدمت امام باقر (ع) عرض کردم و گفتم: یکی از اصحاب ما از دنیا می رود و وصیتی به کسی نمی کند، در عین حال کنیزانی از خود به جای می گذارد. پس قاضی از میان ما شخصی را مسئول فروش کنیزان می کند یا می گوید: شخصی از ما اقدام به این امر می کند اما هنگام فروش آنان سستی و ضعف در قلب او پیدا می شود، زیرا آنان جزو نوامیس مرد در گذشته به شمار می روند. حال نظر شما در این باره چیست؟ امام (ع) فرمودند: اگر سرپرست این امر شخصی مثل تو عبد الحمید باشد اشکالی ندارد.

حضرت امام (ره) پس از ذکر این حدیث در مورد تصرف عدول مؤمنین در اموال ایتام نکاتی را بیان می فرمایند که خلاصه آن را فهرست وار ذکر می کنیم:

۱- امام علیه السلام انتصاب عبد الحمید از طرف قاضی کوفه را تنفیذ فرموده است، نه آنکه

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، باب ۱۶، از ابواب عقد البیع، صفحه ۲۷۰.

افرادی مثل آن دو شخص را از جانب خود نصب کرده باشد.

۲- امام به مثل این دو شخص، تنها اجازه فروش داده است، نه اینکه همچون فقیه او را از حق ولایت در اموال یتیم برخوردار کرده باشد تا اختیاراتی همچون عزل و نصب و مانند آنها داشته باشد. از طرف دیگر متصدی فروش اموال ایتام شدن از قبیل امور حسبیه نیست که بگوئیم تصدی این موارد جز در حال ضرورت جایز نیست.

۳- نهایت آنچه که می‌توان از این روایت استفاده کرد آن است که اشخاصی همچون عبدالحمید و محمدبن اسماعیل حق تصرف در مورد خرید و فروش اموال یتیم را دارند. نه آنکه بر ایتام صغیر و امور آنان ولایت و سرپرستی داشته باشند.

۴- حتی اگر فرض کنیم که اجازه امام عام و شامل همه موارد تصرف بوده است باقی بودن این اجازه پس از رحلت ایشان جای بحث دارد، چون اجازه، غیر از جعل منصب است و ادعای بقای این اجازه نیازمند اقامه دلیل است^(۱).

حضرت امام خمینی (ره)^(۲) و مرحوم شیخ انصاری^(۳) به روایات دیگری نیز در مورد جواز تصرف اشخاص عادل بر اموال ایتام استدلال نموده‌اند و نتیجه نهائی این بحث را حضرت امام اینگونه بیان می‌فرمایند که:

حاصل کلام آنکه، در زمان غیبت، جز در امور حسبیه دلیلی بر ولایت اشخاص عادل و مورد

۱- کتاب البیع، ج ۲ ص ۵۰۴ و ۵۰۳.

لازم به توضیح است که حضرت امام همه این موارد را پس از نقد و بررسی روایت بیان کرده‌اند که در این مختصر

۲- همان، ص ۵۰۸.

جای طرح همه ادله نیست.

۳- مکاسب، ج ۲ ص ۴۰.

وثوق بر اموال یتیمان و نیز بر جواز تصرف آنان در این اموال وجود ندارد. ولی در مورد
حسبیات، در صورت نبودن فقیه و در صورتی که شخص عادل واجد شرایط و صفات احتمالی
لازم جهت تصرف باشد، حق تصرف در اموال یتیمان برای او معتبر است^(۱).

۱- کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۰۸.

فصل پنجم

حدود ولایت حاکم

در حکومت اسلامی

گفتار اول: مناصب و حدود ولایت فقیه از دیدگاه فقهاء

از آنجا که هدف ما در این رساله تبیین محدوده ولایت حاکم در امور حسبیه است و از دیدگاه ما «حاکم» در زمان غیبت امام (ع) همانا فقیه جامع الشرایط می باشد که صلاحیت تشکیل حکومت و اداره امور مسلمین را داراست چنانکه شیخ انصاری می فرماید:

الحاکم، والمراد منه، الفقیه الجامع لشرائط الفتوی^(۱).

لذا شایسته است که ابتدا مناسب و وظائف فقیه و یا به عبارت دیگر محدوده اختیارات و ولایت فقیه را از دیدگاه فقهاء معظم بطور کلی بیان کنیم و سپس به حدود ولایت ایشان در امور حسبیه بپردازیم.

الف) دیدگاه شیخ انصاری

شیخ انصاری در مکاسب سه منصب را برای فقیه جامع الشرائط بیان می‌فرماید:

۱- منصب فتوی:

که شیخ انصاری این منصب را برای فقیه ثابت می‌داند و در اینکه فرد عامی در مسائل فرعی و مسائل استنباطی به فقیه مراجعه کند و از او تقلید نماید اشکالی نمی‌بیند.

۲- منصب قضا:

ایشان این منصب را با نام «حکومه» ذکر کرده‌اند و برای فقیه این مقام را نیز ثابت می‌دانند که او حق حکم دادن در مرافعات و غیر آن را دارد و برخلاف آن فتوی و نصی را مشاهده نقرموده‌اند.

۳- منصب ولایت تصرف در اموال و جانهای مردم

که در قبول یا رد این منصب برای فقیه توضیحات مفصلی می‌فرمایند که در ابتدای این توضیح ولایت را بر دو نوع منقسم می‌دانند.

نوع اول: استقلال داشتن در تصرف با قطع نظر از اینکه تصرف غیر و دیگری منوط به اذن او هست یا خیر.

نوع دوم: عدم استقلال دیگران در تصرف و اینکه تصرف دیگران منوط به اذن اوست اگرچه خودش استقلال در تصرف نداشته باشد.

در ادامه بحث، اختیارات ائمه (ع) و فقهاء را با توجه به دو نوع تصرف فوق‌الذکر بیان

می‌فرماید.

تصرف و اختیارات معصومین

محدوده تصرف معصومین علیهم‌السلام را با بیان این اصل کلی که هیچ فردی بر دیگران ولایت ندارد، مگر اینکه با دلیل اثبات شود. آغاز نموده و ائمه (ع) را از اصل استثناء تموده و به ادله اربعه از آیات^(۱) و روایات^(۲) و اجماع و عقل در این رابطه استشهد می‌نمایند و دلیل ذکر این ادله را دفع توهم از اینکه وجوب اطاعت از امام اختصاص به اوامر شرعیه دارد و نه اوامر عرفی بیان نموده و تأکید می‌نمایند:

آنچه که از ادله اربعه بعد از تتبع و تأمل مستفاد است این است که همانا برای امام سلطنت مطلقه از جانب خداوند بر رعیت وجود دارد و این همان تصرف و ولایت نوع اول است. و همچنین ولایت و تصرف نوع دوم به مقتضای اینکه آنها اولوالامر هستند برای آنها ثابت بوده و جایز نیست که دیگران اجراء حدود و تعزیرات و الزام مردم به خروج از حق دیگران و تصرف در اموال قاصرین را بدون اذن آنان انجام دهند. چون معصومین مرجع اصلی هستند و در نتیجه تصرف و ولایت نوع اول و دوم را برای معصومین ثابت می‌دانند و برای آنان ولایت مطلق قائلند.

- ۱- النبئی اولى بالمؤمنین من انفسهم. * ما كان لِمؤمنٍ ولا مؤمنةٍ اذا قضی الیه و رسوله امر ان یكون لهن الخیرة من امرهم. * فلیحذر الذین یخالفون من امره ان یصیبهم فتنة او یصیبهم عذاب الیم.
- ۲- من كنت مولاه فهذا علی مولاه.

تصرف و اختیارات فقیه

ایشان با فرض غیبت امام (ع) و یا عدم دسترسی به امام، محدوده تصرفات فقیه و حاکم را اینگونه تفصیل می دهند که ولایت به معنی نوع اول برای فقها ثابت نمی شود و آنها در تصرفاتشان استقلال ندارند و اخباری از قبیل: *إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوا دِينَارًا* و *لَا دِرْهَمًا وَلَكِنْ أُوَرِّثُوا الْحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَاقِرٍ*، و *إِنَّ الْعُلَمَاءَ أَمْنَاءَ الرُّسُلِ* مجاری الامور بیدالعلماء علی حاله و حرامه، و قول پیامبر که فرمودند: *علماء امتی کالانبياء بنی اسرائیل* (۱) ... و اخبار فراوان دیگر را ذکر کرده اند و می فرمایند:

لكن الانصاف بعد ملاحظة سياقتها او صدرها او ذيلها يقتضى الجزم بأنها فى مقام بيان وظيفتهم من حيث الاحكام الشرعية لا كونهم كالنبي والائمة صلوات الله عليهم فى كونهم اولى الناس فى اموالهم (۲).

انصاف آن است که بعد از ملاحظه سیاق روایات و صدر و ذیل آنها جزم پیدا کنیم که این روایات در مقام بیان وظیفه فقهاء در احکام شرعیه است نه اینکه فقهاء مانند پیامبر (ص) و ائمه علیهم السلام در اموال مردم نسبت به دیگران اولویت دارند.

و نتیجه می گیرند که با این عمومات و ادله اطاعت، از ولی فقیه، مانند امام (ولایت مطلقه) ثابت نمی گردد مگر مواردی که با دلیل خارج می شوند.

۱- علماء وارثان انبياء هستند، انبياء دينار و درهمی به ارث نمی گذارند بلکه احادیثی از خود به ارث می گذارند که هرکسی چیزی از آنها اخذ کند بهره فراوان می برد. علماء امینان پیامبران هستند. مجاری امور بدست علمای الهی است که بر حلال و حرام الهی امینند.
۲- مکاسب - ج ۲، ص ۲۴.

اما تصرف به صورت نوع دوم یعنی متوقف بودن تصرف غیر بر اذن حاکم یا فقیه، در آن چیزهایی که متوقف بر اذن امام است، از آن جهت که موارد توقفت مضبوط نمی باشد، ناگزیر باید به ذکر ضابطه کلی برای آن بپردازیم که:

«هر معروفی که دانسته شود که شارع اراده وجود آن را در خارج نموده، اگر دانسته شود که وظیفه شخص خاص مثل نظر پدر در اموال فرزندان صغیرش، یا صنّف خاص مانند افتاء و قضاء، یا هر مکلفی که قادر به قیام به آن است مانند امر به معروف و نهی از منکر، اشکالی در آن وجود ندارد. اما اگر اینطور نباشد و احتمال داده شود که وجود یا وجوبش مشروط به نظر فقیه است، رجوع به فقیه در آن واجب است»^(۱).

با توجه به این ضابطه اگر مشخص شود که خداوند تحقق امری را فقط از امام (ع) می خواهد؛ در این صورت فقیه حق دخالت ندارد و آن امر تا ظهور امام (ع) معطل می ماند اما اگر ثابت شود که وقوعشان بر نظر امام یا نائب او متوقف نیست، بر فقیه جایز است که مباشرة بر انجام آن قیام کند و برای این مطلب به مقبوله عمر بن حنظله و توقیع مبارک حضرت ولی عصر (عج) و مجاری الامور والاحکام علی ایدی العلماء ... و اینکه آنچه به ذهن متبادر است این است که واجب است در امور عمومی مطلوب به رئیس قوم رجوع شود مثل نظر در اموال قاصرین به ظاهر غیبت

۱- مکاسب، ج ۲، ص ۳۴.

کل معروف علم من الشارع ارادة وجوده فی الخارج ان علم کونه وظیفه شخصی خاص، کنظرالاب فی مال ولده الصغیر. او صنّف خاص، کالافتاء والقضاء، او کل من یقدر علی القیام به، کالامر بالمعروف فلا اشکال فی شیء من ذلك. و ان لم یعلم ذلك واجتمعت کونه مشروطاً فی وجوده او وجوبه بنظر الفقیه وجب الرجوع فیہ الیه.

یا موت یا طفولیت یا سفاهت استدلال کرده‌اند^(۱).

حدود ولایت فقیه را در امور حسبه اینگونه تأکید می‌نمایند که:

از آنچه ذکر کردیم ظاهر می‌شود که آنچه که این ادله بر آن دلالت دارند، ثبوت ولایت برای فقیه در اموری است که مشروعیت وجودشان در خارج مفروغ عنه باشد بطوری که اگر عدم حضور فقیه فرض شود بر مردم کفایتاً واجب است بر آنها قیام کنند. اما آنچه که مشروعیتش مورد شک است، مثل اجرای حدود برای غیر امام و تزویج دختر صغیره برای غیر پدر و جد و معامله اموال شخص غایب و فسخ عقد خیاری و مانند آن، از این ادله ثابت نمی‌شود بلکه ثبوت آنها را برای فقیه از ادله دیگری باید استنباط کرد^(۲).

و حاصل کلام ایشان این است که آنچه از نظر شیخ مطرود و منفی است ولایت بر اموال و انفس مانند ولایت پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) است اما ولایت در آن امور عمومی که سلطان و حاکم در هر جامعه‌ای متصدی آن هستند، را برای فقیه ثابت می‌دانند همچنین اموری که اهمال در آنها ممکن نیست و شارع راضی به اهمال در آنها نمی‌باشد، مانند ایجاد نظم عمومی و عدالت و گرفتن حقوق مردم و حفظ مرزهای مسلمین و غیره را که در مورد آنها ناگزیر باید به فقیه

مراجعه کرد را از اموری می‌دانند که فقیه می‌تواند در انجام آن اعمال ولایت نماید. و اگر فقیه نباشد باز اهمال در آنها جایز نبوده، و بر عدول مؤمنین است که بر انجام آن قیام نمایند که این مهم میسر نمی‌شود مگر اینکه حکومت اسلامی تشکیل شود که در رأس آن فقیه جامع‌الشرایط وجود داشته باشد.

خلاصه کلام شیخ (ره) را در دو محور می‌توان بیان کرد:

- ۱- حدود ولایت فقیه در همه اموری که پیامبر (ص) و ائمه (ع) ولایت دارند، نمی‌باشد. چرا که آنان در اموال و انفس ولایت دارند و این نوع ولایت برای فقیه ثابت نیست.
- ۲- فقیه در اموری که تعطیل آنها ممکن نیست (در زمان غیبت امام (ع) ولایت داشته و ضابطه شناخت این امور این است که آنها از امور مهمه‌ای هستند که منجر به ایجاد نظم و عدالت اجتماعی می‌شوند که اهمال در آنها در هیچ زمانی، مورد پذیرش شارع نمی‌باشد و در هر حال به حاکم یا سلطان ارجاع داده می‌شوند.

که طبق تعریف امور حسبیه، محور دوم از امور حسبیه محسوب می‌شوند.

ب) دیدگاه امام خمینی (ره)

امام خمینی بر خلاف شیخ انصاری (ره) به ولایت مطلقه فقیه اعتقاد دارند و تمام اختیاراتی را که برای معصومین علیهم السلام ثابت است را برای فقیه جامع الشرایط پذیرفته‌اند و می‌فرمایند:

امر و ولایت و سرپرستی امت به «فقیه عادل» راجع است و اوست که شایسته رهبری مسلمانان است، چه حاکم اسلامی باید متّصف به «فقه» و عدالت باشد پس اقامه حکومت و تشکیل دولت اسلامی بر فقیهان عادل، واجب کفائی است.

بنابراین اگر یکی از فقیهان زمان به تشکیل حکومت توفیق یافت، بر سایر فقهاء لازم است که از او پیروی کنند. و چنانچه امر تشکیل دولت اسلامی جز با هماهنگی و اجتماع همه آنان میسر نباشد، بر همگی آنان واجب است که مجتمعاً بر این امر اهتمام ورزیده در صدد تحقق آن بایند. و اگر این امر اصلاً برای آنان امکان عملی نداشت، منصب ولایت از آنان ساقط نمی‌شود و همچنان بر جایگاه خود باقی هستند، اگرچه از تشکیل حکومت معذورند. در صورت اخیر، هرچند توفیق تصدی امر حکومت را نیافته‌اند، لکن آن دسته از امور مسلمانان را که مقدور است، حق دارند زیر پوشش ولایت و نظارت خود بگیرند. از بیت‌المال و امور اقتصادی گرفته تا اجرای حدود الهی، بلکه از این هم بالاتر و آن، اینکه اگر مقتضی بود بر جانهای مسلمانان نیز حق تصرف دارند^(۱).

حضرت امام اجرای حدود - گرفتن صدقات و خراج و خمس را از مردم و صرف آنها در راه مصالح مسلمانان را حتی در زمانی که فقیه موفق به تشکیل حکومت نشده است را جزئی از

ولایت فقیه دانسته و می‌فرمایند که «نکته مهم در این بحث این است که در تمام مسائل مربوطه به حکومت همه آنچه که از اختیارات و وظائف معضومین علیهم‌السلام محسوب می‌شود در مورد فقهای عادل نیز معتبر است»^(۱).

سپس ایشان برای این مطلب به روایات متعددی استدلال نموده‌اند که ذکر آنها در این مختصر توضیحی که ما از ولایت داریم نمی‌گنجد و رتبیاله‌ای مجزا را می‌طلبد اما به جهت اشاره به ذکر مواردی می‌پردازیم.

ایشان با اشاره به روایت علی ابن حمزه از حضرت کاظم (ع) که «الفقهاء حصون الاسلام» می‌فرمایند که فقیه هیچگاه نمی‌تواند دژ استوار اسلام باشد، مگر آنکه حافظ تمام ابعاد و شئون مختلف اسلام از بسط عدالت و اجرای حدود الهی گرفته تا حفظ ثغور مسلمین و گرفتن خراج و مالیات و مصرف آن در راه مصالح مسلمانان و تعیین والیان و فرمانداران در توابعی مختلف کشور باشد^(۲).

ایشان بسیار مبسوط به ذکر روایات متعددی که درباره ولایت فقیه می‌باشد پرداخته‌اند و به تمامی شبهات پاسخ گفته‌اند از جمله روایاتی که حضرت شیخ انصاری از آنها عدم ولایت مطلقه را استنباط کرده بودند ذکر می‌نمایند و در پاسخ به اشکالی که می‌گوید: ارث بردن از پیامبران از آن جهت که پیامبران الهی‌اند، چیزی جز تبلیغ احکام الهی نیست. زیرا در قضیه فقهاء و ارثان پیامبرانند، و صف عنوان پیامبر بودن لحاظ شده است که شأن انبیاء را چیزی جز تبلیغ نمی‌داند

۲- همان، ج ۲ ص ۴۷۲

۱- همان ج ۲ ص ۴۶۶

جواب مبسوط و کافی ارائه نموده و می‌فرمایند:

روایات سابق، همه دلالت بر نسب فقهاء دارند و ایشان را با عناوینی چون «خلفائی»
«حصون الاسلام»، «امناء الرسل»، و «حاکم» معرفی کرده‌اند. حال، اگر بگوئیم میراث پیامبر(ص)
چیزی جز علم نبوده است، عناوین مذکور را چگونه توجیه خواهیم کرد^(۱)؟

در ادامه حدیثی که از طریق شیعه و یسنی ذکر شده است را آورده‌اند که از حضرت
رسول(ص) روایت است:

«السلطانُ ولیٌّ منْ لاولیِّ له»

حاکم اسلامی، مولا و سرپرست کسی است که سرپرستی ندارد. در این حدیث
مسلم است که منظور از «سلطان» در این حدیث، سلطان عادل است و اگر در حدیث به صورت
مطلق آمده است می‌توان، بنا بر مباحث گذشته، آن را مقید به عدالت کرد فقها از طرف ائمه
علیهم‌السلام در جمیع آنچه در اختیار آنان بوده دارای ولایت هستند البته اگر دلیلی اقامه شود
مبنی بر اینکه امری یا اموری به امام معصوم(ع) اختصاص دارد و از دیگران مسلوب است، اصلی
که به اثبات رسانده‌ایم، در آن زمینه مستثنا می‌شود، در غیر اینصورت، این اصل به کلیت خود
باقی است^(۲).

نکته دیگر اینکه، ما قبلاً گفتیم همه اختیاراتی که در خصوص ولایت و حکومت برای
پیامبر(ص) و ائمه(ع) معین شده است، عیناً، برای فقیه نیز معین و ثابت است. اما اگر ولایتی، از

جهت دیگر غیر زمامداری و حکومت، برای ائمه سلام الله علیهم معین و دانسته شود، در این صورت، فقها از چنین ولایتی برخوردار نخواهند بود. پس اگر بگوئیم امام معصوم راجع به طلاق دادن همسر یک مرد یا فروختن و گرفتن مال او گرچه مصلحت عمومی هم اقتضاء نکند - ولایت دارد، این دیگر در مورد فقیه صادق نیست و او در این امور ولایت ندارد، و در تمام دلائلی که پیشتر راجع به ولایت فقیه گفتیم، دلیلی بر ثبوت این مقام برای فقهاء وجود ندارد تا خروج آن از دائرة اختیارات فقیه از قبیل تخصیص اصلی کلی باشد^(۱).

در ادامه بحث حضرت امام (ره) به مسئله خمس و سهم سادات و انفال و قی اشاره نموده و رسیدگی به این امور را جزء اختیارات ولی فقیه می دانند:

در زمان غیبت در تمام اموری که امام معصوم در آنها حق ولایت دارد، فقیه دارای ولایت است. از جمله خمس - انفال و آنچه بدون لشکرکشی به دست مسلمانان رسیده و به قیء موسوم است^(۲).

گفتار دوم: حدود نفوذ ولایت و تصرفات فقیه

شاید تصور شود که معنی ولایت فقیه بر امر حکومت که از ادله مستفاد است این گونه است که او در حکومتش اختیار انجام هرکاری را که بخواهد و اراده کند، دارد و امت در حکومت وی مانند ملک او هستند که او هر تصمیمی در باره آنها می تواند بگیرد. در حالیکه این معنی نه در نص و نه در دلیل عقلی اراده شده است. بلکه این گفته امیر غیر معقولی است که احدی بدان قائل نمی باشد و ولایت فقیه دارای حدود و ثغور و شرایط و قیودی است که شخص فقیه نمی تواند از آن تجاوز و تعدی نماید.

۱- رعایت مصالح امت:

مهمترین این شرایط، ملاحظهٔ مصلحت و منافع و شرف و عزت امت است و فقیه ابداً حق ندارد که از این قید و شرط خارج شود و گرنه لباس ولایت از او خلع شده و از مقام زعامت فرود می آید. و دلیل این مطلب، ادله ای است که بر ولایت فقیه دلالت می کنند و مضاف بر آن ادله:

لؤل: اخذ به قدر متیقن، ما را به این مطلب راهنمایی می‌کند، و آن عدم جواز بقاء مردم بدون رئیسی است که امور آنها را اصلاح نماید و بر هرج و مرج و بر اختلال نظام و فساد جامعه غلبه کند تا فساد در بر و بحر ظاهر نشود، چه در این صورت برای دین زعامتی باقی نمی‌ماند و مردم به قهقری می‌روند، پس ناگزیر باید برای این شوون امامی باشد، و این بدان معنا نیست که همه این امور را اصلاح نماید بلکه ناگزیر به اخذ به قدر مسلم آن می‌باشیم، که عبارت است از اینکه فقیه جامع‌الشرائط از مواضع احکام و مصدر و مخزجشان و صلاح و فساد امت و احتمال انحراف از مسیر حق خبر می‌دهد. و اقتضای این دلیل آن است که به اموری پردازد که صلاح امت در آن است.

حکومت از اختراعات شرع نیست بلکه امری است که از قدیم‌الایام از زمانی که بشر زندگی اجتماعی را برگزید، بین عقلاء عالم دائر بوده و شارع مقدس آنرا ما قنود و شرایطی امضاء کرده و مشخص است که حکومت بین عقلاء برای حفظ مصالح اجتماعی و اقامه و ادای حقوق تشریح شده پس این حکومت با این اساس به امضای شرع مقدس رسید و لذا برای فقیه و غیر فقیه مجالی برای اخذ به غیر از آنچه که مصلحت عامه است باقی نمی‌ماند. آنچنانکه حدیث «مجاری الامور» که از نیکوترین ادله‌ای است که بر ولایت فقیه دلالت می‌کند، با بلندترین صدا، ندا می‌دهد که مجاری امور اصلاح اجتماع و اقامه نظم امت به دست فقیه است نه اینکه مجاری آنچه که می‌خواهد ولو اینکه به ضرر امت باشد. و همچنین روایت «حوادث واقعه» به حوادث مهمی اشاره دارد که به کیان امت و حیات و سعادت او مرتبط است، بلکه باید بگوئیم که «حوادث» شامل هر

حادثه‌ای می‌شود که بدون شک باید برای اصلاح آنها به فقیه رجوع کرد. ^۱ته اینکه این امر مجوزی است برای فقیه که هر حکمی که خواست بدهد.

دوم: سیره پیامبر (ص) و وصی او امیرالمؤمنین (ع) به گونه‌ای بوده است که با توجه به آن مبنای ولایت فقیه بالاتر از این مقدار نمی‌باشد. و در سیره ایشان موردی مشاهده نشده است که به خاطر ملاحظه مصلحت شخصی افراد، صلاح امت و جمع مؤمنین نادیده گرفته شود.

سوم: آیات و روایات کثیره‌ای که دلالت بر توجه و اهتمام امام مسلمین بر مصلحت امت دارد و جایز نیست که غیر از آن عمل کند در زیر به برخی از این آیات و روایات اشاره می‌شود:

۱- «ولینصرن الله من ينصره ان الله لقوى عزيز - الذين ان مكثهم فى الارض اقاموا الصلاة واتوا الزكاة وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنكر و الله عاقبة الامور (۱)»

آنانکه اگر در زمین به آنان اقتدار و تمکن دهیم نماز بپا می‌دارند و زکوة می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت کارها در دست خداست.

که دلالت بر این مطلب دارد که حکومت زمینه‌ای برای تحقق این امور چهارگانه است که مصالح اخروی و دنیوی امت در آنها قرار داده شده است و خداوند وعده نصرت برای کسی که به آنها قیام نماید داده است.

۲- «ان ارید ان الاصلاح ما استطعت و ما توفیق إلّا بالله» (۲)

غیر از اصلاح امر شما را نمی‌خواهیم و از خدا در هر کار توفیق می‌طلبیم.

که این گفته حضرت شعیب به قوم خودش است که هدفم از نهی شما ضدیت و مخالفت با شما نیست بلکه فقط اصلاح امر شما را می‌خواهم.

۲- در نهج البلاغه آمده است که «ایهاالناس ان لی علیکم حقاً و لکم علی حق فاما حکم علی فالنصیحة لکم و توفیر فیئکم علیکم، و تعلیمکم کی لاتجهلوا و تأدیبکم کیما تعلموا» (۱)

ای مردم من بر گردن شما حقی دارم و شما بر گردن من حقی دارید، اما حق شما بر من این است که شما را نصیحت کنم و بیت‌المال را بین شما تقسیم کنم و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و شما را تأدیب کنم.

که وظایف والی در این امور چهارگانه آمده است.

۴- و همچنین آمده است که «و اعظم ما افترض سبحانه من تلك الحقوق حق الوالی علی الرعیه و حق الرعیه علی الوالی فزیضه... فجعلها نظاماً لالفتهم و عزالذینهم فلیت تصلح الرعیه الابصلاح الولاية و لا یصلح الولاية الا باستقامة الرعیه» (۲)

پس والی ناگزیر باید سبب نظم امت و عزت دینشان و حافظ مصالحشان باشد نه اینکه هرچه خواست بدور از ملاحظه این امور انجام دهد.

۵- «عن ابی حمزة قال: سألت ابا جعفر (ع) ما حق الامام علی الناس؟» قال: حقه علیهم ان سمعوا له و یطیعوا. قلت فما حقهم علیه؟ قال: یقسم بیهنم بالسویه و یعدل فی الرعیه» (۳). و اینها بعضی از حقوقی است که بر گردن والی است که بر مدار مصالح امت نه غیر از آن.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۳۴.

۲- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۵.

۶- در مرفوعه عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا(ع) آمده است که: ... إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَ نِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَ صَلَاحُ الدُّنْيَا وَ عِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، ان الامامة اساس الاسلام النامی، و فرعه السیامی، بالامام تمام الصلاة والزکوة والصیام والحج والجهاد»^(۱).

و حاصل همه این آیات و روایات آن است که والی و حاکم بر مسلمین که همان فقیه است و لایتش مانند مولی برای عبد و مالک برای مملوک و ولی برای صغار نمی باشد. بلکه مانند متولی اوقاف عمومی و خصوصی یا مثل وکیل است و بنا بر آنچه که مصلحت موقوف علیه و وقف و مصالح موکلش می باشد می تواند تصرف کند. فقیه هم نمی تواند به غیر از آنچه که مصلحت عباد و بلاد است تصرف نماید. امامان معصوم(ع) با وجود اینکه مالکان زمین و مافیها هستند مع ذلک در عصر حکومتشان بر مردم چه در زمان بسط ید و چه قبض ید، هیچگاه دیده نشده که برخلاف خیر و صلاح امت عمل نمایند. پس فقیه نیز بطریق اولی غیر از این نمی تواند انجام دهد^(۲).

۲- مشورت در امور

امر حکومت اقتضا می کند که فقیه، مشورت در امور را ترک نکند. بخصوص در مسائل خطیر حق ندارد که در چیزی از اموری که به مصالح اجتماع اسلامی برمی گردد استبداد رأی داشته باشد و لذا در حدیثی از امیرالمؤمنین(ع) نقل شده است که: «من استبد برأیه هلك و من شاور الرجال شاركها فی عقولها»^(۳) کسی که استبداد رأی داشته باشد هلاک می شود و کسی که

۲- انوار الفقاهة - مکارم شیرازی - ص ۵۳۰ - ۵۲۶.

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۰۰.

۲- نهج البلاغه حکمت ۱۶۱.

با مردم مشورت کند در عقلهای آنان شریک می‌شود.

و واضح است که هلاک والی به هلاک امت منجر می‌شود بلکه به هلاک اسلام در برهه‌ای از زمان منجر می‌شود. و به همین دلیل خداوند مشورت را در ردیف نماز و زکوة و همچنین از نشانه‌های ایمان قرار داده است.

... والذین استجابوا للربهم واقاموا الصلوة وامرهم شورى بينهم و مما رزقناهم ينفقون والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون^(۱).

و کدام امر از حکومت مهمتر است. همچنین ذکر نصرت در مقابل بغی ظهور در امور مهمه‌ای دارد اجتماع با آن روبروست و لااقل از ظاهرترین و واضحترین مصادیق آن است.

فما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غلیظ القلب لانفضوا من حولك فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر فاذا عزم فتوکل علی الله ان الله یحب المتوکلین^(۲).

مشورت با مردم از اسباب جلب قلوب و مشارکت آنها برای والی در امور امت و مشورت پیامبر امر صوری و ظاهری نمی‌باشد بلکه ظاهر «فاذا عزم» عزم پیامبر بعد از مشورت را می‌رساند. در روایات در این باره بسیار است.

اول - قال امیر المؤمنین (ع) و الاستشارة عین الهدایة و قد خاطر من استغنی برأیه^(۳).

مشورت عین هدایت است و کسیکه استبداد رأی دارد در خطر است.

در این بیان مشورت عین هدایت ذکر شده است نه طریقی به سوی هدایت و این بلیغ‌ترین بیان

۲- آل عمران/ ۵۹.

۱- سوره شوری/ ۳۹.

۳- نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱.

برای فوائد مشورت است. پس با این بیان تأکید می‌فرمایند که استبداد سبب خطر است.

دوم - فرموده پیامبر (ص) در آنچه که از امام رضا (ع) روایت شده است:

«من جائکم یرید ان یفرق الجماعة، ویغصب الامة امرها و یتولی من غیرالمشورة فاقتلوه»

فان الله قد اذن ذلک»^(۱).

سوم - از بعضی از صحابه نقل شده که: ما رأیت احداً قط اکثر مشورة لاصحابه من

رسول الله (ص)^(۲).

احدی را ندیدیم که از پیامبر بیشتر با اصحابش مشورت

نماید.

امر به قتل در روایت دوم برای کسی که جماعت مسلمین را متفرق نماید و خلافت را غصب

نماید و مشورت را ترک کند، دلیلی است بر شدت اهتمام پیامبر بر امر مشورت بلکه ترک

مشورت همان علت تفریق جماعت و غصب امر حکومت است.

خلاصه آنچه که بیان شد این است که مشورت برای ولی فقیه از مستحبات بشمار نمی‌رود

بلکه واجب و اجبات است چنانکه شناختیم تنها راه تشخیص مصالح امت است که فقیه نباید از آن

تعدی کند و از او امر مؤکد در آیات و روایات، و جوب آن شناخته می‌شود.

و از اینجا حکمت تأسیس مجلس نمایندگان در حکومت اسلامی آشکار می‌گردد و مصلحت

امت در انتخاب نمایندگان مردم برای مشارکت در کشف موارد و یاری فقیهی که ولایت دارد.

۱- عیون الاخبار ج ۲، ص ۶۲ به نقل از انوارالفقها- ص ۵۳۲.

۲- سنن الکبریٰ للبیهقی، ج ۹، ص ۲۱۸. نقل از انوارالفقها- ص ۵۳۲.

بلکه ترک مشورت او را در مظان هلاکت و اتهام استبداد و خودرأیی قرار می‌دهد. و موجب خطا در تطبیق احکام بر صغریات آن می‌شود و این امر با عدالت و ولایت او منافات دارد.

و این عمده دلیل بر مشروعیت مجلس نمایندگان و رجوع به آراء آنان است و آراء آنها در مورد تطبیق کبرای احکام شرعی بر صغرای آنها و تعیین موضوعات عرفی و تشخیص صلاحیت آنها گرفته می‌شود نه در تشریح احکام، چراکه تشریح خارج از اختیار آنان و حتی فقیه می‌باشید. ان الحكم الاله امر ان لاتعبدوا الا اياه^(۱). و واضح است که ترک این شیوه در عصر ما از مهمترین دلایل تهمت و فتنه بر حکومت اسلامی است و باعث تأتیر و سوسه شیاطین و معاندین در قلوب مؤمنین می‌شود و جایز نیست که فقیه از آن عدول نماید^(۲).

۳- رجوع به خبرگان

حکومت برای فقیه عرفی عریضی است و شعبه‌های فراوانی دارد که برای شناخت موضوعات به نظر خبرگان احتیاج دارد. و بر فقیه واجب است که نظر آنان را جویا شود و این از قبیل مشاوره نیست بلکه از قبیل رجوع به عالم بوده و از بعضی جهات شبیه تقلید است.

موضوعاتی که در آن به نظر خبرگان احتیاج است اقسامی دارد:

الف - موضوعات شرعی محض که از کتاب و سنت استنباط می‌شود مانند نماز و روزه و حج طواف و غیره...

۲- انوار الفقاهة - ص ۵۳۳.

۱- یوسف / ۴۰.

ب - قسم دیگر چنین نیست بلکه عرفی است که بر دو قسم است: یکی آنچه که بر هر کسی معلوم است و عالم و جاهل آنرا می‌دانند مثل آب مطلق و مضاف و خون و بول و فرسنگها در نماز شکسته و ... قسم دوم اینکه کسی نمی‌داند مگر خبرگان از اهل علوم و فنون مختلفه مثل قیمت خانه وقتی در قیمت آن برای فهم غبن و عدم غبن در بیع شک داشته باشیم یا مثل اینکه روزه‌ای ضرر دارد یا خیر؟ یا میزان سلاح مورد نیاز ارتش چقدر است؟ یا مقدار ارزاق مورد نیاز مسلمین و غیره... و خلاصه اینکه شناخت مصالح است در هر گامی به خبرگان محتاج است. بخصوص در عصر ما که تمدن بشری در آن رشد کرده و علوم و فنون و صنایع و حرفه‌ها، پیشرفت نموده و انسان نمی‌تواند در همه آنها خیره شود.

پس ولی فقیه در این موارد حکم را بر موضوع استنباط کرده، اما شناخت مصادیق آن از قدرتش خارج است و ناگزیر باید به اهل آن رجوع کند^(۱).

۴- لزوم اخذ احکام شرع در همه امور مربوط به فقیه

فقیه صاحب فتوی و مرجع تقلید امت، احکام شرعی را از مدرک آن استنباط می‌کند و به دلیل اینکه حاکم بر مردم است مجری این احکام و تحقق آنها در خارج نیز می‌باشد ولو از طریق تنفیذ. و ناگزیر است که به عناوین اولیه و همچنین عناوین ثانویه مثل احکام وارده در عسر و حرج و ضرر و اقامه نظم و غیره تمسک جوید.

۱- انوارالفقهاه - ص ۵۳۵.

وظیفه حاکم به دلیل اینکه حاکم است تنفیذ احکام و قوانین شرعیه است و لاغیر.

حکم بر سه قسم است: ۱- حکم اولی: ۲- حکم ثانوی. ۳- حکم ولائی.

احکام اولیه مثل وجوب نماز و زکاة و جهاد و حکم ثانویه مثل نفی ضرر و حرج و لزوم حفظ

نظام احکام کلیه الهیه و قوانین عمومی شرعیه.

حکم ولائی، حکم جزئی از تاحیه حاکم است که از تطبیق قوانین کلی الهی بر مصادیق جزئی

حاصل می شود. مثل فقیهی که حکم می کند که مصرف تنباکو در زمان فعلی، به منزله محاربه با

صاحب الزمان (عج) است، در واقع نظر به حکم کلی دارد و آن این است که هر چیزی که سبب

تضعیف مسلمین و شکستن شوکت آنان و اسارتشان در دست دشمنان شود، در حکم محاربه با

امام (ع) است و استعمال تنباکو در زمان خاصی به نظر فقیه جامع الشرایط، مصداق محاربه

است. پس به این حکم ولائی، حکم می کند و زمانی که علت موجبه آن مرتفع گردید به دلیل تبدیل

موضوع به جوازش حکم می کند چنانکه میرزای شیرازی چنین کرد.

مثال دیگر: لزوم جمع آوری قوای خاصی و اسلحه معینی - اخذ مقداری از اموال، زائد بر وجوه

ثابت شرعی در برهه ای از زمان برای جنگ با دشمنان خدا.

و حکم کلی شرعی در همه این موارد مشخص است که آیه: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه»

یا وجوب مقدمه واجب و غیره... می باشد. ولی فقیه تحقق موضوع در خارج را می بیند و تنفیذ

حکم و آگاد کردن مردم به مقتضای وظیفه و تکلیفشان بر عهده اوست.

اقسام احکام ولایه ای که از طرف والی صادر می شود:

الف - نصب امرأ لشکر و قضاة و مسئولین در دائره حکومت اسلامی. که اینها احکام انشائی است در مواردی که والی آنها را برای کسانی که صفات معتبره این مناصب در آنها وجود دارد صادر می کند.

ب - احکام خاصی که ناشی از تطبیق کبرای احکام اولیه بر مصادیق آنها مثل امر به جمع آوری زکاة و خمس، و مصرف آنها در مواضعش و جمع آوری نیرو برای جنگ با دشمن و تعیین زمان جنگ و صلح (همه این موارد بعد از مراجعه به مشورت خیره).

ج - احکام خاص حاصل از تطبیق کبرای احکام ثانویه بر موارد آنها مثل جواز عبور و مرور و وسائل نقلیه در خیابانهای داخل و خارج شهرها، که اینها همه مقدمه حفظ جانها و خونها و امنیت راهها است و مقدمه واجب است از احکام ثانویه.

مثل تحریم تجارت با اجانب یا التزام به کشت بعضی از مواد در برهه خاصی از زمان برای شکستن شوکت دشمن و منع از دخالت آنها در امور مسلمین و حفظ نظم ارزاق مردم.

د - دفع ظلم ظالمین و تعدی بعضی از مردم مثل فرمان گشودن مخازن محتکران و فروش محتوای آن به مردم و قیمت گذاری مایحتاج مردم در زمانی که اجحاف تجار و صاحبان صناعات و حرف مشاهده می شود.

بسیاری از این موارد در عهدنامه معروف امیرالمؤمنین (ع) به مالک اشتر وجود دارد. و نظائر آن از بعضی از جهات در عهدنامه های پیامبر به امراء در بلاد مسلمین، وجود دارد و همه این احکام، حول احکام کلی الهی که در کتاب و سنت از احکام اولیه و ثانویه وارد شده است دور

می‌زند و در هیچ موردی از آن تجاوز نمی‌کند. برای حاکم و والی حکم خاصی در عرض احکام الهی، که حکم ولایی نامیده شود وجود ندارد بلکه آنها احکام اجرائی در طول احکام اولیه و ثانویه هستند و او حق تشریح و جعل احکام کلیه غیر از آنچه که در شرع وارد شده، ندارد. بلکه امام معصوم نیز چنین حقی ندارد و خداوند دینش را کامل گرداند و نعمت را تمام نمود و چیزی که در مورد آن حکمی از جانب خداوند نازل نشده باشد وجود ندارد.

فرقهای واضحی بین حکم ولایی و احکام تشریحی اولیه و ثانویه وجود دارد:

۱- احکام ولایه احکام اجرائی جزئی در راه تنفیذ احکام کلیه الهیه هستند (مراد از جزئی در اینجا جزئی اضافی است نه جزئی حقیقی آنچنانکه ظاهر است مثل مقرراتی که برای نظم عبور و مرور وضع می‌شود و مقدمه حفظ دماء و نفوس و نظام اجتماعی هستند پس آن مقررات به نسبت این احکام کلی جزئی هستند).

۲- بحث از احکام ولایه چنانکه شناختیم همیشه بحث موضوعی، در راه اجراء احکام کلیه الهیه است برخلاف احکام کلی. پس وظیفه فقیه به دلیل اینکه مفتی است استنباط این قسم از کتاب و سنت است و به دلیل اینکه والی است، استخراج حکم اولیه از راه تطبیق کبری بر صغری بر عهده اوست.

۳- احکام ولایه در طول احکام شرعیه اولیه و ثانویه هستند نه در عرض آنها پس این فروق سه گانه برخی با برخی دیگر مرتبط است و شاید برخی نتیجه برخی دیگر است^(۱).

۱- انوارالفقاهه، ص ۵۳۹.

گفتار سوم: بحث پیرامون عناوین ثانویه

در اینجا لازم است که به بحث مختصری در مورد عناوین یا احکام ثانویه و تعریف و حدود آنها بپردازیم؛ سپس نسبت بین این عناوین و احکام اولیه را مشخص نماییم.

الف) تعریف عناوین ثانویه و حدود آن:

می‌دانیم که احکام به موضوعی که به آن برگردد و متعلقی که به آن تعلق دارد، احتیاج دارند که گاهی متحدند و گاهی متفرق مثل وجوب نماز که موضوع و متعلق امر واحدی هستند و مثل شرب خمر که مختلفند.

و به هر حال عنوان مأخوذ در موضوع گاهی «عنوان ثابتی برای موضوع هستند، با قطع نظر از عوارض و اشکالی که احکام با آن تغییر می‌کند و عنوان اولیه نامیده می‌شوند» و گاهی از عوارض و اشکالی که به آن ملحق می‌شوند و حکم بوسیله آن تغییر می‌کند پس عنوان ثانویه نامیده می‌شوند. مثل گوشت میت و حرمت آن، و سپس اضطرار خوردنش برای انسان، یا مثل

سفر به غیر بلاد مسلمین، با وجود عدم تمکن از استفادۀ ذبیحۀ مسلم در حالتی که قدرت ترک گوشت را در مدت طولانی نداشته باشد و به خاطر خوف از جان، اضطرار خوردنش بوجود می آید. پس گوشت میتۀ ذاتاً حرام است و لیکن عنوان اضطرار موجب تغییر حکم آن بطور موقت می شود و بعد از رفع اضطرار به حکمی که داشته باز می گردد^(۱).

ب) کثرت عناوین ثانویه و انواع آن

از آنچه که ذکر شد آشکار می گردد که این عناوین در ضرورت و اضطرار منحصر نمی شود، چنانکه برخی از کسانی که در فقه و اصول خیره نیستند، تصور کرده اند. بلکه در ابواب فقه، متفرق بوده و مشکل است که آنها را در تعداد خاصی منحصر کنیم. ولی مشهورترین آنها را بیان می کنیم.

- ۱- عنوان ضرورت و اضطرار
- ۲- عنوان عسر و حرج
- ۳- عنوان تقیه
- ۴- عنوان ضرر و ضرار
- ۵- عنوان مقدمه واجب یا حرام
- ۶- قاعدۀ اهم و مهم هنگام تراحم
- ۷- امر و نهی والد
- ۸-۹-۱۰- نذر و عهد و قسم^(۲)

ج) نسبت بین عناوین ثانویه و عناوین اولیه:

نسبت بین این عناوین: ۱- گاهی بوسیله حکومت است چنانکه در ادله لاضرر و اضطرار چنین

۱- انوار الفقاهه، ص ۵۴.

۲- این عناوین هرکدام به احکام اولیه خاص برمی گردند که به جهت اختصار مثالهای آن را ذکر نکردیم.

است. «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام»، «لیس شیء مما حرمة الله و قد اطله لمن اضطر اليه» و همچنین ادله نذر و عهد و قسم، همه به نسبت عناوین اولیه و هرچه که به زبان ناظر بر غیر آن است چه موسع یا محدود قرار داده شود. پس حاکم بر آن است.

۲- گاهی مقدم بر احکام اولیه هستند از جهت رجحان در ملاک هنگامی که تراحم دو واجب یا دو حرام شیود چنانکه در عنوان اهم و مهم اینگونه است.

۳- گاهی مقدم داشتن آنچه که مقتضی است بر آنچه که چنین اقتضائی ندارد مثل وجوب امر مباح هنگامی که مقدمه واجب قرار می‌گیرد و مثل حرمت امر مباح هنگامی که مقدمه حرام قرار می‌گیرد.

ادله وجوب مقدمه، عقلی هستند و در اینجا حکومت معنی ندارد. در مبایعات اقتضاء و ملاک برای حرمت و وجوب وجود ندارد بلکه بعد از آنکه مقدمه واجب و یا حرام قرار گرفتند این اقتضا در آنها بوجود می‌آید. (۱)

د) ولایت فقیه فی نفسه از احکام اولیه است

ولایت فقیه فی نفسه از احکام اولیه است چنانکه منصب افتاء و قضا چنین است. منصب افتاء بر مدار استنباط احکام شرعی از ادله آن دور می‌زند. و منصب قضا حول احقاق حقوق و اجراء حدود بر وفق احکام شرع دور می‌زند و ولایت بر مدار اصلاح نظام اجتماعی

۱- انوار الفقاهه، ص ۵۴۸.

انسانها از راد تنفیذ احکام شرع و اجراء آنها دور می‌زند و همه این مناصب سه گانه، بر محور احکام الهیه اولیه و ثانویه دور می‌زنند و در طول این احکام قرار دارند. چنانکه منصب افتاء از کشف احکام عناوین اولیه و ثانویه تجاوز نمی‌کند و قضا از احقاق حقوق بر وفق احکام شرع تجاوز نمی‌کند ولایت نیز اینچنین است. در غیر اینصورت ولایت الهیه اسلامی نیست (۱).

گفتار چهارم: مصادیق حسبه در قانون ایران

در علم حقوق حسبه را اعم از امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند^(۱) و معتقدند که مفهوم حسبه گسترده‌تر از مفهوم «امر به معروف و نهی از منکر» بوده بلکه حسبه اجراء معروف است مانند اداره اموال غیر و اجرای وصایای متوفای بدون وصی و با توجه به این مطلب دو مفهوم ذیل را روبروی یکدیگر نهاده و از خاصیت تضاد آنها استفاده کرده‌اند:

الف) امور ترافعی، یعنی دعاوی

ب) امور غیر ترافعی، پس به موجب این تعریف که از درون این تضاد بیرون کشیده شده است. هرچه که در زمره دعاوی نباشد امور حسبی است. قانون امور حسبی ایران مصوب ۱۳۱۹/۴/۲ از همین اندیشه پیروی کرده و گفته است:

«امور حسبی اموری است که دادگاهها مکلفند نسبت به آن

امور اقدام کرده و تصمیم اتخاذ کنند. بدون اینکه رسیدگی به

۱- دائرةالمعارف علوم اسلامی قضائی - دکتر لنگرودی - ج ۱ - ص ۲۱۷.

آنها متوقف بر وقوع اختلاف و منازعه بین اشخاص و اقامه

دعوی از طرف آنها باشد.»

هرچند که با احصاء عناصر دعوی، این ماهیت حقوقی شناخته شده است اما ماسوای دعوی را که زیر عنوان «امر غیرترافعی» قرار داده‌اند با این وسعت نمی‌توان امر حسبی شمرد: شاعری که قصیده‌ای طویل می‌سراید دعوی یا کسی نمی‌کند پس سروده او یک امر غیرترافعی است لکن امر حسبی نیست. باید برای تصحیح این گفتار چنین گفت: هر امر غیرترافعی که طبع آن لزوم مصالح عمومی باشد نمونه‌ای از امور حسبی است. خواه در صلاحیت حاکم قرار داده شده باشند خواه نه. اگر در صلاحیت محاکم قرار داده شده باشند امور حسبی به معنی اخص است. همه امور حسبی به مصالح عامه بستگی دارند. به همین جهت است که دادرس در امور حسبی می‌تواند تحصیل دلیل کند و به دلائلی که به او عرضه می‌کنند قناعت نمی‌کند. و این مصالح عمومی است که موجب می‌شود امور حسبی، طبع ولایت را داشته باشند. بر این پایه است که تقسیم ترکه را از نمونه‌های امور حسبی نباید شمرد. زیرا تقسیم ترکه وجهه خصوصی دارد نه وجهه عمومی. و بر همین پایه است که اگر کسی مدعی وقف بودن ملکی شود این دعوی را از امور حسبی نمی‌شمرند زیرا این ادعا، جنبه خصوصی دارد. اما اگر موقوفه مسلمی باشد نظارت در مصرف صحیح موقوفه از جانب حاکم مربوط به امور حسبی است. باید با معیاری که گفته شد، بین امر حسبی و امر ترافعی فرق نهاد.

ممکن است به حسب تحول فرهنگ مسأله‌ای که از جمله مصالح خصوصی بوده وارد قلمرو

مصالح عمومی گردد و از حالت امر ترافیعی به حالت امر غیرترافیعی تغییر یابد و جزو امور حسبی گردد^(۱).

با توجه به اینکه طبع حسبه ولایت است می توان گفت که امور حسبی (ولایات) بر دو قسم است:

الف) امور حسبی در روابط حقوقی خصوصی:

مانند اداره اموال غیر چنانکه فقهاء حسبه را در مورد اداره اموال غیر و اجراء وصایای متوفای بدون وصی بکار برده اند.^(۲)

ب) امور حسبی در قلمرو حقوق عمومی:

در این مورد جمیع مشاغل دولتی. (خواه قضائی باشد و خواه لشکری و خواه کشوری) عموماً عنوان امور حسبی را دارند. به همین جهت گفته شده که حسبه طبیعت اداری (ولایت) را داراست. کسی که در قلمرو امور حسبی به معنی دوم، اجراء وظیفه می کند بر حقیقت اجیر خلق است.

با توجه به اینکه طبع امور حسبی ولایت است و با توجه به دو قسم ولایت (امور حسبی در حقوق خصوصی و عمومی) دیگر موردی برای احصاء مصادیق حسبه وجود ندارد. زیرا آن مصادیق بسیار است و نتیجه ای ندارد که آنها را بشمریم.

۱- همان، ص ۲۲۱.

۲- رجوع شود به تعریف میرزای قمی از حسبه، در همین پایان نامه

وقتی که پایه امور حسبی را ولایت بدانید مفهوم امور حسبی به معنی اعم بدست می آید و این معنی اعم است که همه استعمالات و اژده حسبه و مشتقات آن را می تواند توجیه کند و گرنه واژه «امور حسبی به معنی اخص» از توجیه استعمالات و اژده حسبه عاجز است. این یادآوری سودمند، رفع هرگونه حیرت را در مطالعه کاربردهای گوناگون لغت حسبه می کند^(۱).

طبیعت امور حسبی به معنی اخص، جدای از طبع امور حسبی به معنی اعم نیست. یعنی طبع آن نیز ولایت است. اضافه می شود که ولایات عموماً مربوط به مصالح عامه هستند و ولایت پدر بر فرزند و اوصیاء بر مولی علیهم نیز از جمله مصالح عمومی می باشد. اداره اموال غیر از جمله ولایات است و به مصالح عامه وابسته است. تنها چیزی که موجب تمیز امور حسبی به معنی اخص است این است که برای اداره کشور، سهمی از امور حسبی را در صلاحیت محاکم قرار می دهند که این سهم، ممکن است، به حسب زمان و مکان و فرهنگها تفاوت داشته باشد و به هر حال امر ثابتی نیست. همین سهم است که امور حسبی به معنی اخص نامیده شده است. کسانی که امور حسبی را در برابر امور ترافعی قرار داده اند ظاهراً توجه به معنی اخص نامیده شده است. کسانی که امور حسبی را در برابر امور تراخصی قرار داده اند ظاهراً توجه به معنی اخص امور حسبی داشته اند.

اما بدون ارائه تعریف امور حسبی به معنی اعم هرگز نمی توان ماهیت امور حسبی به معنی اخص را درک کرد. تمام دشواریها و پیچیدگیهای نوشتجات مؤلفان قدیم و جدید از همین جا

۱- دائرةالمعارف علوم اسلامی (قضائی) - دکتر لنگرودی - ج ۱ - ص ۳۲۳.

ناشی می شود که قبل از معرفی ماهیت امور حسبی به معنی اعم، به معنی ماهیت امور حسبی به معنی اخص پرداخته اند^(۱).

با توجه به نکات فوق مصادیق امور جسمی در قانون عبارتند از:

۱- تعیین قیّم

۲- تعیین امین

۳- غائب مفقود الاثر

۴- ترکه متوفی

تعیین قیّم:

طبق ماده ۱۲۱۸ قانون مدنی، برای اشخاص ذیل نصب قیّم می شود: ۱- برای صغاریکه ولی خاص ندارد. ۲- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها بوده و ولی خاص نداشته باشند. ۳- برای مجانین و اشخاص غیر رشید که جنون یا عدم رشد آنها متصل به زمان صغر آنها نباشد.

که مواردی که در این ماده ذکر شده است طبق ماده ۱۲۰۷ قانون مدنی مجبور نامیده می شوند و از تصرف بر اموال و حقوق مالی خود ممنوع هستند.

طرق نصب قیّم برای این افراد طبق قانون مدنی و قانون امور حسبی یکی از چهار مورد زیر

۱- همان، ص ۳۲۵.

است:

۱- هر یک از ابویین مکلف است در مواردی که باید برای اولاد آنها قیم معین شود مراتب را به دادستان حوزه اقامت خود و یا نماینده او اطلاع داد. از او تقاضا نماید که اقدام لازم برای نصب قیم به عمل آورد^(۱).

۲- در صورت نبودن هیچ یک از ابویین یا عدم اطلاع آنها انجام تکلیف (تقاضای نصب قیم) به عهده اقربائی است که با شخص محتاج به قیم در یک جا زندگی می نمایند^(۲).

۳- اگر این فرد زن یا شوهر داشته باشد، زوج یا زوجه نیز مکلف به انجام تکلیف (تقاضای نصب قیم) خواهند بود^(۳).

۴- علاوه بر افراد فوق، شهرداری و اداره آمار و ثبت احوال و مأمورین آنها و دهیان و بخشدار در هر محل مکلفند پس از اطلاع بوجود صغری که محتاج به تعیین قیم است به دادستان شهرستان حوزه خود اطلاع دهند^(۴).

تعیین امین:

علاوه بر مواردی که طبق قانون مدنی تعیین امین می شود در موارد زیر نیز امین معین خواهد

شد:

۱- برای اداره سهم الارثی که ممکن است از ترکه متوفی به جنین تعلق گیرد در صورتی که

۱- ماده ۱۲۱۹ قانون مدنی. ۲- ماده ۱۲۲۰ قانون مدنی.
۳- ماده ۱۲۳۰ قانون مدنی. ۴- ماده ۵۵ قانون امور حسبی.

گفتار پنجم: نظارت حاکم یا ولی فقیه در حکومت اسلامی بر سه قوه:

پس از بررسی مناصب فقیه و دیدگاه فقها در مورد حدود ولایت و تصرفات فقیه در زمان غیبت و همچنین اعمال این ولایت از طریق صدور احکام ثانویه و احکام ولایی و حکومتی، لازم است که به شیوه اجرای این احکام در بستر یک تشکیلات مردمی و یک نظام سازمان یافته بپردازیم. اجرای کامل احکام ثانویه ولایی هیچ گاه میسر نمی‌گردد مگر با تشکیل حکومت اسلامی که در رأس آن ولایت فقیه حضور داشته باشد. حضرت امام خمینی درباره ضرورت تشکیل حکومت می‌فرمایند که: باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است (۱).

با توجه به این نکته که شیعه با وجود دیدگاه‌های مترقی درباره حکومت و اداره اجتماع مسلمین هیچ گاه حکومت نداشته است و با دقت در این موضوع که در جهان کنونی و مناسبات

۱- صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۱.

وسیع اقتصادی - سیاسی - فرهنگی در بین کشورهای مختلف، سیستم حکومتی اسلام باید به گونه‌ای طرح‌ریزی شود که در آن حکومت هم احکام اسلام جامه عمل بپوشد و هم اینکه در مناسبات بین‌المللی از جهات مختلف با مشکل روبرو نگردد. لذا ارکان حکومت اسلامی از دیدگاه فقها و معاصر اگرچه به ظاهر تفاوت ظاهری با ارکان دیگر حکومتها نخواهد داشت اما در اجراء و عمل تفاوت‌های بارزی دارد که اعمال نظارت و ولایت فقیه در این ارکان به خوبی مشهود است. تفاوت‌های حکومت اسلامی با حکومت‌های دیگر به گونه‌ای است که هرکسی را نمی‌شود انتخاب کرد و حکومت را به دست او سپرد و هر قانونی را به صرف اینکه اکثریت جامعه با آن موافق است از مجلس گذرانند، بلکه باید یک مقام آگاه از کلیه ضوابط اسلامی، مکتبی بودن قوانین و دولت را در تمام شئون تشخیص دهد و آن را امضاء نماید و لذا لزوم تنفیذ مقام ولایت در قانونی بودن حکومت به دلیل بی ارزش بودن آراء مردم نیست بلکه به خاطر احراز مکتبی بودن دولت و تصمیمات آن است و بدین وسیله تمامی ضوابط رعایت شده تا اگر دولت منتخب فاقد ضوابط مکتبی باشد رسمیت پیدا نکند. ولایت فقیه نه تنها در کنار قوه مجریه دیده می‌شود، بلکه در کنار قوه مقننه که مردم آنها را انتخاب کرده‌اند، شورای نگهبان وجود دارد که وظیفه آن این است که عامل بازدارنده انحرافات احتمالی نمایندگان باشد و مانعی برای تصویب قوانین خلاف اسلام. همچنین در تشکیلات وسیع قضائی دخالت و نظارت فقیه به گونه‌ای حکمفرماست، زیرا قاضی یا مجتهد است، که دارای ولایت می‌باشد و یا از جانب او منصوب است که تحت شرائطی کار او را انجام می‌دهد.

۱- قوه مقننه

در حکومت اسلامی در واقع قانونگذار اصلی خداوند تبارک و تعالی است که احکام خود را بر پیامبر(ص) نازل فرموده است و هیچ کس اگرچه به حد بالائی از آگاهی و فرهنگ برسد نمی تواند حکمی را صادر نماید. حتی پیامبر اکرم با وجود مقام ولائی که داشتند تابع دستورات الهی بودند «ان الحكم الا لله»^(۱)

پس در واقع عمل مجلس شورا در حکومت اسلامی چیزی جز مشاوره در ترسیم خطوط برنامه های صحیح برای مردم و کشور بویژه تدوین قانون برای قوه مجریه بر اساس ضوابط اسلام نیست پس هر حکم شرعی سه مرحله دارد:

۱- مرحله تشریح و جعل که منحصر به خداوند است.

۲- مرحله شناخت قانون و استخراج آن از مدارک شرعی که وظیفه فقهاء است.

۳- مرحله برنامه ریزی که بر مبنای فتوای مستخرجه از سوی فقها می باشد^(۲).

حضرت امام (ره) می فرمایند:

در حکومت اسلامی هیچ کس حق قانونگذاری ندارد و هیچ قانونی را

جز حکم شارع نمی شود به اجرا گذاشت. به همین سبب در حکومت

اسلامی به جای مجلس قانونگذاری، مجلس برنامه ریزی وجود دارد که

۱- انعام / ۵۷ - «حکم تنها از آن خداوند است».

۲- دراسات فی ولایت الفقیه - ج ۲ - ص ۶۱ - در مبنای حکومت اسلامی - جعفر سبحانی - ص ۲۵۹ - همین سه مرحله آورده شده است.

برای وزارتخانه‌های مختلف در پرتو احکام اسلام برنامه ترتیب می‌دهد
و با این برنامه‌ها کیفیت انجام خدمات عمومی را در سراسر کشور تعیین
می‌کند (۱).

از آنجا که وظیفه نمایندگان مجلس، برنامه‌ریزی در چهارچوب قوانین اسلامی است، یا باید
خود آنان در فقه اسلامی آگاه باشند و یا گروهی از کارشناسان فقه اسلامی بر مصوبات و
برنامه‌های آن نظارت کنند لذا طبق اصل ۹۱ قانون اساسی، گروهی از فقهاء، به نام شوزای
نگهبان، بر مصوبات مجلس نظارت دارند و مصوبات مجلس زمانی جنبه قانونی پیدا می‌کند که
طبق اصل ۹۳ و ۹۴ قانون اساسی به تأیید و امضاء شورای نگهبان برسد و در غیر این صورت از
درجه اعتبار ساقط است.

۲- قوه مجریه

مراد از قوه مجریه، همان نیروی اجرائی کشور اعم از: رئیس جمهور، هیأت وزیران معاونان و مدیران سازمانها و ادارات و کارمندان و فرمانداران و ... می باشد که در شهرهای کشور اسلامی به اداره جامعه اشتغال دارد.

وزارتخانه ها و سازمانهایی که بازوان قوه مجریه به شمار می روند از لحاظ کمی و کیفی محدودیتی ندارند ممکن است کشور ما از این لحاظ متفاوت باشند و در کشوری به تشکیلات و سازمانهای وسیعتری نیاز باشد و در کشور دیگری نیاز محدودتر شود. گاهی ممکن است وزارتخانه ای افزوده شود و یا دو وزارتخانه در هم ادغام شود.

در هر صورت عمده وظائف قوه مجریه در رده های مختلف آن از وزارت گرفته تا سایر کارهای اجرائی، اجرای قوانین و تصمیماتی که از سوی قوه مقننه در مسائل مختلف اجتماعی گرفته شده، می باشد. امکان ندارد که اجرای احکام عمومی و اجتماعی نظیر ایجاد نظم و امنیت در شهرهای مختلف و دفاع از کشور و اجرای حدود و تعزیرات را به عامه مردم واگذار کرد، چراکه موجب معطل ماندن و سردرگمی می گردد. پس ناگزیر باید هر قسمتی از آن را به مسئول خاصی که در آن رشته تخصص دارد واگذار کرد.

روشن است که وزراء و کارگزاران حکومت در هر شغل و درجه یا از سوی امام و رهبر جامعه انتخاب می شوند، یا مجلس شورا، یا از سوی مردم بصورت مستقیم یا اینکه برخی از آنها بصورت مستقیم از سوی مردم انتخاب می شوند و برخی از سوی مجلس، چنانچه در برخی از

کشورها اینگونه متداول است (۱).

در قانون اساسی ایران طبق اصل ۱۱۳ رئیس جمهوری عالیترین مقام رسمی کشور است و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه را جز در اموری که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود برعهده دارد.

و در حدود و اختیارات و وظایفی که به موجب قانون اساسی و یا قوانین عادی به عهده دارد در برابر ملت و رهبر و مجلس شورای اسلامی مسئول است (۲). و می‌تواند برای انجام وظایف قانونی خود معاوناتی داشته باشد (۳). مسئولیت امور برنامه و بودجه و امور اداری استخدامی کشور را نیز بر عهده دارد و می‌تواند آنها را برعهده دیگری بگذارد (۴). وزراء توسط رئیس جمهوری تعیین و برای گرفتن رأی اعتماد به مجلس معرفی می‌شوند (۵).

* اداره حسبه یا قوه مجریه

به دلیل اینکه جامعه اسلامی در قرون گذشته و در صدر اسلام بسیار محدود بود نیاز به سازمانهای عریض و طویل امروز نبود، بلکه تشکیلات مخصوصی جهت مبارزه با فساد و نظارت بر حسن انجام مسئولیتهای اجتماعی پدید آمد که اداره حسبه نام گرفت و در رأس آن گاه محتسب به تنهایی و گاه به همراه اعوان و انصارش بخشی از وظایفی را که امروزه بر عهده قوه

۲- اصل یکصد و بیست و دوم قانون اساسی.

۴- اصل یکصد و بیست و شش قانون اساسی.

۱- دراسات فی ولایة الفقیه ... ج ۲، ص ۱۱۴.

۲- اصل یکصد و بیست و چهار قانون اساسی.

۵- اصل یکصد و سی و سه قانون اساسی.

اجرائی حکومت است و از وظایف اختصاصی برخی از نهادها و وزارتخانه‌ها به شمار می‌رود را انجام می‌دادند.

ابن اخوة در کتاب معالم‌القربة به تشریح و توضیح وظائف محتسب از جهات مختلف آن پرداخته است که ما بخشی از وظائف محتسب را که وی در کتاب خود به طور مشروح بدان پرداخته، فهرست‌وار ذکر می‌نمائیم:

۱- حسبه بر ابزارهای حرام و شراب که در این موارد محتسب شراب را بدور می‌ریزد و صاحب آنرا تنبیه می‌نماید و درباره‌ی آلات لهو و لعب مانند نی و تنبور نیز آنها را از بین می‌برد^(۱).

این قسم از وظیفه محتسب را در زمان ما، وزارت کشور انجام می‌دهد.

۲- حسبه بر اهل ذمه، که اهل ذمه را تحت نظر می‌گیرد تا به عهد و پیمان خود وفادار باشند و به شرائط ذمه عمل کنند^(۲). این بخش از وظائف وزارت کشور است.

۳- حسبه بر امور مردگان^(۳) در زمان ما از شوون وزارت بهداشت است.

۴- حسبه بر معاملات: که با تحت نظر گرفتن معاملات، از معاملات ربوی جلوگیری می‌کند^(۴).

که امروزه وزارت دادگستری به آن رسیدگی می‌کند.

۵- حسبه بر چه چیزهایی که بر مردان حرام است^(۵). ۶- حسبه بر منکراتی که در بازارها و

۱- همان، ص ۹۲.

۲- همان، ص ۱۲۰.

۱- معالم‌القربة - ص ۸۴.

۲- همان، ص ۱۰۱.

۵- همان ص ۱۳۳

خیابان انجام می‌شود.^(۱) که این دو مورد نیز از وظائف وزارت کشور است.

۷- حسبه بر هیزم شکنان و ستورداران و کسانی که سد معبر می‌کنند.^(۲) که در زمان ما رسیدگی به آن بر عهده شهربانی و شهرداریها است.

۸- حسبه بر عفت عمومی و عبور و مرور زنان.^(۳) این قسم نیز از وظائف وزارت کشور است.

۹- حسبه بر سنگ ترازو و پیمانہ.^(۴) بر زمان ما از وظائف شهرداری و شاید از وظائف تعزیرات حکومتی.

۱۰- حسبه بر دارو سازان.^(۵) که این وظیفه اکنون بر عهده مؤسسه استاندارد است.

۱۱- حسبه بر ضرابخانه‌ها^(۶) که در شرایط کنونی بر عهده وزارت دارائی است.

۱۲- حسبه بر تجار غله و جلوگیری از احتکار.^(۷) که از وظائف وزارت بازرگانی و تعزیرات حکومتی است.

۱۳- حسبه بر نانوائی‌ها و خمیرگیرها و قصابیها و ذبح حیوانات و بطور کلی نظارت بر تمامی اصناف و پیشه وران که بخشی از آنها بر عهده وزارت بهداری و برخی از وظائف وزارت بازرگانی است.

۱۴- مراقبت از مساجد و مؤذنان و وعاظ و قاریان قرآن و متصدیان این امور^(۸) که بر عهده سازمان حج و اوقاف است.

۱- همان ص ۱۳۵	۲- همان ص ۱۳۶
۲- همان ص ۱۳۶	۴- همان ص ۱۳۷
۵- همان ص ۱۶۲	۶- همان ص ۲۲۷
۷- همان ص ۱۵۲	۸- همان ص ۲۶۳ و ۲۷۱

۱۵- حسب بر آموزگاران و کودکان و برنامه‌های آموزشی و ساختمان مدارس^(۱) که در زمان

حاضر از وظایف وزارت آموزش و پرورش و آموزش عالی است.

۱۶- مراقبت از کارکنان کشتی و سایر وسائط نقلیه^(۲). که متصدی آن وزارت راه و ترابری

است.

۱۷- حسب بر مشاغل اجتماعی^(۳) که از وظایفی است که در حال حاضر بر عهده وزارت کار و

امور اجتماعی است.

اینها موردی بود که ابن اخوة به طور مفصل به ذکر تخلفات صاحبان حرف و نحوه رسیدگی

به آنها و جلوگیری از این تخلفات پرداخته است. که در زمان ما وزارتخانه‌ها و نهادهائی همچون

نیروی انتظامی - سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات و شهرداری و اداره استاندارد و سازمان حج

و اوقاف و... به آن می‌پردازند.

۲- همان ص ۳۲۴

۱- همان ص ۲۶۰

۳- همان ص ۳۲۵

(۲۰۳)

۳- قوه قضائیه:

اگر دو قوه مجریه و مقننه، اشراف فقیه را می‌طلبند، در مسئله قضا که حفظ جان و مال و آبروی مردم مرتبط به آن است، تصدی فقیه و نظارت وی ضروری‌تر است.

همانگونه که در بحث قضا بیان کردیم اصل این است که غیر از پیامبر و ائمه، دیگران حق قضاوت ندارند، مگر با اجازه آنان و در عصر غیبت، این مقام برای فقها ثابت شده است. براین اساس اگر در زمانی قاضی مجتهد به میزان لازم یافت نگردد، چنانچه در عصر ما اینگونه است احوط آن است که برخی از افراد که از موازین قضا اجمالاً مطلع هستند ولو از طریق تقلید، امر تحقیق و مقدمات کار را آماده کنند، آنگاه حکم قطعی به قاضی واجد شرائط واگذار شود.^(۱)

مسئله قضا در رابطه با پاسداری از حقوق مردم در خط حرکت اسلامی به منظور پیشگیری از انحرافات موضعی در درون امت اسلامی امری است حیاتی، از این رو ایجاد سیستم قضائی بر پایه عدل اسلامی و متشکل از قضات عادل و آشنا به ضوابط دقیق دینی پیش بینی شده است، این نظام به دلیل حساسیت بنیادی و دقت در مکتبی بودن آن لازم است به دور از هر نوع رابطه و مناسبات ناسالم باشد.^(۲)

در جمهوری اسلامی ایران که حکومتی اسلامی تحت ولایت، ولی فقیه دارا می‌باشد امر قضا که یکی از مناصب فقیه می‌باشد از طریق قوه قضائیه انجام می‌پذیرد. در این رابطه توجه به اصل شصت و یکم قانون اساسی حائز اهمیت است:

۲- دیباچه قانون اساسی ص ۱۸

۱- دراسات فی ولایة الفقیه... ج ۲ ص ۱۷۵.

اعمال قوه قضائیه به وسیله دادگاههای دادگستری است که باید طبق موازین اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد.

* وظایف قوه قضائیه در قانون اساسی ایران

قوه قضائیه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و عهده دار وظایف زیر است:

۱- رسیدگی و صدور حکم در مورد تظلمات، تعدیات، شکایات، حل و فصل دعاوی و رفع خصومات و اخذ تصمیم و اقدام لازم در آن قسمت از امور حسبیه که قانون معین می‌کند.

۲- احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع

۳- نظارت بر حسن اجرای قوانین

۴- کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین و اجرای حدود و مقررات مدون جزائی اسلام.

۵- اقدام مناسب برای پیشگیری از وقوع جرم و اصلاح مجرمین.^(۱)

۱- اصل یکصد و پنجاه و ششم قانون اساسی

* مسئول قوه قضائیه چه کسی است و چگونه تعیین می‌شود؟

به منظور انجام مسئولیتهای قوه قضائیه در کلیه امور قضائی و اداری و اجرائی مقام رهبری یک نفر مجتهد عادل و آگاه به امور قضائی و مدیر و مدبر را برای مدت پنج سال به عنوان رئیس قوه قضائیه تعیین می‌نماید که عالی‌ترین مقام قوه قضائیه است. (۱)

وظایف رئیس قوه قضائیه به شرح زیر است:

- ۱) ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیتهای اصل یکصد و پنجاه و هشتم
- ۲) تهیه لوایح قضائی متناسب با جمهوری اسلامی
- ۳) استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از امور اداری، طبق قانون. (۲)

* عزل و نصب قضات، در قانون اساسی

طبق اصل ۱۵۸ قانون اساسی عزل و نصب قضات، به عنوان یکی از وظائف رئیس قوه قضائیه بر شمرده شده است.

قاضی رانمی‌توان از مقامی که شاغل آن است بدون محاکمه و ثبوت جرم یا تخلفی که موجب انفصال است به طور موقت یا دائم منفصل کرد، یا بدون رضای او محل خدمت یا سمتش را تغییر داد مگر به اقتضای مصلحت جامعه با تصمیم رئیس قوه قضائیه پس از مشورت با رئیس دیوان

۲- اصل یکصد و پنجاه و هشتم قانون اساسی

۱- اصل یکصد و پنجاه و هفتم قانون اساسی

عالی کشور و دادستان کل. نقل و انتقال دوره‌ای قضات بر طبق ضوابط کلی که قانون تعیین می‌کند صورت می‌گیرد. (۱)

ملاحظه می‌شود که در قوه قضائیه اعمال ولایت نمی‌شود، مجلس قانون وضع می‌کند و این قوانین بر طبق موازین اسلام وضع می‌شود. شورای نگهبان آنرا تأیید می‌کند و قضات آنرا عمل می‌نمایند و لذا در قوه قضائیه مستقیماً اعمال ولایت نمی‌شود بلکه فقیه از طریق قوه قضائیه نظارت می‌نماید.

۱- اصل یکصد و شصت و چهارم قانون اساسی

نتیجه:

آنچه در ابتدای بحث از حدود ولایت حاکم در امور حسبیه در یک نگاه گذرا به ذهن متبادر می‌شود این است که محور بحث در امتداد رسیدگی به اموال و امور غیب و قُصْر می‌باشد که به جهت عدم رضایت شارع به اهمال در این امور به ناچار باید حاکم مسلمین به امور مربوط به آنان رسیدگی کند.

اما با طرح مباحثی که در فصول گذشته مطرح کردیم به تعریفی از امور حسبیه دست یافتیم که مصادیق امور حسبیه و گستره این امور را بسیار وسیعتر از مصادیق فوق معرفی می‌نماید. و بار دیگر یادآور می‌شویم که «امور حسبیه تحقق معروفات و دفع منکراتی است که دارای مصلحت ملزومه عمومی است و عقل یا شرع بر ضرورت آنها حکم می‌نماید».

بنابراین محدوده امور حسبیه بسیار وسیعتر از امر به معروف و نهی از منکر است که عامه در تعریف حسبه متذکر آن شده‌اند می‌گردد و طبق تعریفی که از محدوده معروف و منکر ارائه کردیم، مطلوب شارع تحقق همه معروفات و دفع همه منکرات عقلانی و شرعی و همچنین ملتزم

شدن به ترک یا انجام مباحاتی است که دارای مصلحت ملزمه است.
همچنین آنچه از ضابطه حضرت شیخ انصاری^(۱) در بحث از حدود ولایت فقیه استنباط نمودیم تطبیق کامل تعریف امور حسبیه با این ضابطه می باشد.

و با این مبنا همه کسانی که مانند حضرت امام خمینی (ره) به ولایت مطلقه فقیه اعتقاد دارند^(۲) به طریق اولی به ولایت فقیه در تحقق بخشیدن همه معروفاتی که شارع اراده تحققشان را در خارج نموده و دارای مصلحت عمومی برای اداره جامعه است، نیز اعتقاد دارند. و فقهای که مانند شیخ انصاری ولایت مطلقه فقیه را نپذیرفته اند، ولایت و حکومت فقیه را در همه شئون اجتماعی و اداره امور مسلمین پذیرفته اند، که با بررسی مبسوط نظرات ایشان، به این نتیجه دست یافتیم که اگر بین این دو دیدگاه اخذ به قدر متیقن نمائیم، هر دو در ولایت و حکومت بلامنازع فقیه در امور حسبیه مشترک می باشند که از اهم این امور تشکیل حکومت، حفظ مرزهای کشور اسلامی و پاسداری از حریم دین و قوانین الهی و جلوگیری از انحراف جوانان و... خلاصه همه شئون حکومت می باشد.

در همین جا باید متذکر شد که آن عده از فقهای که اختیارات فقیه را محدود به امور حسبیه می دانند، نظر به همین تعریف متخذ از ضابطه تشخیص حدود ولایت فقیه و تعریف حضرت امام در امور حسبیه داشته اند، نه مصادیق محدود و انگشت شماری که در قانون امور حسبیه ذکر شده است. لذا این گروه از فقها نه تنها در شمار مخالفان حکومت ولی فقیه قرار نمی گیرند،

۲- مانند احمد نراقی در عوائد الایام - ص ۱۸۸.

۱- مکاسب، ج ۲ ص ۳۴

بلکه به طریقی غیر از نص که همان حسبه باشد، ولایت و حکومت فقیه را ثابت می‌دانند، که مقتضای چنین اعتقادی هرگز به معنی نفی حکومت در عصر غیبت نمی‌باشد. و چه بسا مغرضانی که با سوء تعبیر، از این دیدگاه فقهی برای معارضه با حکومت فقیه استفاده می‌کنند. نه امور حسبیه را درک نموده‌اند و نه ولایت فقیه را.

نتیجه آنکه ملتزم شدن به لزوم حکومت برای فقیه از طریق اثبات ولایت فقیه در امور حسبیه، بدان معنی است که چون اصولاً همه احکام اجتماعی اسلام با پیش فرض حکومت و نظارت فقیه بر تمامی شئون اجتماعی تحقق می‌یابد، ضرورتاً تحقق امور حسبیه‌ای مانند قضاء - جهاد - عدالت اجتماعی و ایجاد نظم و پاسداری از حریم فرهنگی و اقتصادی و سیاسی جامعه اسلامی و امثال آن نیز در بستر تشکیل حکومت میسر است و اگر این امور در برخی از شرایط، خارج از قلمرو دولت انجام می‌گیرد، بنابر ضرورت بوده و به دلائلی چون عدم بسط یدامام (ع) و فقیه می‌باشد که در حکومت‌های جائز و در شرائط فقدان حاکمیت امام یا فقیه بدور از تشکیلات دولتی، و با در نظر گرفتن عدم رضایت شارع به اهمال در این امور به همان موارد رسیدگی به اموال و مصالح خود صغیر یا غائب و سفیه و مجنون اکتفا شده است. نه اینکه امور حسبیه محدود به این امور بوده باشد.

باتوجه به این نکات می‌توان گفت که امور حسبیه یکی از دلائل مهم اقامه حکومت اسلامی است زیرا ایجاد نظم عمومی و عدالت اجتماعی و پاسداری از حریم فرهنگ و اقتصاد و سیاست جامعه اسلامی و خنثی کردن توطئه‌ها و تبلیغات ضد اسلام، بدون استقرار حکومت مبتنی بر

میانی فقهی میسر نیست.

حتی اگر از ادله ولایت فقیه بگذریم، انجام این امور متوقف بر اقامه حکومت توسط فقیه جامع الشرائط می باشد چنانکه بنا بر لزوم تشکیل حکومت ولی فقیه، در صورت عدم امکان آن، وظیفه اقامه حکومت بر عهده عدول مومنین است.^(۱)

بدین ترتیب شبهه‌ای در اقامه حکومت و ولایت فقیه در امور حسبیه باقی نخواهد ماند و روشن است که نیاز به متخصصین و کارشناسان در تحقق امور حسبیه اجتناب ناپذیر است و اداره امور حسبیه در طیف وسیع حکومت اسلامی، نیازمند کارشناسان و مدیران شایسته است تا به هیچ عنوان در این باب اهمالی صورت نگیرد.

چنانکه پیامبر(ص) و ائمه علیهم السلام نیز خود همه کارها را مستقیماً انجام نمی دادند و تقسیم کار و واگذاری مسئولیتها به افراد مختلف مؤید این مطلب است.

حسن ختام این رساله را کلام ارزشمندی از حضرت امام خمینی قرار می دهیم که در پاسخ به افرادی که فقها را در اداره امور سیاسی و نظامی و غیر آن ناتوان می پندارند بیان فرموده اند:

«این سخن بی پایه بوده و شایسته کمترین وقعی نیست. زیرا تدبیر امور کشور در هر

حکومت با تشریک مساعی افراد متخصص و ارباب بصیرت انجام می گیرد و سلاطین و

روسای جمهور، از دیرباز تاکنون جز در موارد نادر به تدابیر سیاسی و فنون نظامی آگاه

نبوده اند، بلکه همواره امر بر این منوال بوده است که امور مربوط به هر فن توسط

متخصصان آن انجام می‌گرفت. ولی نکته مهمی که شایان توجه است این است که اگر رهبر و رئیس یک حکومت شخصی عادل باشد، مسلماً وزیران و کارگزاران عادلینا در دستکار انتخاب می‌کند و این امر موجب می‌شود که از ظلم و فساد و تجاوز در اموال عمومی مسلمانان کاسته شود و جان و آبروی آنان حفظ شود.»^(۱)

ABSTRACT

=====

Usually the matter of government of Sanctity of Jurisprudent in the canonical books, on the occasion of investigation about sanctity on possessions or minor, insane and lunatic, themselves and also about those who are not present and their properties which have been left are under discussion and if this group have forcible guardians, the custodian of their affairs is the same as their forcible guardian, but if they do not have any forcible guardian, then their problems will be counted as the "Probate Matters" or non-litigious affairs, about which the governor must appoint a guardian or a trustworthy, in order to safeguard the properties or the group themselves.

Thus, this point is raised and discussed that how far is the domain of the governor in this non-litigation affairs? Whether the limitation of sanctity of jurisprudent in this respect is limited to the aforesaid matters? Or his sanctity in the elected general affairs which supports the compromise of the society is adoptable?

In this thesis, first we attend to explain the "probate matters" from the view point of Shiites and Sunnites, until it is concepted that the applications of probate matters are more developed than the Shnnites' explanation and then we stated that governor is the same as sanctity guardian, whose authority limitation is according to the non-litigation affairs and sanctity domain and his legal possessions is the achievement of all proper manners and removal of all sins or prohibitions, that have the general binding compromise, of which the establishment of government, management and supervisory on execution of rules and regulations in the society.

Therefore, investigation about the concerned affairs of incapacitated is a small section of probate matters which will be studied under the law frame and the result is that non-litigation affairs is one of the most important points of establishment of Islamic Government because creation of regularity and social justice and guarding the culture, economic and political frontages without the establishment of Islamic Government is impossible.

Probate - Minor - Guardian - Supervision

Sanctity Of Juriprudent - Governor - Compromise

منابع و مأخذ

منابع فارسی

- ۱- ابن خلدون - عبدالرحمن - مقدمه ابن خلدون - محمد پروین گنابادی (مترجم) - چاپ چهارم - بنگاه ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۵۹ شمسی
- ۲- دکتر ابراهیم - حسن - تاریخ سیاسی اسلام - ترجمه محمد ابوالقاسم پاینده - چاپ دوم - انتشارات جاویدان - ۱۳۷۵ شمسی
- ۳- جعفری لنگرودی - محمدجعفر - دانشنامه حقوقی - چاپ پنجم - موسسه انتشارات امیرکبیر - ۱۳۷۵ شمسی
- ۴- جعفری - لنگرودی - محمدجعفر - دائرةالمعارف علوم اسلامی (قضائی) - انتشارات حقوقی کتابفروشی گنج دانش
- ۵- حجتی اشرفی - غلامرضا - مجموعه کامل قوانین و مقررات حقوقی با آخرین اصطلاحات ۱۳۷۵ - چاپ شانزدهم - نشر کتابخانه گنج دانش - ۱۳۷۵ شمسی
- ۶- دانش پژوه - محمدتقی - فهرستواره فقه هزار و چهارصد رساله - چاپ اول - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی - ۱۳۶۷
- ۷- دبیر بیهقی - ابوالفضل - تاریخ بیهقی - به تصحیح دکتر علی اکبر فیاض - چاپ دوم - دانشگاه مشهد - ۱۳۵۶ شمسی
- ۸- ساکت - محمدحسین - نهاد دادرسی در اسلام - چاپ اول - انتشارات آستان قدس رضوی -

۹- سبحانی - جعفر - مبانی حکومت اسلامی - تنظیم متن فارسی داود الهامی - موسسه علمی فرهنگی سیدالشهدا - ۱۳۷۰

۱۰- شکوری - ابوالفضل - فقه سیاسی اسلام - نشر حرّ (قم) - ۱۳۶۱

۱۱- شعار - جعفر - آئین شهرداری در قرن هفتم - چاپ دوم - بنگاه ترجمه و نشر کتاب وابسته به مرکز انتشارات علمی و فرهنگی - ۱۳۶۰ شمسی

۱۲- شبزنگ مریدانی - مجموعه کامل قوانین و مقررات مدنی - چاپ اول - نشر آریان - ۱۳۷۵

۱۳- صحیفه نور - تهیه و تدوین سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی - چاپ اول - ۱۳۶۹

۱۴- غزالی - زین الدین ابو حامد محمد - کیمیای سعادت - به تصحیح احمد آرام - چاپ هفتم -

انتشارات کتابخانه مرکزی

۱۵- مطهری - مرتضی - ده گفتار - انتشارات صدرا قم

۱۶- مفید مستوفی بافقی - محمد - جامع مفیدی

۱۷- منصور - جهانگیر - قانون اساسی جمهوری اسلامی - چاپ سوم - نشر دوران - ۱۳۷۶

۱۸- موسوی بجنوردی - سید محمد - مقالات اصولی - چاپ دوم - سازمان انتشارات و

آموزشی انقلاب اسلامی - ۱۳۷۶

۱۹- نظام الملک - خواجه - سیرالملوک (سیاستنامه) - چاپ دوم - شرکت انتشارات علمی و

فرهنگی ۱۳۶۴

۲۰- واعظ کاشفی - حسین - اخلاق محسنی - میرزا ابراهیم تاجر شبیرازی - بمبئی - ۱۳۰۸ هـ

۲۱- هاشمی - سید محمد - حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران - چاپ اول - ناشر دانشگاه

شهید بهشتی - ۱۳۷۴

منابع عربی

۱- ابن براج ظرابلستی - عبدالعزیز - المهدب - از مجموعه سلسله ینابیع الفقهیه کتاب الجهاد -

علی اصغر مروارید - چاپ اول - موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۲- ابویعلی - محمد بن حسین فراء حنبلی - احکام سلطانیه - چاپ دوم - مکتب الاعلام

الاسلامی - ۱۴۰۶ هـ

۳- ابن منظور الافریقی المصری - محمد بن مکرم - لسان العرب - دارالصادر - بیروت

۴- انصاری - شیخ مرتضی - مکاسب - چاپ اول - انتشارات دهاقانی (اسماعیلیان) - ۱۳۷۲

شمسی

۵- ابن حمزه طوسی - محمد بن علی - الوسیله الی نیل الفضیلة - از مجموعه سلسله ینابیع

الفقهیه کتاب الجهاد - علی اصغر مروارید - چاپ اول - موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۶- ابن شعبه الحرانی - الحسن بن علی - تحف العقول -

۷- ابن ادريس حلی - محمد العجلی - السرائر - از مجموعه سلسله ینابیع الفقهیه کتاب الجهاد -

چاپ اول - موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۸- الاعلمی - شیخ محمد حسین سلیمیان - دائرة المعارف اعلمی - چاپ اول - مطبعة قم -

۱۳۸۶ هـ

۹- ابن اخوة احمد القرئی - محمد بن معالم القرية فی احکام الحسبة - چاپ اول - مکتب

الاعلام اسلامی - ۱۴۰۸ هـ

۱۰- بحرانی - شیخ یوسف - اجوبة المسائل البهبهانية - چاپ اول - مطبعة المعمورة علمیه -

قم - ۱۴۰۶ هـ

۱۱- تهانوی - محمداعلمی بن علی - کشف اصطلاحات فنون - چاپ سری - کلکته - ۱۸۶۲ م

ترمذی - محمد بن عیسی - سنن ترمذی

۱۲- توحیدی - محمد علی - مصباح الفقاهة فی المعاملات - تقریر درس آیتا... خوئی - چاپ

اول - مطبعه حیدریه نجف - ۱۳۶۶

۱۳- الجوهری - اسماعیل بن حمار - الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة - چاپ اول -

انتشارات امیری - ۱۳۶۸ شمسی

۱۴- الجیلانی (محقق قمی) - ابوالقاسم بن حسن - جامع الشتات - منشورات شرکت رضوان

۱۵- محقق حلی - جعفر بن حسن - شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام - از مجموعه

سلسله ینابیع الفقهیه کتاب الجهاد - چاپ اول - موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۱۶- علامه حلی - حسن بن یوسف - منتهی المطلب - کتابخانه مدرسسه عالی شهید مطهری -

چاپ سنگی

۱۷- علامه حلی - حسن بن یوسف - تذکرة الفقهاء - کتابخانه مدرسسه عالی شهید مطهری -

چاپ سنگی

۱۸- علامه حلی - حسن بن یوسف - قواعد الاحکام - از مجموعه سلسله ینابیع الفقهیه -

موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۱۹- الحلی - نجم‌الدین عبدا... - الکافی فی الفقه - از مجموعه سلسله ینابیع الفقهیه - کتاب
الجهاد - چاپ اول - موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۲۰- علامه حلی - حسن بن یوسف - مختلف الشیعه - چاپ سنگی - ۱۳۲۴ هـ ق

۲۱- حلی - علی بن ابوالمجد - اشارة السبق الی معرفة الحق - از مجموع سلسله ینابیع الفقهیه
کتاب الجهاد - چاپ اول - مؤسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۲۲- حرالعالمی - محمد بن حسن - وسائل الشیعه - چاپ سوم - بیروت - دار احیاء التراث
العربی

۲۳- خمینی موسوی - روح... - تحریر الوسیله - دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه
مدرسین قم

۲۴- خمینی موسوی - روح... - کتاب البیع - موسسه اسماعیلیان قم

۲۵- خفیف - علی - الحسبه - در اسبوع الفقه الاسلامی و مهرجان الامام بن تیمیه - مطبوعات
مجلس الاعلی لرعاية الفنون والادب الاجتماعیة - قاهره - ۱۳۸۲ هـ ق

۲۶- خراسانی - علامه شیخ محمدکاظم - کفایة الاصول - چاپ دوم - تحقیق و نشر موسسه
نشر اسلامی - ۱۴۱۴ هـ ق

۲۷- راغب اصفهانی - ابی القاسم الحسین بن محمد - المفردات فی غریب القرآن - چاپ دوم -
دفتر نشر کتاب - ۱۴۰۴ هـ

۲۸- راوندی - سعید بن عبدالله - فقه القرآن - از مجموعه سلسله ینابیع الفقهیه - کتاب الجهاد -

موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۲۹- زبیدی - محمد مرتضی - تاج العروس من جواهر القاموس - چاپ اول - دارالصادر بیروت

- لبنان - ۱۳۰۶ هـ

۳۰- زنجانی - شیخ عبدالکریم - الفقه الارقی فی شرح عروة الوثقی - چاپ سوم - مطبعة الفری

الحدیثه نجف

۳۱- سجستانی - سلیمان بن الاشعث - سنن ابی داود

۳۲- شرتونی لبنانی - سعید الجوزی - اقرب الموارد - بیروت ۱۸۸۹ هـ

۳۳- صفی پور - عبدالرحیم بن عبدالکریم - منتهی الارب فی لغة العرب - انتشارات کتابخانه

سنائی

۳۴- طریحی - فخرالدین - مجمع البحرین - چاپ دوم - دفتر نشر فرهنگ اسلامی - ۱۴۰۸ هـ ق

۳۵- طبرسی - الفضل بن حسن - مجمع البیان - انتشارات فراهانی

۳۶- طوسی - محمد بن الحسن - الجمل و العقود - از مجموعه سلسله الینابیع الفقهیه کتاب

الجهاد - چاپ اول - موسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۳۷- طوسی - محمد بن الحسین - نهاییه - از مجموعه سلسله الینابیع الفقهیه کتاب جهاد - چاپ

اول - مؤسسه فقه الشیعه - ۱۴۱۰ هـ

۳۸- بشیخ طوسی - محمد بن الحسن - اقتصاد

۳۹- عاملی (شهید ثانی) - زین الدین بن علی - مسالک الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام - چاپ

اول- تحقیق و نشر موسسه معارف اسلامی

۴۰- دکتر عبدالمنعم - ماجد - النظم الفاطميين و رسومهم فی مصر - مكتبة الانجلو المصرية -

قاهره ۱۹۵۲ م

۴۱- غزالی - زين الدين ابو حامد محمد - الاحيا العلوم الدين - دار المعرفه بيروت

۴۲- غزوی تبریزی - ميرزا علی - الاجتهاد و التقليد فی شرح العروة الوثقى - چاپ دوم -

دارالهادی مطبوعات قم - ۱۴۱۰ هـ

۴۳- فیض کاشانی - محمد حسن - الوافی - تحقیق و تصحیح ضیاء الدین حسینی علامه

اصفهانی - چاپ اول - ۱۴۱۱ هـ

۴۴- فیض الاسلام - علیقی - نهج البلاغه فیض - چاپ دوم - افست

۴۵- قلقشندی - صبح الاعشى فی صناعة الانشاء - دارالکتب المصریة و وزارة الثقافة القومیة -

قاهرة

۴۶- کلینی - محمد بن یعقوب - اصول کافی - دوره چهار جلدی - انتشارات کتابفروشی علمیه

اسلامیه تهران

۴۷- مجلسی - محمد باقر - بحار الانوار - چاپ دوم - دارالکتب اسلامیه ۱۳۶۳

۴۸- مقدس اردبیلی - احمد بن محمد - زبده البیان فی احکام القرآن - نشر مکتبه المرتضویة

۴۹- ماوردی - علی بن محمد بن حبیب البصری البغدادی - احکام السلطانیة - چاپ دوم -

مکتب اعلام الاسلامی - ۱۴۰۶ هـ

۵۰- منتظری - حسینعلی - دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه - چاپ اول - مرکز

العالمی للدراسات الاسلامیه - ۱۴۰۸ هـ ق

۵۱- مکارم شیرازی - ناصر - انوار الفقهة (کتاب البیع) - چاپ اول - مدرسہ امام

امیرالمومنین قم

۵۲- مکی (شهید اول) - محمد - اللمعة دمشقیة - از مجموعه سلسله ینایع الفقیه کتاب

الجهاد - چاپ اول - موسسه فقه الشیعه ۱۴۱۰ هـ

۵۳- مکی (شهید اول) - محمد - دروس الشرعیة فی فقه الامامیه - چاپ اول - نشر و تحقیق

موسسه نشر اسلامی (جامعه مدرسین قم) ۱۴۱۴ هـ

۵۴- مقریزی - الخطط المقریزیة - سه جلدی - قاهره ۱۳۲۵ هـ

۵۵- منتظری - حسینعلی - نهاية الاصول - تقریر درس ایتا... بروجردی - چاپ اول - نشر تفکر

- ۱۴۱۵ هـ

۵۶- نجفی - شیخ محمدحسن - جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام - چاپ هفتم - دارالاحیاء

التراث العربی - بیروت لبنان - ۱۹۸۸

۵۷- نراقی - ملا احمد - عوائد الایام - مکتبة بضیرتی

۵۸- هندی - المتقی بن حسام - کنز العمال - موسسه الرسالة - ۱۳۹۹ هـ ق